ابن خلدون و تیمور لنگ

تألیف

والتر ج. فیشل

ترجمه

سعید نفیسی

و

نوشین دخت نفیسی

ابن خلدون و تیمور لنگ

والتر ج. فیشل

ترجمه

سعید نفیسی

و

نوشین دخت نفیسی

کتابفروشی زوار - خیابان شاه آباد

چاپ هنر

باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین

تهران - نیویورک

فهرست مطالب

دیباچه

بررسی که درین کتاب هست شرح مبسوطی است از سخنرانی که در بیست و یکمین کنگرهٔ بین‌المللی خاور شناسی در پاریس درماه ژوئیه ۱۹۴۸ ایراد شده‌است. این سخنرانی شامل شرح مختصر و مقدماتی از روابط تیمور با ابن‌خلدونست که از روی نسخهٔ خطی کامل و چاپ نشدهٔ شرح‌حال ابن‌خلدون که در قاهره است تهیه شده است.

چندی بعد در تابستان ۱۹۵۰ نویسنده سفری باستانبول کرد و در آن سفر توانست تحقیقاتی در نسخ خطی مختلف ازاین اثر ابن خلدون که در کتابخانه‌های استانبول هست بکند. درمیان آنها دو نسخهٔ خطی دیگر یکی در کتابخانهٔ ایاصوفیه و دیگری در کتابخانه اسعد افندی یافت. این هردو نسخه شامل متن کامل شرح حال ابن خلدونست که تاکنون انتشار نیافته است. ترجمهٔ انگلیسی از این متن کامل با حواشی لازم اکنون در دست تهیه است. این بررسی تنها ترجمه با حواشی از قسمتی از این متنست که دربارهٔ ملاقات تاریخی ابن‌خلدون و تیمور در دمشق در سال ۱۴۰۱م (۸۰۳ه.) فراهم شده است. چاپ انتقادی ازمتن عربی که ترجمهٔ حاضر ازروی آن شده برای انتشار آماده‌است. پس ازاتمام این بررسی کتابی بدست

نویسنده افتاد که متأسفانه بواسطهٔ دیر رسیدن نتوانست در تنظیم این بررسی از آن بهره‌مند شود. این کتاب از محمد بن تاویت الطنجی بعنوان «التعریف بابن خلدون ورحلته غربا وشرقا» ـ چاپ قاهره ۱۹۵۱ است و آن نیز شامل متن عربیست که این بررسی متکی بر آنست. چون متن این شرح حال در دسترس عربی دانان قرار گرفته است نویسنده مصمم شد متن عربی مصحح را که برای این بررسی آماده کرده بود حذف کند.

در نقل نامها و کلمات عربی و شرقی بخط لاتین از روش دایرة المعارف اسلامی پیروی کرده است. اصطلاحات و نامهای عربی که در کتابهای لغت وتاریخ انگلیسی وارد شده دراین کتاب بی نقطه وعلامت آمده است ونیز حرف تعریف نامهای عربی بسیار معروف را حذف کرده است. بیشتر تاریخها بسنین هجری وتاریخ میلادی معادل آن داده شده است زیرا زمان مؤثرترین وسیله برای روشن کردن ودرك كردن موضوع مورد بحث در تعلیقات این کتابست.

درین مورد وظیفهٔ دلپذیری برای نویسنده است تامراتب سپاس خود را نسبت به همکار و سلف عالی مقام خود «پرفسرر ویلیام پاپر» William Popper متذکر شود که امتیاز همکاری ویاوری اورا در تمام مدت تهیهٔ این کتاب داشته‌ام. پرفسرر پاپر همواره آمادهٔ راهنمائی بود ووقت ومعلومات خود را در زبان تازی بی دریغ دراختیار نویسنده گذاشته است ومهربانی او درخواندن نسخهٔ اصل وپیشنهادها وتصحیح‌های گرانبهای وی بزرگترین منبع تشویق نویسنده بوده است و با کاملترین احساسات قدرشناسی از آنها در این جا متذکر میشود. برای همهٔ نواقصی که دراین جا ممکن است رخ داده باشد نویسنده خود مسئولست.

نویسنده‌مراتب‌قدردانی خود را از یاوری مالی که بنگاه بولینجن Bollingen Foundation برای‌مطالعه وتحقیق وتنظیم این‌کتاب کـرده است تقدیم میکند. مخصوصاً از دکتر مصطفی کویمن رئیس کتابخانه سلیمانیه دراستانبول کـه‌درتهیه نسخهٔ عکسی مساعدت نموده و رؤسای کتابخانه ملی پاریس که بمحض درخـواست از ایشان عکس نسخه‌های عربی مورد لزوم را دراختیارنویسنده گذاشتند قدردانی‌میکند. ازاداره روابط درمیان‌کتابخانه‌های دانشگاه کالیفرنیا که برای تدارکات لازم‌از کتابخانه‌های‌دیگرامریکاخصوصاکتابخانهٔ‌کانگرس Library of Congress وکتابخانهٔ عمومی نیویورك New York Public Library وکتابخانه‌های پنج دانشگاه شیکاگووکلمبیا وهاروارد وپـریستون و ویسکانسین اقدام‌سریع کرده است‌سپاسگزاری میکند.

و. ج. ف.
دانشگاه‌کالیفورنیا
بر کلی اوت۱۹۵۱

مقدمه

گزارش ابن‌عربشاه دربارهٔ تیمور وابن‌خلدون :

درسال۱٦٣٦ میلادی کتابی بزبان تازی درلیدن انتشار یافت بنام «عجایب‌المقدورفی‌اخبارتیمور» (شرح‌زندگی و سلطنت تیمور که معمولا بنام‌تیمورلنك معروفست تاریخ احمد بزبان تازی .

Ahmedis Arabsiadae, Vitae et rerum gestarum Timlri, qui vulgo Tamerlanes dicitur, Historia

تالیف احمد بن محمد بن عربشاه چاپ جاکوب گولیوس Jacob Golios چنانکه ازنام‌کتاب برمی آید شرحی اززندگی‌وکارهای تیمورفاتح مغول معروف به تیمورلنگست(۱)

مؤلف این شرح حال تیمورکه درتاریخ ١٤٣٥ م . (٨٣٩ ه .) به پایان رسیده یکی از نامی ترین مورخان زبان تازیست که مخصوصاً سزاوار این مقام بوده است. وی در۱۳۹۲ م .(۷۹۱ ه .) دردمشق ولادت یافته است . درفتح‌دمشق بدست تیمور درسال ١٤٠١م . (٨٠٣ه.) وی را که کودکی دوازده ساله بود با مادر وبرادرانش بسمرقند باسارت‌بردند.

۱ــ برای حواشی‌مقدمه رجوع کنید به«حواشی برمقدمه کتاب»

سالیان دراز در قلمرو تیمور و تیموریان زیست و آگاهی نزدیك از زندگی و کردارورفتار تیموربدست آورد. زبانهای فارسی وترکی ومغولی را فراگرفت وبراهنمائی دانشمندان بزرك آسیای مرکزی بکسب دانش پرداخت. بعدها سفری بادرنه کرددودر آنجا بسمت کاتب اسرارسلطانمحمد اول پسر بایزیدبرگزیده شد ودرسال۱۴۲۱م . (۸۲۴هـ)بدمشق بازگشت. سرانجام در سال۱۴۳۶م . (۸۴۰ هـ) در قاهره استقراریافت ودر همین شهردرسال۱۴۵۰م. (۸۵۴هـ)پس اززندگی ادبی پربهره‌ای درگذشت .(۲) .

انتشار شرح حال‌تیمور(۳)بزبان تازی بقلم عربشاه بوسیلهٔ جاکوب گولیوس نه تنهانخستین بارنشرمسجع ومقفی زبان تازی‌را بجهان غرب معرفی کرد، بلکه تصویری ازکارهای‌تیموررا ازنظریك مورخ زبان‌تازی قرن پانزدهم بدنیای مغرب نشان داد . هرچند این تصویریست یك‌طرفی ومغرضانه .

کتاب ابن‌عربشاه شامل‌شرح مختصریست ازملاقات تیمورومورخ تونسی ولی‌الدین عبدالرحمن بن خلدون (۴) قاضی القضات سابق شهر قاهره‌دردورهٔ حکمرانی‌ممالیك. ابن‌عربشاه‌تااندازه‌ای جزئیات گفتگوئی راکه احتمال میرود درمیان‌تیمورو ابن‌خلدون در آغاز سال ۱۴۰۱ م . (۸۰۳هـ) روی داده باشد شرح میدهد.

بنا برروایت‌ابن‌عربشاه موضوع گفتگوی‌ابن‌خلدون‌وتیمورمنحصر بمسائل‌علمی وتاریخی‌بوده‌است. مانند وصف‌دقیق‌سرزمین مغرب (شمال افریقا) ونسب تیموروومقام وی درتاریخ‌و نیز وارد مسایلی شده‌اندکه از نظرشرح حال‌نویسی برای شخص ابن‌خلدون اهمیت بسیارداشت(۵).

ابن‌عربشاه ازمآخذکتبی ویا شفاهی که آگاهی خود را در بارهٔ

گفتگوی ابن‌خلدون وتیمور بدست آورده است مطلقاً ذکری نمیکند. چون‌ابن‌عربشاه نتوانسته است شخصاً ابن خلدون را بشناسد و آثار وی رانیز نخوانده‌بودچنانکه‌خودمیگویدنام کتاب«تاریخ‌العجیب»ابن خلدون را تنهاازدانشمندی‌شنیده که‌نام‌وی‌را نیز نیاورده‌است. بنابراین شگفتست که چگونه دانشمندان مغرب زمین کورکورانه و ناسنجیده روایت ابن عربشاه را پذیرفته‌انـد و اعتبار وثـوق بآن در چند قـرن مسلم بوده‌است (٦).

نکتهٔ مهم اینست که تاپیش از انتشار کتاب‌ابن عربشاه نام ابن ـ خلدون را در خارج از دنیای اسلام نبرده‌بودند پس اهمیت واقعی وی‌را بدشواری میتوان از اشارت ابن عربشاه دریافت. تنها دویست سال بعد از آن درقرن نوزدهم نسخه‌های‌خطی آثار ابن‌خلدون را پی‌درپی کشف کردندوچاپ کردند ودر آن‌زمان‌بود که توانستند مقام‌بی‌نظیرابن‌خلدون را در تاریخچهٔ دانش اسلامی و اروپائی معلوم کنند (٧).

بهرحال گرچه‌نام ابن‌خلدون نخستین بار در اروپا از سیصد سال پیش بمناسبت ملاقات وی باتیمور در دمشق بسال ١٤٠١م٠) تا اندازه‌ای معروف شده است ، برای بررسی انتقادی شرح ابن‌عربشاه ازین ملاقات تیمور با ابن‌خلدون و روشن کردن یکی‌ازملاقاتهای دو شخصیت بزرك تاریخ اسلام هیچگونه اقدامی نشده بود.

تحلیل انتقادی شرح ابن‌عربشاه میبایست مدت زمانی پیش‌از این تهیه شده باشد، نـه از نظـر آنکه بیانات مورخ ترك‌مصطفی بن عبدالله معروف بحاج خلیفه (١٦٠٩ ـ ١٦٥٧) که درکتاب کشف‌الظنون بزبان تازی نوشته شده‌است تقریباً همهٔ جزئیات آن مغایربا روایت‌ابن‌عربشا-

هست (٨) . حاج خلیفه می گوید هنگام تصرف حلب‌بدست تیمور ابن‌خلدون قاضی آن شهربود وچون شهربدست فاتحان افتاد واسیرشد (٩) تیمور با او یاری کرد وی‌را بسمرقند بـرد و درسالهای بعد بـاو جازهٔ بازگشت بقاهره داد .

ابهامی که اختلاف روایات ابن عربشاه و حاج خلیفه فراهم کرده است‌بمرورزمان‌دامنه‌پیدا کرد ،تاهنگامی که ب . دربه‌لو B.d'Herbelot (١٦٩٧) (١٠) نظر نادرست حاج خلیفه را پـذیرفت و بر آن عقاید ناروای‌خودرا نیز افزود از آن‌جمله میگوید ابن‌خلدون در سمرقند در ١٤٠٦ م . (٨٠٨ هـ .) از جهان رفت . پس از آن نیز یکی از کاشفان ارجمند برخی ازنسخه‌های‌خطی آثارابن خلدون‌ژاکوب گربرك‌دوهموز Jacob Graeberg de Hemose در١٨٣٤ اظهار کرد که : «ابن خلدون اندك‌زمانی در عصر تیمورمقام قاضی‌القضات شهردمشق را داشته وسفری بسمرقند کرده . . .» (١) . بنابرین مرحلهٔ مهمی از زندگی و شخصیت رنگارنك ابن خلدون چندقرن پر از ابهام و تضاد باقی‌ماند .

٣ ـ مآخذ باستانی‌دیگر دربارهٔ تیمور

سه مدرك مختلف اکنون در دست‌است که میتوان از آنهابروابط ابن‌خلدون وتیمور پی‌برد . این‌مدارك عبارتست از آثار فارسی و تازی و اروپائی معاصر وی : شرف‌الدین علی‌یزدی (متوفی در ١٤٥٤) مورخ ایرانی دربارتیمور درکتاب ظفرنامه که درسال ١٤٢٤ م . بپایان‌رسانیده است و دقیق‌ترین و متملقانه‌ترین شرح حال تیمور است (١٢) موضوع ملاقات مخدوم خود وابن‌خلدون راکاملا مسکوت گذاشته است ، حتی نظام‌الدین شامی که کتاب ظفرنامهٔ او بدستور تیمور نوشته شده‌واندکی

پیش ازمرك او در ۱۴۰۵ باو تقدیم کرده است . روش ساده و موجز این کتاب نویسندهٔ آنرا ازگروه مداحان مانند شرف الدین متمایز میکند . در این کتاب نیز از هرگونه اشاره دربارهٔ ملاقات تیمور و مورخ تونسی خودداری کرده است (۱۳) . بسیار شگفتست که این‌دوتن و مورخان دیگر در دربار تیمور مأمور بوده‌اند همهٔ جزئیات گفتار و کردارتیمور راچه در میدان جنك وچه در پایتختش و چه در سراپردهٔ او بنویسند و ایشان نیز مشتاق بوده‌اند همهٔجزئیات خصوصی وسیاسی تیمور رابدقت شرح دهند (۱۴) .

شایسته‌ترین کسی‌که میتوانست شرحی نزدیك بوقایع و عاری از نظرشخصی از این ملاقات برای ماباقی گذارد الجباربن نعمان دانشمند حنفیست‌وچنانکه‌خواهد آمدتیموروی رارسماً برای‌ترجمه‌با ابن‌خلدون برگزیده بود و درهمهٔگفتگوهای این دوتن حاضربوده است . ولی‌اونیز هیچگونه گزارشی دربارهٔ این ملاقات نداده‌است (۱۵) .

آثار اروپائی معاصر که در آنها اشاره‌ای بلشگر کشی تیمور بسوریه است مانندکتاب «خاطرات دربارهٔ تیمورلنك ودربار وی بوسیلهٔ یك‌کشیش دو مینیکن (۱٦) در ۱۴۰۳

Mémoire sur Tamerlan et sa Cour pár un Dominicain en 1403.

یا کتاب شرح سفارت اسپانیائی در دربار تیمور در سمرقند در سالهای ۱۴۰۳ - ۱۴۰٦

Narrative of the Spanish Embassy to the Court of Timur at Samarkand in the years 1403 - 1406.

بتوسط روی گونزالس دو کلاویخو . Ruy Gonzales de Clavijo

سفیر کبیر اسپانیائی هانـری سوم (١٧) یا اسارت و سفرهـای یوهان شیلتبرگر در اروپا، آسیا، افریقا، ١٣٩٦ ـ ١٤٢٧ (١٨)

The Bondage and Travels of Johann Schiltberger in Europe, Asia, and Africa *1396 1427*.

یا کتاب زندگی تیمورلنك از ب. دومیگنانلی (١٩)

B. de Mignanelli's Vita Tamerlani.

[نوشته شده‌است اگرچه شامل آگاهی بسیار دربارهٔ تیمور هست ذکری از ابن‌خلدون و ملاقات او با تیمور ندارد] (٢٠)

تنها از کتابهای تاریخ نویسان تازی درقرن پانزدهم که بموضوع زد وخورد ممالیك ومغولان ولشگرکشی تیمور بسوریه اشاره کرده‌اند، میتوان آگاهی های مهم بدست آورد مهمترین آنها عبارتست از آثـار ابن‌الفرات (٢١) (متوفـی در ١٤٠٤) قلقشندی (٢٢) (متوفی در ١٤١٨) مقریزی (٢٣) (متوفی در ١٤٤٢) ابن قاضی شهبه (٢٤) (متوفی ١٤٤٨) ابن‌حجر العسقلانی (٢٥) (متوفی‌در ١٤٤٩) بدرالدین‌العینی (٢٦) (متوفی در ١٤٠١) ابن‌تغریبردی (٢٧) (متوفی در ١٤٦٩) السخاوی (٢٨) (متوفی در ١٤٩٧) السیوطی (٢٩) (متوفی‌در ١٥٠٥) وآخرین آنها ابن‌ایاس (٣٠) (متوفی‌در ١٥٢٤). (٣١).

بیشتر ایشان لااقل رابطه ومعاشرت تیمور وابن‌خلدون را حقیقت مسلم وقاطع تاریخی دانسته‌اند وانگهی جزئیات تاریخی مهمـی بر آن افزوده‌اند، اما این اندك اشارات پراکندهٔ ایشان ممکنست بـه دشواری اصل کافی برای ارزیابی وسنجش انتقادی شرح ابن‌عربشاه قـرار گیرد و

ممکن نیست تصویر مناسبی ازاین ملاقات رسم کند وواردموضوع گفتگوی تیمور با ابن خلدون نمی‌شود.

تنها منبع موثق دربارهٔ رابطهٔ تیمور با ابن خلدون را در آثارخود ابن خلدون می‌توان یافت و آنهم در کتابی که نسخهٔ خطی آن پیدا شده وهنوزانتشارنیافته است یعنی نسخهٔ خطی کامل شرح حال وی.

۳- کتاب العبر ابن خلدون

کاملا معروفست که ابن خلدون مؤلف کتاب تاریخی بزرگیست بنام «العبر ودیوان المبتدی والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر ومن عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر» یا باختصار «کتاب العبر» (۳۲) که اکنون درهفت مجله چاپ بولاق ۱۸٦۷-۱۸٦۸ در دسترسست (۳۳).

ابن خلدون این کتاب را بسه قسمت عمده تقسیم کرده است:

مجلد اول شامل دیباچه ومقدمه‌ایست بعنوان «المقدمه فی فضل علم التاریخ» که در آن ازنظام اجتماع ودولت بتفصیل بحث کرده و مؤلف درضمن آن عقاید اجتماعی وفلسفی خود را بیان کرده‌است (۳٤).

قسمت دوم که برابر مجلد دوم تا پنجم چاپ بولاقست با شرحی از تاریخ ملل باستان آغازمیکند که مانند عرب پیش از اسلام بابلیان و نبطیان، قبطیان، اسرائیلیان ویهود، صدرعیسویت، ایرانیان، یونانیان، رومیان، گوتها و دیگران. سپس وارد تاریخ اسلام می‌شود بنی‌امیه، بنی‌العباس وسلسله‌های دیگر را تاروزگارخود شرح میدهد.

قسمت سوم (که مطابق مجلدات ششم وهفتم چاپ بولاقست) در بارهٔ تاریخ بربرها وزناته است (۳۵).

ابن خلدون کتاب العبررا بفصلهائی دربارهٔ زندگی و کارهای خود

بپایان میرساند. این قسمت که معمولا بنام «شرح حال» نامیده میشود شامل چندین فصلی درازست که در آن از اصل و نسب خود از تحصیلات استادان کتابهائی که مطالعه کرده کارهای سیاسی خود درمیدانهای سیاست شمال افریقا و اسپانیا، مقاماتی را که در دستگاه تقریباً همهٔ فرمانروایـان و پادشاهان مهم آن روزگار در دیار مغرب و در دربار تونس بجایه، تلمسان وفاس مانند کاتب، حاجب، مردسیاسی، مشیر، وکیل و سفیر بدست آورده است. ازسفر بغرناطه مأموریت وی بدربار پادشاه عیسوی پدرو Pedro ستمگر بحث میکند سپس درقلعهٔ بن السلامه برای تألیف کتاب تاریخ خود منزوی میشود سپس بـازگشت بتونس و دوباره رهسپار شدن از تونس بمصر در سال ۱۳۸۲م. (۷۸٤هـ).

دربیان شرح زندگی خود درمصر ابن خلدون از روابط خویشتن با برقوق ازممالیك مصر، ازکارهای علمی که در جامع الازهر ومدارس و مؤسسات دیگرباو رجوع کرده است و از نصب او بسمت قـاضی القضات مالکیه وتوطئه دربارهٔ او، استعفا ازمقام قضا، زیارت حج و بازگشت بمصر بتفصیل بحث کرده است.

متن شرح حال را که پیوسته بمجلد هفتم چاپ بولاق کتاب العبرست (مجله هفتم صحیفهٔ (۳۷۹-٤۲٦) از ایـن پس برمز «د» نموده می‌شود و همین متن که با تصحیحاتی درحاشیهٔ مقدمهٔ چاپ قاهره ۱۳۲۲هـ.(۱۹۰٤م.) بتوسط عبدالجواد خلف چاپ شده ازاین پس برمز «ع» نموده می‌شودو در آن شرح حال ابن خلدون بسال ۱۳۹۵م. (۷۹۷هـ.) بپایان میرسد. این تنها قسمتی ازشرح حالست که متن چاپی آن دردست ماست(۳٦). پیداست که این متن تنها شامل قسمتی ازشرح حالست زیرا ابن خـلدون تا سال

۱۴۰۶م. (۸۰۸هـ) زیسته است و شرح یازده سال پایان زندگی و کار او درفضی (۱۳۹۵ـ۱۴۰۶) چنان نموده است که یاخود آنرا ضبط نکرده و یا آن که ازمیان رفته است و دربارهٔ این سالهای پایان زندگی او تنها اشارات پراکنده‌ای درمآخذ معاصرعربی بدست میآمد.

درهرحال با جستجوهای تازه درکتابخانه‌های خاورنزدیك چندین نسخهٔ کامل شرح ابن خلدون را یافته‌اند که شامل شرح وقایع یازده‌سال پایان زندگی وی نیزهست وبیش از این تصور میرفت نوشته نشده است وبچندماه پیش ازمرك وی درسال ۱۴۰۶ بپایان میرسد. دو روایت آن در استانبول موجود است یکی درکتابخانهٔ ایاصوفیه (۳۷) که ازین پس برمز «آ» نموده می‌شود، دیگری درکتابخانهٔ اسعدافندی (۳۸) (نسخهٔ ب)، نسخهٔ سوم که اصل آن در قاهره است (نسخهٔ «ج») (۳۹).

بوسیلهٔ این متن‌های کامل (۴۰) ولازم برای مطالعه در شرح حال طولانی وتازه یافتهٔ یکی ازبزرگترین تاریخ نویسان وحکما که پیش از این دردسترس ما نبود توانسته‌ایم تصویر روشن ومعتبری ازمحیط و مقتضیات ملاقات تاریخی ابن‌خلدون وتیمور و مباحث مورد گفتگوی ایشان رسم کنیم. وانگهی اسناد ومدارك لازم واساسی برای قضاوت در اعتبار تاریخی مطالب ابن عربشاه ومورخان تازی دیگررا دراختیار ما گذاشته است.

۴ـ روابط میان نسخه‌های خطی

ازسه نسخهٔ خطی شرح حال کامل ابن‌خلدون (آ و ب و ج) که بررسی کنونی متکی بر آنها است ظاهراً نسخهٔ «آ» کهنه ترین ومعتبرترین نسخه است. سنجش جزء بجزء این نسخه‌ها میرساند که دو نسخه «ب وج»

را ازروی نسخه «آ» برداشته‌اند .

وصف نسخهٔ خطی آ :ده نسخهٔ خطی آ آنچنان که‌در استانبول بدست آمده دارای طول وعرض ۲۵۲ میلیمتر (ده‌اینچ) در ۱۸۰ میلیمتر (۷ اینچ) است. این نسخه یا قسمتی از آن در هر حال وقتی بـار دیگر صحافی‌شده پس اندازهٔ اصلی آن ویا لااقل قسمتی از آن اندکـی بیشتر بوده است. ستونهای آن ببلندی ۲۰۰ میلیمتر (هشت اینچ) و پهنای ۱۳۵ میلیمتر (۵½ اینچ) است . صحافی شدن آن آشکارست زیـرا بعضی ازکلماتی که در آخرحاشیه نوشته‌اند بریده شده است .

این نسخه دارای ۸۳ ورقست با ۱۶۶ صحیفه ، شماره سطرهای هرصحیفه تفاوت دارد . قسمتهای گشادتر آن ۲۵ سطر و قسمتهای‌دیگر هریك ۲۹ سطر در هرصحیفه دارد .

خط آن خوب و خواناست . نقطه‌گذاری حروف در قسمتهای مختلف نسخه فرق دارد . درقسمت عمده از اوراق و قسمتی کـه مورد بحث ماست (ورق ۷۸ ب تا ۸۳ آ) تقریبـاً نقطه ندارد و در آنجا که قراین بدرست خواندن یاری نمیکند یك یا دونقطه اضافه دارد وگاهی نیز اعراب گذاشته‌اند .

در یادداشتهای فراوانی که درحاشیه‌است برخی تصحیحات عادی کاتب نسخه است وبازماندهٔ آن بخط دیگریست . بلندترین حواشی از پای حاشیهٔراست ورق ۱۱ ب شروع شده وتا حاشیهٔ پائین ادامه دارد و آنجا بحاشیهٔراست ورق ۱۲ آ تاسطرنهم سپس چندسطر شروع می‌شود که کمتر ازقسمت نثر جای افقی‌راگرفته است و درنتیجه جای وسیع‌تر و مناسب‌تری برای‌حاشیه باقی‌مانده‌است . این یادداشتها در واقع خود

مقالهٔ کاملیست که شامل شرح دقیقیست از دانشمندان و مردانی که در اواسط همان قرن بهمراهی سلطان ابوالحسن علی از خاندان بنی مرین بتونس رفته‌اند و ابن‌خلدون در جوانی بدیدار ایشان رسیده‌است .

احتمال‌قوی‌میرود که این‌یادداشتهای طولانی بخط خودابن‌خلدون باشد (رجوع کنید بگراورهای صحیفه روبرو وصحایف بعد).

درپایان‌این یادداشتها که درپای حاشیه اوراق ۱۱ ب نسخهٔ‌خطی «آ» است کلمات ناقصی هست که چون ورق ۲۰ نسخهٔ ب را از روی آن استنساخ کرده‌اند (چنانکه‌بعدها خواهیم دید) چنین خوانده می‌شود : « بقیهٔ این (قسمت) در صحیفهٔ مقابل بخط نویسنده در حاشیه است » . در نسخهٔ آ باوضع کنونی تنها کلمات «مقابل‌درحاشیه » بچشم‌می‌خورد و عبارت «بخط نویسنده» را بنابرین کاتب بخط خودافزوده‌است .

وانگهی روش تحریر مخصوص برخی از حروف هجا بسیار شبیه است بخط صفحهٔ‌الحاقی که در مجلد چهارم کتاب‌العبرموزهٔ بریتانیاست و ویلیام‌رایت William Wright (٤١) آنرا خط ابن‌خلدون می‌داند . این‌نسخهٔ‌خطی که‌درموزهٔ‌بریتانیااست‌بانسخه آ شباهت کامل داردحتی‌در اندازهٔ تقریبی صحایف (۱۱ در $\frac{۳}{۸}$ ۷ اینچ دربرابر ۱۰ در ۷ اینچ است) ودرشمارهٔ سطرهای هرصحیفه و روش نقطه گذاری و اعراب نیز گفته می‌شود که درمصر برای مؤلف‌استنساخ کرده‌اندپس نسخهٔ آ را نیزظاهراً درهمان جا برای او نسخه‌برداشته‌اند .

برخی حواشی‌درنسخهٔ «آ» هست که‌هرچند بخط خودابن‌خلدون نیست احتمال میرود بدستور وی نوشته باشند برای مثال رجــوع کنید بکتاب‌تعریف‌نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ ب س ۷ ــ ۸ (٤۲) .

اى العباس ابن البنا وكان اماما فى علوم النجامة واحكامها وما يتعلق بها ورجع
الى تلمسان بعلم كبير واستخلصته الدولة فلما هلك ابو تاشفين وملك
السلطان ابو الحسن نظمه فى جملته واجرى له رزقه يحضر معه بافريقيه
وهلك فى الطاعون ومنهم ابو العباس احمد بن شعيب من اهل فاس
برع فى اللسان والادب والعلوم العقلية من الفلسفة وغيرها
ونظمه السلطان ابو سعيد فى جملة الكتاب واجرى عليه الرزق مع الاطباء
لتقدمه فيهم فكان كاتبه وطبيبه وكذا مع السلطان ابى الحسن بعده يحضر بافريقيه
وهلك بها فى ذلك الطاعون وكان له شعر سابق به الفحول من المتقدمين
والمتاخرين وكانت له امامة فى نقد الشعر وبصر به ومما حضرنى الان

والتعاليم والطب

من شعره

دارُ الهوى نجدٌ وساكنها أقصى أمانى النفس من نجدِ
هل باكر الوسمىّ ساحتها واستنّ فى قيعانها الجُرْدِ
أو بات معتلّ النسيم بها مستشفيًا بالبان والرندِ
بل وأحاديث الذين هم قصدى وإن جاروا عن القصدِ
أيام سمر ظلالها وطنى منها وزرق مياهها وِردى
ومسارح النظرات فى رشأٍ أحوى المدامع أهيف القدِّ
يرنو إليك بعين جازيةٍ قتل المحبّ بها على عمدِ
من أجل بهم على عجلٍ ريبُ الخطوب وعاثر الجدِّ
فُقِدوا فلا وأبيك بعدهمُ ما عشتُ لا آسى على فقدِ
وغدوا وقد ضمّنته وطنى وفراقه للحدِ
ومشرَّدًا من دون رؤيته قذفُ النوى وتنوفة البعدِ
أحدى على العيش بعدهمُ أنى فقدتُ جميعهم وحدى
لا تلحنى يا صاح فى شجنٍ أخفيتُ منه فوق ما أُبدى
بالغرب لى سكنٌ تأوبنى من ذكره سهدٌ على سهدِ
فمن خار فد تركا مضغة زرب غزالة فداك والرِّفدِ

التورى مر

[illegible]

ثم هلك ابو سالم سنه ستين وستين واستبد الوزير عمر بن عبد الله على من
كفله من ابنائهم فجعل العلامه لابن رضوان سائر ايامه وقتله عبد العزيز
ابن السلطان ابى الحسن واستبد بملكه فلم يزل ابن رضوان على العلامة وهلك
عبد العزيز وولى ابنه السعيد فى كفالة الوزير ابى بكر بن غازى بن الكاس وابن
رضوان على حاله ثم غلب السلطان احمد على الملك وانتزعه من السعيد وابى بكر
ابن غازى وقام بتدبير دولته محمد بن عثمان بن الكاس مستبدا عليه والعلامه لابن
رضوان كما كانت الى ان هلك بازمور فى بعض حركات السلطان احمد الى مراكش
لحصار عبد الرحمن ابن بويفلوسن بن السلطان ابى على سنه

وكان فى جملة السلطان ابى الحسن جماعة كبيرة من فضلاء المغرب واعيانه هلك
كثير منهم فى الطاعون الجارف بتونس وغرق جماعة منهم فى اسطوله لما غرق
وتخطت النكبة اخرين الى ان استوفوا ما قدر من اجالهم وممن حضر معه بافريقيه
من العلماء شيخنا ابو العباس احمد بن محمد الزواوى شيخ القراءات بالمغرب
اخذ العلم والعربيه عن مشيخة فاس وروى عن الرحالة ابى عبد الله
محمد بن رشيد وكان اماما فى فن القراءات وصاحب ملكة فيها لا تجارا
وله مع ذلك صوت من مزامير آل داود وكان يصلى بالسلطان التراويح
ويقرأ عليه بعض الاحيان حزبه وممن حضر معه بافريقية الفقيه
ابو عبد الله محمد بن محمد بن الصباغ من اهل مكناسة مبرزا فى المعقول
والمنقول وعارفا بالحديث وبرجاله واماما فى معرفة كتاب الموطا
واقرائه اخذ العلوم عن مشيخة فاس ومكناسه ولقى شيخنا ابا
عبد الله الابلى ولازمه واخذ عنه العلوم العقليه فاستفد بقية طلبه
عليه فبرز اخرا واختاره السلطان لمجلسه فاستدعاه ولم يزل معه الى ان
هلك غريقا فى ذلك الاسطول ومنهم شيخ التعاليم ابو عبد الله محمد
ابن النجار من اهل تلمسان اخذ العلم ببلده عن مشيختها وعن شيخنا
الابلى وبرز عليه ثم ارتحل الى المغرب فلقى بسبتة امام التعاليم ابا عبد الله
محمد بن هلال شارح المجسطى فى الهيئة واخذ بمراكش عن الامام
ابى العباس

فى جملته

ومنهم القاضى ابو عبد الله محمد [illegible]

نقص عمدهٔ این نسخه‌ها که‌تاکنون‌متذکر نشده‌اند فقدان‌ظاهری چندین ورق درمیان‌ورق ۷۲ ب و ۷۳ آ است . ابن‌خلدون میگوید که عزل او از تدریس در مدرسهٔ بیبرسیه چگونه بوده است ولی بیان وی ناگهان بریده میشود ودر نسخهٔ آ ورق ۷۲ ب آخرین کلمات اینست «وجعله» یعنی آنهادادند ودرحاشیهٔ پای صحیفه نوشته‌شده : «له‌التولیه» باو سرپرستی ، این رابطه را نشان میدهد که صحیفه بعدی می‌بایست با این کلمات شروع شده باشد ولی صحیفهٔ بعد یعنی ورق ۷۳ آ با این‌کلمات رابطه شروع نمی‌شود بلکه با سطر اول یك قطعه شعر پانزده بیتی‌شروع می‌شود بی آنکه هیچ مقدمه‌ای سبب‌نظم آنها را روشن کند . دراین‌اشعارابن خلدون‌از زندگی بتلخ‌کامی شکایت‌میکند. چه‌وسیلهٔ معاش اورابریده‌اندیعنی‌خرجی قابل ملاحظه‌ای که ازموقوفات خانقاه میگرفته است . در پایان اشعار میگویدکه چندبیت بعداز آن دربارهٔ عزیمت‌الجوبانی بسوریه‌است ودر آنهاکامیابی الجوبانی‌را آرزو کرده وپیشرفت اورا در برابر (منطاش) در جمادی یا کمی بعد از آن پیش‌گوئی کرده‌است ولی‌در حقیقت‌اندکی پس از آن جوبانی را بخیانت می‌کشند .

پیدا است که‌درمیان‌ورق ۷۲ ب واشعاری که در ورق ۷۳ آ هست صفحاتی چند از میان‌رفته است که شامل وقایعی بوده است که بطغیان الناصری واخراج ابن خلدون از بیبرسیه می‌انجامد .

ازخصوصیات دیگر نسخهٔ آ اینست که نیمه دوم ورق ۲۱ ب سفید مانده است‌ودر پائین‌ورق ۲۰ ب نیزسه سطررا خط کشیده‌اند، چنانکه قسمت پائین‌ورق۴۸ ب نیز سفیدمانده است و۱۵سطرتمام از ورق ۴۹ آ

را نیز خط کشیده‌اند. این تصحیحات و تغییرات احتمال میرود در زمان خود ابن خلدون انجام گرفته باشد و نشان میدهد که نسخهٔ آ نسخهٔ مقابله شده از مسودهٔ پیش از آنست.

در بالای کلمات خط خورده گاه گاهی حروفی نوشته شده که میتوان «ضَرَبَ» یا (ضُرِبَ) خواند و آن اصطلاح فنی برای خط خوردگی و قلم خوردگیست(٤٣). در پایان نسخهٔ آ ورق ٨٣ آ س ١٠ در یادداشتی بخط مغربی (باطرز مخصوصی نقطه گذاری حروف ف و ق) بتاریخ مرك ابن خلدون اشاره کرده‌اند (٤٤).

وصف نسخهٔ خطی ج

نسخهٔ خطی که در قاهره است و بنام نسخهٔ ج نامیده شده، ظاهراً مستقیماً از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ایاصوفیه یعنی نسخهٔ آ رونویس شده است یا از نسخه‌ای که آنرا از روی نسخهٔ آ استنساخ کرده باشند.

کاتب این نسخهٔ ج در رقم آخر کتاب (ورق ١٤٩ س ٢٦) بنظم میگوید که نسخهٔ وی با نسخهٔ اصل مقابله شده که «خط خود مؤلف» در آن هست (٤٥).

اگر گفتهٔ او را کاملا بمعنی تحت‌الحفظ بگیریم منظور اینست که نسخهٔ او با نسخهٔ دیگری مقابله شده که در آن برخی جمله‌ها بخط مؤلف بوده است والبته مقصودش این نیست که حتماً همهٔ کتاب بخط مؤلف بوده است واین بیادداشتهای حواشی که در نسخه «آ» هست برمیگردد که گمان میکنند بخط ابن خلدون باشد.

سنجش حواشی این دو نسخه آنچنانکه از نسخهٔ آ بنسخهٔ ج نقل کرده‌اند وابستگی نسخهٔ ج را بنسخهٔ آ مسلم میکند. برخی از کلمات

ثم ملك بلاد الروم وخرّب سيواس ورجع الى الشام جمع السلطان عساكره وفتح
ديوان العطاء ونادى في الجند بالرحيل الى الشام وكنت انا يومئذ معزولا عن
الوظيفة فاستدعاني دواداره يشبك واراد‌ني على السفر معه في ركاب السلطان
فتجافيت عن ذلك ثم اظهر العزم علي بلين القول وجزيل الانعام فاصخيت وسافرت معهم
منتصف شهر المولد الكريم من سنة ثلاث فوصلنا الى غزة فارحنا بها اياما نترقب
الاخبار ثم رحلنا الى الشام مسابقين الططر الى ان نزلنا شقحب واسرينا فصبحنا دمشق
والامير تمر في عساكره قد رحل من بعلبك قاصدا دمشق فضرب السلطان خيامه وابنيته
بساحة قبة يلبغا ويئس الامير تمر من مهاجمة البلد فاقام بمرقب على قبة يلبغا يراقبنا
ونراقبه اكثر من شهر يتجاول العسكران في هذه الايام مرات ثلاثا او اربعا فكانت حربهم
سجالا ثم نمي الخبر الى السلطان واكابر امرائه ان بعض الامراء المنغمسين في الفتنة يحاولون
الهرب الى مصر للثورة بها فاجمع رايهم للرجوع الى مصر خشية من انتقاض الناس وراءهم
واختلال الدولة بذلك فاسروا ليلة الجمعة من شهر .... وركبوا اجبل الصالحية ثم انحطوا
في شعابه وساروا على شافة البحر الى غزة وركب الناس ليلا يعتقدون ان السلطان سار على الطريق
الاعظم الى مصر فساروا عصبا وجماعات على شقحب الى ان وصلوا الى مصر واصبح اهل دمشق
متحيرين قد عميت عليهم الانباء وجاءني القضاة والفقهاء واجتمعت بمدرسة العادلية واتفق
رايهم على طلب الامان من الامير تمر على بيوتهم وحرمهم وشاوروا في ذلك نائب القلعة
فابى عليهم ذلك ونكره فلم يوافقوه وخرج القاضي برهان الدين ابن مفلح الحنبلي ومعه شيخ الفقراء
بزاويته فاجابهم الى الامان وردهم باستدعاء الوجوه والقضاة فخرجوا اليه متدلين من السور
بما صحبهم من التقدمة فاحسن لقاءهم وكتب لهم الرقاع بالامان وردهم على احسن الآمال واتفقوا
معه على فتح المدينة من الغد وتصرف الناس في المعاملات ودخول امير ينزل بمحل الامارة منها
ويملك امرهم بعز ولايته واخبرني القاضي برهان الدين انه ساله عني وهل سافرت مع عساكر
مصر او اقمت بالمدينة فاخبره بمقامي بالمدرسة حيث كنت وبتنا تلك الليلة على اهبة للخروج
اليه فحدث بين بعض الناس تشاجر في المسجد الجامع وانكر البعض ما وقع من الاستنامة الى القول
وبلغني الخبر من جوف الليل فخشيت البادرة على نفسي وبكرت سحرا الى جماعة القضاة عند
الباب وطلبت الخروج او التدلي من السور لما حدث عندي من توهمات ذلك الخبر فابوا علي
اولا ثم اصخوا لي ودلوني من السور فوجدت بطانته عند الباب ونائبه الذي عينه للولاية به
على دمشق واسمه شاه ملك من بني جقطاي اهل عصابته فحييتهم وحيوني وفديت
وفدوني وقدم لي شاه ملك مركوبا وبعث معي من بطانة السلطان من اوصلني اليه فلما
وقفت بالباب خرج الاذن باجلاسي في خيمة هنالك تجاورها خيمة جلوسه ثم زيد في

نسخهٔ آ در نتیجهٔ روش مخصوص تحریری آنها درست خوانده نشده است و همین شکل نادرست را عیناً در نسخهٔ ج نقل کرده اند .

درنسخهٔ ج جای برخی ازکلمات را بازگذاشته اند و این نمایندهٔ کلمات نسخهٔ آ است که درنتیجهٔ صحافی برخی از صحایف ناقص شده و تشخیص داده نمیشود . درنسخهٔ ج کلمات نادرستی دیده میشود که در آن متن بی مورد و نامفهوم است ویا ترکیبی ازحروفست که هیچگونه کلمهٔ عربی از آن برنمی آید(٤٦) .

وصف نسخهٔ خطی ب

نسخهٔ ب صحیفهٔ عنوان آغازکتاب را ندارد . ظاهراً این نسخه را نیز ازروی نسخهٔ آ (یانسخهٔ اصلی آن) هنگامی کـه هنوز در مراحل نخستین بوده است برداشته اندیعنی پیش از آنکه نسخه آ کاملا بصورتی که امروزدارددر آمده باشد .

درحالی که نسخهٔ ب دارای برخی ازتصحیحات موجود در نسخهٔ آ هست (قسمتهای اول آن) مقدارکثیری از حواشی و قسمتهای طولانی متن را آنچنانکه درنسخهٔ آ آورده شده است ندارد و همچنین غلط های پاکنویسی فراوان داردکه بیشتر آنهادلیل روشنی برغلط خواندن نسخهٔ آ هست .

درهرحال نسخهٔ ب مانند نسخهٔ ج بر اساس نسخهٔ آ قرارگرفته یا کاملا از روی آن برداشته شده است و در نتیجه ارزش آن بعنوان یك روایت مستقل کم می شودپس نسخه آ معتبرترین نسخه است (٤٧) .

۵ ـ عنوان «شرح حال»

درنسخهٔ چاپ بولاق ازشرح‌حال‌نسخهٔ د وهم‌چنین درچاپ‌قاهره ازمقدمهٔ‌نسخهٔ ع قسمتی‌که ما آنرا شرح حال‌ابن‌خلدون می‌نامیم عنوان کتابی ندارد بلکه تنها آغاز آن عنوان فصل دارد یعنی « التعریف بابن خلدون » آگاهی‌دربارهٔ ابن‌خلدون (مؤلف کتاب) همین عنوان‌فصل‌است که ابن‌خلدون درجای دیگر درکتاب‌العبر در مورد شرح حالهای‌دیگر نیز بکار برده‌است. مثلا«التعریف بجنجبرخان» (العبرج ۵ ص ۵۲۵س۱۱) و «التعریف بیوسف‌بن‌کریون» (العبرج ۳ ص۱۱۶) (۴۸) .

درنسخهٔ آ درصحیفهٔ‌عنوان‌کتاب(ورق ۱ آ)که ظاهراً اصلی‌نیست در حاشیهٔ بالا در طرف چپ بخط ریـز چنین عنوانی نوشته شده است : « رحلة ابن خلدون» و با همین عنوان درفهرست‌کتابخانه ایاصوفیه‌وارد شده است (شماره ۳۲۰۰ ص ۱۹۲). اما در حقیقت عنوان در ورق ۱ ب نسخهٔ آ « التعریف بابن‌خلدون مؤلف‌الکتاب » است، که نزدیك حاشیهٔ بالا « و رحلته غرباً و شرقاً » بآن افزوده شده است .

درصحیفهٔ عنوان‌کتاب جائی‌که معمولا عنوان‌کتاب و نام نویسنده را فرامی‌گیردکلمات «هوحسبی‌فی کتب‌العبدوس»یعنی او(خدا) مرابسنده است، ازکتابهای عبدوسی‌است » (یعنی از آن‌عبدوسیست)(۴۹) .

نزدیك حاشیهٔ بالا بخط ریز نوشته شده « رحلة بن‌خلدون بخطه رحمت‌الله تعالی» (سفرنامهٔ ابن‌خلدون بخط وی...) .

نامهای صاحبان پی در پی آن نیز در بالای صحیفهٔ عنوان کتاب باعتباراتی مانند «من‌کتب » یا «ثم بنوبة‌العبد» و غیره (از جملهٔ‌کتابهای فلان یا درتصاحب بندهٔ خدا فلان) نشان داده شده‌است .

درنسخهٔب صحیفهٔ عنوان کتاب نیست‌و ورق ۱ همان عنوان نسخه آ را دارد یعنی « التعریف بابن خلدون » در فهرست کتابخانهٔ اسعد افندی چنین آمده است :

«رحلة ابن خلدون» وحاج خلیفه(۵۰)ووستنفلد(۵۱)Wustenfeld وبروکلمان (۵۲) Brockelmann بهمین عنوان ناقص ذکر کرده‌اند . این نسخهٔ شرح حال دارای ۹۳ ورق ۲۵ سطریست بی هیچ تاریخ و نام کاتب .

نسخهٔ ج یك صحیفه عنوان دارد اما درجائی که برای عنوانست فتیله‌ایست بی هیچ نوشته‌ای که دربالای آن یك مارپیچ برای زینت‌است که سراسر آنرا گرفته‌ودارای‌عنوانیست که درصحیفهٔ‌اول نسخه نوشته‌اند. دربالای صحیفه عنوان دیگری‌نوشته شده : «رحلة بن‌خلدون» که سپس روی آنرا خط کشیده‌اند وزیر آن بازبخط دیگری نوشته شده « تعریف (بدون ب)ابن‌خلدون باخط(کذا)تعلیق سطر ۳۱» (تعریف ابن خلدون بخط (معروف) بفارسی ۳۱ سطر(درهرصحیفه).

دربالای حاشیه‌طرف چپ بزبان تازی نوشته شده: «خدا برای‌من بسنده‌است،نوشته‌شده‌برای‌بندهٔ‌خدا،مسکین‌ترین آنها(؟)خداوی‌ونیاکانش را بیامرزد.» این نسخه خطی‌شرح حال‌درفهرست‌کتابخانهٔ قاهره(رجوع کنید بیاد داشت شمارهٔ ۳۹) بعنوان « التعریف بابن‌خلدون ورحلة شرقاً وغرباً » ثبت شده،اگرچه درخودنسخه ترتیب‌لغات درست‌ترست «غرباً و شرقاً » . این کتاب شامل ۱٤۹ ورق بزرگست که ۳۱ سطر دارد .

۶ ـ شرح حال اثر مستقلی است .

این تفاوت درمیان عناوین نسخه‌های مختلف شرح‌حال شاید دلیل بر آن باشد که نسخه‌های کامل آن (ا و ب و ج) برخلاف متون ناقص د و ع بعنوان اثر مستقل وجداگانه‌ای تنظیم‌شده اند .

این نکته قابل توجهست که ابن‌خلدون در هیچیك از آثار خود اشاره‌ای نکرده است که قصد نوشتن شرح حال خود را بعنوان اثر جداگانه‌ای داشته‌باشد وفصولی که شامل شرح حال اوست تنها قسمتی یاذیلی از کتاب العبر بوده‌است، چنانکه درمجلدهفتم کتاب‌العبر نیز آمده است . درنسخهٔ خطی کتاب‌العبر که درپاریس‌هست(۵۳)قسمت شرح‌حال در آغاز مجلد سوم آمده یا درنسخه لیدن (۵٤) درپایان‌مجلدپنجم‌یادر نسخه‌ای که در تونس هست (۵۵) در آغاز مقدمه . اگر چه کاتبان این فصلهارا درجاهای مختلف آورده‌اند با اینهمه جزئی لازم از کتاب‌العبر و پیوسته‌بآنست و نه‌اثرمستقل‌و جداگانه‌ای این نکته‌رانیزالمقری(۵٦) مورخ (متوفی در ۱٦۳۲) تایید کرده است که میگوید درفارس‌یك‌نسخه خطی دیده‌است با امضای ابن‌خلدون درهشت مجلد و در آخر آن‌ابن‌خلدون داستان زندگی خودرا مفصلا آورده است (عرف بنفسه) تا آنجا که درقاهره مستقر گشته وقاضی‌القضات آن شهر شده است و این کاملا مطابق قسمت معروف شرح حالست که در مجلد هفتم کتاب العبرچاپی آمده است .

در خودشرح حال نیزابن خلدون اغلب اشاره کرده است که این فصلی از کتاب‌مفصل‌تریست مثلادرعبارتی (درنسخهٔ آورق۱ ب، ۷) اشاره

کرده‌است‌بعده‌ای از نیاکان دورش ودرباره‌ایشان‌میگوید : «این‌درحدود بیست (پشت)خواهدبود،سه‌پشت برای هرصدسال، آنچنانکه پیش‌ازاین هم در آغاز مجلد اول (کتاب)یادکرده‌ایم .»

از کلمهٔ مجلد اول‌مقصودوی مجلد اول کتاب العبر ست، مجلدی که معمولاًبنام‌مقدمه‌معروفست‌ودر آن‌مطالب‌عمومی‌دربارهٔانساب‌هست(۵۷).

عبارت قاطع نسخهٔ آ ورق ٦٢ ب، ۲ که‌در آن پس از نقل کلمه بکلمهٔ نامه‌هائی که باو رسیده‌است این مطلب را می‌افزاید که (نسخه آ ورق ٦٢ب، ۲۰)اگرچه این کار با این‌موضوع «یعنی شرح‌حال نویسنده» رابطه‌نداردمحتویات‌نامه‌ها بعضی ازوقایع را که درین کتاب بجای‌خود آمده‌است«تایید خواهدکرد» ومرادوی از ذکرکلمهٔالکتاب بنابرمعمول زبان تازی اشاره‌ایست بکتابی که این مطلب‌در آن آمده و مقصود از «الکتاب» چنانکه منظور از «مـؤلف» مؤلف کتاب حاضر است یعنی کتاب العبر .

سبب‌اینکه ناشر متن چاپی دربارهٔ شرح حال اشاره‌ای نمیکند، چنان مینماید که در نسخهٔ خطی کتاب‌العبر که وی بکار برده‌شرح حال جزء لازم و ذیل‌یکی ازمجلدات مفصل‌تر بوده است .

بوسیلهٔ این‌انتشارات می‌توان پی‌برد که ابن‌خلدون در آغازشرح حال خودرا بقصدفصلی‌ازکتاب‌العبرتنظیم کرده‌وبعدها چون‌کتاب‌رادنبال کرده‌است. (بعدازY۹۷ هجری، ۱۳۹۵م .) دردوران اقامت‌درمصرفصول تازه‌ای بر آن افزوده وتطویل آن باعث شده‌است که نتواند آنرابه‌مجلد آخر بیفزاید، سپس‌دستور داده است که قسمت‌نخستین و مواد اضافی را بصورت مجلد جداگانه‌ای پاکنویس کنند .

نوشتن این مجلد جداگانه ابن‌خلدون را مجبور کرده است که

چندسطر آغاز شرح حال خودرا آنچنان که درنسخهٔ د چاپ شده است (کتاب‌العبر ج ۷ ص ۲۲،٤٦۲) تغییر بدهد آنجا که میگوید هم خود را مصروف مطالعه کرد «تازمان‌حاضر آغاز سال ۷۹۷» (۱۳۹٥ م.) وعبارت خودرا باجمله زیرپایان میرساند :

«این‌پایان آن چیزیست که من‌بدان رسیده‌ام بعداز انجام‌قصدی که‌منظورمن بوده‌است (ِ مهـّا) »وسپس حمدمختصری آورده‌است.

در متن کامل ومستقل شرح حال پس‌از آنکه ابن‌خلدون‌مطالب تازه‌ای افزوده‌است این‌نتیجه دیگر بی‌مورد است و آنرا بجا حذف کرده است(نسخه آ ورق ٦۲ب، ۲۳) . وکلمهٔ«این» درباره نویسندهٔ این‌کتاب را نیز میبایستی حذف کرده‌باشد، زیرا این متن‌دیگرمربوط بکتاب‌نبوده وازپایان کتاب‌العبر برداشته شده‌است .

جالب توجه اینست کـه هیچ‌یك از نسخه‌هـای خطی شرح حال مطلقاً مقدمه‌ای آن چنان که معمولا نویسندگان تازی درکتابهای خـود می‌آورند ندارد وچنانکه دیدیم همهٔ آنهـا نیز عنوان مخصوص بخود و متمایز ندارند .

محتویات نسخهٔ کامل‌شرح حال

باوجود اختلاف وتفاوت درعنوان نسخه‌های مختلف چنانکه‌پیش از این گفته شد اهمیت‌بسیاراین نسخهٔ تازه دراینکه نسبة شرح‌زندگانی ابن خلدون را کامل میکند جدول مقایسهٔ نسخه‌ها که ازیـن پس خواهدآمد تقسیم محتویات وجای سرفصلها را درآن نسخه‌های آوب‌و ج نسبت بیکدیگر نشان میدهد ونیز نسبت بمتن‌های ناقص شرح‌حال که درد آمده است (چاپ بولاق از کتاب‌العبر مجلدهفتم) وبا تصحیحاتی‌در ع دوباره چاپ کرده‌اند(حاشیه مقدمه چاپ قاهره۱۹۰٤)رامعلوم‌میکند.

جدول مقایسهٔ نسخه‌های خطی آ و ب و ج با متون چاپی

	سرفصلها	نسخهٔ آ	نسخهٔ ب	نسخهٔ ج	نسخهٔ د	نسخهٔ ع
۱	تعریف با بن‌خلدون	ورق ۱ ب	ورق ۱ ب	ورق ۱	عبر ج ۷ ۲۲،۳۷۹	ص ۱،۲
۲	در بارهٔ اجداد وی در اسپانیا	۲آ،۷	۲آ،۲۰	۱۲،۲	۲۰،۳۸۰	٤،٥
۳	در بارهٔ اجداد وی در افریقا	۳آ،۸	۳ب،۷	۷،٤	٥،۳۸۲	۲،۱۰
٤	تحصیلات و استادان وی	٤ب،۸	٥آ،۲۰	۲٦،٦	۱۰،۳۸٤	۱۰،۱۷
٥	انتخاب او بسمت علامه درتونس،سفر بمغرب، انتصاب بسمت کاتب سلطان ابوعنان	۱٤ آ،۱۹	۱٥ب،۱٥	۸،۲٤	۲۳،۳۹۸	۲۲،٦۲
٦	موردبی لطفی سلطان ابوعنان قرار گرفتن	۱۷ب،۸	۱۹آ،۱۲	۲۱،۲۹	۱۷،٤۰۳	۱٤،۷۷
۷	انتخاب وی بسمت کاتب دیوان سلطان ابوسلیم	۱۸آ،۹	۱۹ب،۱۳	۱٦،۳۰	۱۱،٤۰٤	۱۷، ۷۹
۸	سفر باسپانیا	۲۲آ،۱۳	۲۳ب،۱۳	۲٥،۳٦	۱٤،٤۱۰	۲٦،۹٦
۹	سفر از اسپانیا بجایه و انتخاب او بسمت حاجب	۲٥ب،۲٤	۲۷ب،۱۳	۳۱،٤۲	۲۹،٤۱٦	٤،۱۱۸
۱۰	درخدمت سلطان ابوحموسلطان تلمسان	۲۸آ،٤	۲۹ب،۲۰	۱۳،٤٦	۲۲،٤۱۹	۲۰،۱۲۷
۱۱	درخدمت سلطان عبدالعزیزحکمران مغرب	۳٦آ،۲۰	۳۸ب،۱۱	٤،٦۰	۱٦،٤۳۲	۱٦،۱٦۷
۱۲	بازگشت بمغرب الاقصی	٤۹آ،۱٦	٥٥آ،۱٥	۲٦،۸٤	۱۰،٤٤۰	۱،۱۹۳
۱۳	اجازهٔ دوم برای سفر باسپانیا و مراجعت بتلمسان و پیوستگی بقبایل اعراب چادرنشین و اقامت نزد اولاد عریف	٥۱ب،۳	٥۷ب،۱۸	۲۳،۸۸	۲۸،٤٤۳	۱٥،٥٤

جدول مقایسهٔ نسخه‌های خطی آ و ب و ج با متون چاپی

	سرفصلها	نسخهٔ آ	نسخهٔ ب	نسخهٔ ج	نسخهٔ د	نسخهٔ ع
١٤	بازگشت نزد سلطان ابوالعباس در تونس	١٥، آ ٥٢	٨، ب ٥٨	٣٠، ٨٩	٣، ٤٤٥	٣، ٢٠٨
١٥	سفر بمشرق و انتصاب بمسند قضا در قاهره	٢١، آ ٥٦	٤، ب ٦٢	٢٨، ٩٦	٢٨، ٤٥١	٢١، ٢٣٢
١٦	سفر حج	٣، ب ٥٨	٢٤، ب ٦٤	١٨، ١٠٠	١٨، ٤٤٥	٥، ٢٥٥
١٧	انتصاب بتدریس در خوانیق	٤، آ ٦٣	٢٣، آ ٦٩	٢٧، ١٠٧		
١٨	انتصاب وی در خانقاه بیبرسیه و عزل از آن	٢٤، آ ٧٠	٢٥، آ ٧٨	٦، ١٢٢		
١٩	طغیان الناصری	٩، ب ٧٠	٥، ب ٧٨	١٩، ١٢٢		
٢٠	مقام او در معاوضهٔ هدایا در میان پادشاهان مغرب و ملك الظاهر (برقوق)	١٦، آ ٧٣	(١، آ ٨٢)	٣١، ١٢٧		
٢١	انتصاب دومی او بقضا درقاهره	٢٤، آ ٧٥	٢١، ب ٨٤	١٣، ١٣٣ در حاشیه		
٢٢	سفر سلطان (فرج) بسوریه برای بازگردانیدن تاتارها از دیار خود	١٩، آ ٧٦	١٢، آ ٨٦	٤، ١٣٥		
٢٣	ملاقات با امیر تیمور پادشاه مغولان و تاتارها	٢٨، ب ٧٥	١٥، ب ٨٩	١٤، ١٤٠		
٢٤	بازگشت از نزد امیر تیمور بقاهره	٢، ب ٨١	١٣، ب ٩٢	٢٥، ١٤٥		
٢٥	سومین و چهارمین و پنجمین انتصاب وی بقضا درقاهره	٢٦، ب ٨٢	٨، آ ٩٤	٦، ١٤٩		

۸- مندرجات این بررسی

جدول مقایسهٔ جزء بجزء نشان میدهد که نه فصل شرح حال که شامل یازده‌سال پایان‌اقامت‌ابن‌خلدون درمصر ست تاکنون انتشارنیافته است (۵۸). اگرچه مراجعات مختلف باین‌قسمت منتشرنشده‌در کتابهای چاپی‌دیده‌می‌شود (۵۹) . تاکنون هیچ کوششی برای ترجمهٔ آن‌بانگلیسی یا قسمتی ازکامل‌شرح‌حال نکرده‌اند.

نویسنده این‌وظیفه‌را بعهده‌گرفته وترجمهٔ انگلیسی سه‌فصل آخر شرح حال‌ابن‌خلدون را باتوضیحاتی تقدیم می‌کند. برخی ازدلایل‌وادار می‌کندکه مواد این سه فصل را مقدم بدارد . این‌قسمت است‌که روابط تیموروابن‌خلدون راکه یکی ازقطعی‌ترین مراحل کشمکشهای ممالیك با مغولان است روشن میکند و این مرحله است‌که بیانات متضاد ابن‌عربشاه وحاج خلیفه ودیگران آنرا تاریك ومبهم‌کرده بود و تاکنون ممکن نبود روشن شود (٦٠) .

اثری که وجود ابن‌خلدون درین زدوخوردها در ۱٤۰۱ دردمشق داشته است چیست؟ کارهای اوشامل‌چه بوده است؟ آیا شخصاً با تیمور درباره شرایط تسلیم دمشق گفتگوکرده است؟ آیا ریاست هیئت نمایندگی راکه نزد تیموررفته داشته است؟ چندمدت نزد تیمورماند ؟ چگونه توانست ازدمشق‌بقاهره‌بازگردد؟ بوسیلهٔ این‌قسمت‌ازشرح‌حال‌ابن‌خلدون اکنون میتوان باین پرسشها پاسخ داد . اهمیت آنها بخودی خود روشنست .

با این‌فصل‌ها ابن‌خلدون نویسندهٔ کتاب‌العبر که پیش‌از آن تنها در بارهٔ مغرب چیز نوشته بود اینك در بارهٔ مشرق هم مینویسد، مخصوصا نخستین مورخ تازی‌است که‌در بارهٔ تیمور بحث کرده است (٦١) .

ابن‌خلدون در کتاب العبر مجلد پنجم شرحی‌در بارهٔ تاتارها ، چنگیزخان وپسرانش ولشکرکشیها وجنگهای خارجی تیمور تا سال ١٣٩٥م. (٧٩٧هـ.) آورده است (٦٢). دراین‌فصلهای آخرشرح حال‌خود شرح زندگی و کارهای تیموررا تا ١٤٠١م. (٨٠٣هـ.) دنبال کرده . اهمیت این شرح بیشتر ازاین جهتست که براساس تماس مستقیم و آگاهی از نزدیك ازشخصیت فاتح مغول نوشته شده است (٦٣) .

ترجمهٔ انگلیسی که اینجا تقدیم‌میکند ازروی متن عربی سه‌فصل آخرنسخهٔ آ (ورق ٧٨ب-٨٣آ) که قدیم‌ترین ومعتبرترین از سه نسخهٔ موجودست فراهم شده است، در هرحال متن را با نسخه‌های ج و ب نیز مقابله کرده‌ام .

اشکال در درست خواندن کلمات اغلب‌فراوان بود نه تنها بواسطهٔ نبودن اعراب ونقطه‌بلکه نیزبواسطهٔ روش مخصوص‌ابن‌خلدون ازمدتها پیش از این متوجه شده بودم که ابن‌خلدون برای آنکه معلومات وسیع خودرا درجمله‌هاوعبارتهائی خلاصه‌کند، ازقوانین درست دستوری و جمله بندی پیروی نکرده است وبیاناتی‌دارد که مبهم وتاریکست(٦٤). آنچه دربارهٔ روش اودرمقدمه و کتاب‌العبر گفته شده درمورد شرح حال

نیز میتوان گفت وچنان که دوسلان de Slane متوجه شده‌است. روش اودرحقیقت‌بیانیست که‌متبادربذهنست، کوشش ذهنیست که درپی آنست می‌خواهد افکاری‌را که‌چنان‌روی‌هم‌انباشته‌شده که‌درحال‌لبریز شدنست‌در چندکلمه وبشتاب‌بیان‌کند. بخود مجال آنرانداده است که روش خود را بیش ازعرضه‌داشتن‌بخوانندگان اصلاح‌کند. بنابرین‌اثری‌برای‌ما گذاشته است که باهمهٔ اهمیت وجنبهٔ علمی آن‌همیشه آنرا خوب ننوشته‌است.

یادداشتهائی که دردنبال ترجمه آمده است صورت‌توضیحاتی را دارد که کوشیده‌ام وقایع مشروح را درمکان ومنظرهٔ مخصوص خودقرار دهم و زمینهٔ تاریخی را از حیث زمان ومکان روشن کنم. درنامهای کسان وجاها واصطلاحات مخصوص توضیح داده شده وبالاتر ازهمه کوشیده‌ام شخصیت ابن‌خلدون‌را معرفی کنم(٦٦) وشرح حال‌ابن‌خلدون مخصوصاچند فصلی که‌دراینجا آورده شده قطعاومحققا آیینه‌ای‌از آنست. توضیحات جامع که در آن ازهمهٔ منابع مربوط معاصرعربی وفارسی و واروپائی بهره‌مند شده است‌بنظرمی آید روش‌کافی ومناسبی برای‌کشف مقاصد مخفی وبسیارمختصر واغلب اشارات و جملات وعبارات تاریك باشد. درهمهٔ این موارد باید درنظرداشت که ابن‌خلدون در شرح حال خود در درجهٔ اول مصمم نبوده است تاریخ زمان معاصر خود را بنویسد بلکه‌بشرح حال‌نویسی وروابط شخصی وی‌بیشتردلبستگی‌داشته تا آنکه نقش‌وسهم خودرا درواقعهٔ خطیری که‌شرح میدهد روشن کند.

حواشی بر مقدمهٔ کتاب

۱ـ تیمور دراروپا بنام «تامرلان» معروفست و آن تحریفی است از کلمهٔ «تیمور» و کلمهٔ فارسی (لنك). درضمن این بررسی کلمهٔ تیمور را که درزبان تازی رایج ترست بکاربرده‌ایم.

۲ـ رجوع کنید بکتاب تاریخ ادبیات عرب بروکلمان

Brockelmann, Geschichte der Arabischen Literatur

(که ازین بعد برمزت ا ع نموده‌میشود) ج ۲ص۲۸ـ۲۹، ضمیمهٔ ج۲، ص ۲۵ کتاب ادوارد براون ادبیات فارسی دردورهٔ استیلای تاتارها چاپ کیمبریج ۱۹۲۰ ج۳ص۳۵۵ـ۳۵۶

E.G.Browne, Persian Literature under Tatar Dominion, Cambridge 1920 ‹III‹ 355-356

ف. بابینگر تاریخ ادبیات‌عثمانی چاپ لایپزیك ۱۹۲۷ص۲۰ـ۲۳

F.Babinger, Die Geschichtsschreiber der Osmanen,Leipzig pp.20- 23

دایرة‌المعارف اسلام ج ۲ ص ۳۶۲ـ۳۶۳

Encyclopedia of Islam, II,362-363

۳- چاپ‌دومی ازمتن آن در آکسفورد۱۷۰۳-۱۷۰٤ منتشرشده است. ترجمهٔ فرانسهٔ کتاب ابن عربشاه را پیرواتیه انتشارداده است:

Piere, vattier vol,I, L' Hstoire du Grand Tamerlan, vol. II,Portrait du Grand Tamerlan, Paris,1658

پیرواتیه، ج۱- تاریخ تیمورلنك‌بزرك، ج۲ سیمای‌تیمورلنك‌بزرك پاریس۱٦٥۸. متن‌عربی‌بااصطلاحاتی وترجمهٔ لاتین را ساموئل‌هنریکوس مانگردرلیوواردن ج ۱، ۱۷٦۷،ج ۱۷۷۲،۲ چاپ کرده‌است.

Samuel Henricus Manger, Leeuwarden vol I 1767 vol. II 1772

چاپهای بعد درکلکته در۱۸٤۱ وقاهره۱۸٦۸ انتشار یافته است ترجمهٔ‌انگلیسی آن‌بتوسط ج. ه. ساندرس درلندن۱۹۳٦منتشرشده‌است

J. H.Sanders, Tamerlane, or, Timur, Great Amir, appeared in London 1936

درهمهٔ مراجعاتی که درپای صفحه‌هابکتاب ابـن عربشاه می‌شود اگربنام نسخهٔ تصریح نشده باشد مقصود همان چاپ مانگراست.

٤ ـ متولد در تـونس در اول رمضان ۷۳۲ ه. ۲۷ مه ۱۳۳۲م. متوفی درقاهره در۲٥ رمضان۸۰۸ه. ۱۷ مارس ۱٤۰٦ م.

٥-چاپ مانگرج۲ ص٦۲-۷۰،چاپ کلکته‌ص۲۱۱-۲۱٤،٤۳۹-٤٤۳، درکتاب‌دیگرخودبعنوان«کتاب فاکهةالخلفاء»(چاپ فریتاك، بون، ۱۸۸۲ج۱ص۱٥۱،۱۳، ج ۲ ص ۹٤

Fructus(Imperatorum ed. G. Freytag, Bonn 1832 I,151,13 adu II,94

بملاقات ابن‌خلدون وتیمور اشاره میکند .

٦ـ قسمت مربوط کتاب ابن عربشاه را دوسلان de Slane بار دیگربفرانسه ترجمه کرده‌ودرمجلهٔ آسیائی۱۸٤٤،ص ۳٤٦ـ۳٥۲ انتشار داده Journal Asiatique 1844 pp. 346-352 ازنتیجهٔ مقدمه ج ۱ص۸۸ ـ ۹۲ و۱۱۱ Prolegomena I,LXXXVIII-XCII منبع بیشتراز نویسندگان اروپـائی شده است.

۷ـ یافتن تدریجی‌اثرابن خلدون ورهایی آن ازفراموشی بوسیلهٔ عربی دانـان اروپائی مـانند سیلوستر دوساسی Silvestre de Sacy (۱۸۰٦) هامرپورگشتال Hammer - Purgtall (۱۸۱٦) ف . ا.شولتز F. E . Schulz (۱۸۲٥) تورنبرك Thornberg (۱۸٤۰) ، دوزی Dozy (۱۸٤٦) ، دوسلان de Slane (۱۸٥۷) ودیگران داستان جالبیست که تکرار آن‌دراینجالازم نیست (رجوع کنید بفهرست مآخذدرذیل کتاب).

۸ ـ فرهنك کتابها ودایرةالمعارف چاپ ژ . فلوگل ۷ ج . لایپزیك Lexicon Encycl,opaedicum ed. G. Flügel, 7 ۱۸٥۸ـ۱۸۳٥ Vols. Leipzig 1835-1858 مخصوصاً ج ۲ شمارهٔ ۲۰۸٥ـص ۱۰۱، دربارهٔ مؤلف آن رجوع کنید بکتاب بـروکلمان ت ا ع ج ۲ ص ٤۲۷ـ ٤۲۹ ضمیمهٔدوم ص ٦۳٥ـ٦۳۷، دایرةالمعارف اسلام ج ۲ص ۲۰٤،کتاب باینگرص۱۹۸ـ ۱۹۹.

۹ـ اسیرشدن ابن‌خلدون بدست تیمور حقیقت مسلمیست که در بیشترشرح حالهای ابن‌خلدون در آن‌تـردید نکرده‌اند. نیزرجـوع کنید بکتاب ژ . دوروسی فرهنك تاریخی مؤلفین تازی چاپ پارم۱۸۰۷ص٦٥

J. de Rossi, Dizionario Storico degli Autori Arabi, Parma 1807P.65 و بکتاب دوساسی منتخبات عربی ۱۸۲٦ ج ۱ ص ۳۹۳

de Sacy, Chrestomatie Arabe, 1826 I393 .

مقالهٔ آ. فن کرمر، ابن‌خلدون‌وتاریخ‌فرهنك‌عالم‌اسلامی‌او،درمجلهٔ فرهنگستان وین ۱۸۷۹ ج ۹۰ ص ٥٨٤

A. von Kremer, Ibn Khaldun und seine Kulturgeschichte der Islamischen Völker, Sitz ungsberichte d. Wiener Akad. 1879Xc584.

۱۰- کتابخانه شرقی، پاریس ۱٦۹۸ ج ۲ص٤١٨ رجوع کنیدبکلمهٔ خلدون . درحقیقت اگرابن‌خلدون آخرین مراحل زندگی خود را در پایتخت تیموردر آسیای مرکزی گذرانده بود وازپدروستمگرتا تیمور فاتح مغول‌راازشمال‌افریقا واسپانیا تاسمرقند دیده بود زندگی‌رنگارنك وپرهیجان اوجالبترمیشد .

۱۱- درکتاب‌یادداشت‌مختصردربارهٔ‌اثرتاریخی معروف‌ابن‌خلدون چاپ فلورانس۱۸۳٤ - Notizia intorno alla famosa opera istorica d'Ibn Khaldun, Firenze 1834. و نیزکتاب شرح تاریخی بزرك فیلسوف افریقائی ترجمهٔ انجمن آسیایی شاهی لندن ۱۸۳٥ج ۲ص ۳۸۸-۳۸۷

An Account of the Grsat Historical Work of the African Philotopher, Trans. Roy. Asiatic. Soc London 1835 II, 388-387.

۱۲- ظفرنامه ازمولانا شرف‌الدین علی یزدی، چاپ مولوی‌محمد الهداد درکتابخانهٔ هندی ۲ ج کلکته ۱۸۸۷- ۱۸۸۸

The Zafarnamah by Maulana Sharfuddin Ali of Yazd ed. Mowlawi Muhammad Ilahdad, Bibliotheca Indica 2 vols. Calcutta 1888-1887.

ترجمهٔ فرانسهٔ آن از پتیس دولاکروا تـاریخ تیمور بـك ٤ ج پاریس ۱۷۲۲

Petis da la croix, L'histoire du Timur Bec, 4 vols Paris 1722.

رشته یادداشتهای ذیل ما منقول از شرف الدین ازترجمهٔ فرانسهٔ آنست که بامتن فارسی نیز مقابله شده است. اگرجزاین باشد منبع آن ذکرخواهد شد. رجوع کنید بکتاب ا . ج براون ادبیات ایران در دورهٔ تسلط تاتارها ج ۳ ص . ٣٦ ـ ٣٦٥

E.G. Browne, Persian Literature under Tatar Dominion, III

وکتاب و. بارتولد ترکستان درزمان استیلای مغول لندن۱۹۲۷ ص ٥٣ ـ ٥٦

V.Barthold, Turkistan at the Time of the Mongolian Invasion, London 1927, pp. 53-56

وکتاب. ی . ا . ستوری، ادبیات‌ایران،خلاصهٔ کتـاب شناسی،لندن ۱۹۳٦ ص . ۲۸۳ـ۲۸۷

C. A. Storey, Persian Literature, A Bibliographical Survey, London1936, pp.282-283

۱۳ـ ظفرنامه، تاریخ فتوحات‌تیمور چاپ ف. تاور، پـراك ۱۹۳۷ مخصوصـاً ص ۲۳۰ـ ۲۳٤

Zafarnama, Histoire des conquêtes de Tamerlan, ed. F.Tauer Prague 1927esp.pp.230-234

نیز رجوع کنید بمقالهٔ ف . تاور بمقدمه بر تصحیح ظفرنامه درمجلهٔ آرشیواوریا نتالنی (بایگانی شرقی) پراك ۱۹۳۲ ج ٤ ص ۲۵۰، ۲۵٦ ج ٦ ص ٤۲۹-٤٦۵

F.Tauer, Vorbericht über die Herausgabe des Zafarnama, Archiv Oirentalni, Prague 1932, lv, 250-256 and, vI, 429-465

۱٤- رجوع کنید بمقدمهٔ ظفرنامه شرف الدین متن ج اول ص ۲۳-۲٤ وبکتاب باوشه مقدمه بر تاریخ مغولها، لندن ۱۹۱۰ ص ۸۱-۸۳

F.Blochet, Introduction à l' histoire des Mongols, London 1910- pp81-83

۱۵- برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۵۸

۱٦- چاپ هـ . مورانویل در کتابخانهٔ مدرسهٔ شارت، پاریس ۱۸۹٤ ج ۵ ص ٤۳۳ - ٤٦٤

Ed.H.Moranville in Bib. de l' École des Chartes, Paris, LV,433-460

نیز بمقالهٔ دوساسی یادداشت در بارهٔ یك مکاتبهٔ چاپ نشده تیمورلنك در کارنامهٔ فرهنگستان کتیبه‌ها، پاریس ۱۸۲۲، ج ٦ ص ۵۲۲- ٤۷۰

de Sacy, Mémoire sur une correspondance inédite de Tamerlan avec Charle VI, Mémoires de l, Académie des Inscriptions Paris, 1822,VI,420-522

۱۷- چاپ انجمن هکلویت ترجمه چارلز مرخم لندن ۱۸۵۹

Published by the Hakluyt Society Trans. Charles Markham, London, 1859

ونیز ترجمهٔ گی لوسترنج لندن ۱۹۲۸ درسلسلهٔ سفرنـامه‌های برودوی .

Guy le Strange, London 1928, in the Broadway Travellers Series.

ازین کتاب دوم در حواشی نیز نقل کـرده‌ایم بـرای چاپ تـازهٔ زبان اسپانیائی رجوع کنید بکتاب سفارت نـزد تیمـورلنك چاپ ف ر. لوپزاسترادا، مادرید۱۹۴۳،

Embajada a Tamerlan ed. Fr. Lopez Estrada Madrld 1943.

Hakluyt Society 1879 ۱۸- چاپ انجمن‌هکلویت ۱۸۷۹

۱۹- مؤلف تاجریست عیسوی از مردم سینا که در خاور نزدیك سفرهای بسیار کـرده و از ۱۳۹۴ ببعد چند سال در دمشق مقیم بـوده درزمستان ۱۴۰۰- ۱۴۰۱ در اورشلیم بود و آنجا خبر ویران شدن‌دمشق را بدست تیمور شنید بمصر گریخت ولی پس از مراجعت تیموردوباره‌به دمشق بازگشت کتاب خود را بعنوان زندگی تیمور .Vita Tamerlani در ۱۴۱۶ درکونستانس Coustance نوشته کـه عنوان ویرانی دمشق را Ruina Damasci هم دارداز انتشارات ستفانوس بالوزیوس میسکلانیا لوکا۱۷۶۴ چاپ ژ. د. مانسی ج۴ص۱۳۴ تا۱۴۱

Stephanus Balugius, Miscellanea, Luca 1764, ed. . D. Ma-si IV de Mignanelli 134 - 141.

مؤلف تاریخ‌برقوق نیزهست کـه شخصاً او را میشناخته و عنوان جلوس برقوق Ascensus Barcoch دارد . برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ میگنانلی‌رجوع کنیدبکتاب‌پ گولوبویچ کتابخانهٔ‌شرح‌حال‌و کتاب‌شناسی فلورانس ۱۹۲۷ج۵ص۳۰۱-۳۰۴

P. Golubovitch, Bibliotheca Bio - Bibliographica, Florence 1927, V, 301 -304

و مقالهٔ ن. ژورگا N.Jorga درکتاب یادداشت‌ها ومنتخبات برای استفاده درتاریخ جنگهای صلیبی درقرن پانزدهم پاریس ۱۸۹۹ ج۲ ص ۵۲۹-۵۴۲

Notes et exeraits pours servir à histoire des croisades au XVe siécle, Paris, 1899

دیگر ازنخستین تراجمی که دربارهٔ تیمور نوشته شده ازپدرو پروندینو دپراتو Pedro Perondino de Prato است بعنوان زندگی.. تیموربزرك،فلورانس ۱۵۵۳ .

Magni Tamerlanis ... Vita, Florence, 1553.

ودر آن هیچگونه مطلبی که سودمند باشد نیست .

۲۰-منابع عثمانی وبیزنتی‌عموماًدربارهٔ فتوحات‌تیموردرانگوریه (آنکارا) بحث کرده اندوذکری ازمحاصرهٔ دمشق بدست تیمور در آنها نیست درهرحال جزئیات گرانبهائی از دورنمای تاریخی این عصردر آنها هست رجوع کنید بمقالهٔ ژ. رولوف،جنك انگوریه۱۴۰۲درمجلهٔتاریخی ۱۹۴۰،ج۱۱۶ ص۲۴۴-۲۶۲

J. Roloff, Die Schlacht bei Angora 1402, Histor.Zeitschrift, 1940, C X VI, 244-262

وبمقالهٔ د. ا. راس،تیمورلنك وبایزید، درکارنامهٔ کنگرهٔ بیستم بین‌الملل خاورشناسان لیدن۱۹۴۰

D.E. Ross, Tamerlane and Bayazid, Actes du XX e congrès International des orientalistes, Leiden 1940.

و کتاب فرقه کوماندان عمرهالیس : تیموراون آندولوسفری و آنکارا ساواشی استانبول ۱۹۳۴

Firka Kumandant Ömerhalis, Timurun Anadolu Seferi ve Ankara Savasi,Istanbul 1934.

۲۱ـ التاریخ چاپ بیروت ج۹ـ۱۹۳۶ـ۱۹۳۸.

۲۲ـ صبح الاعشی ـ۱۴ج ـ قاهره ۱۹۱۳ـ۱۹۱۹.

۲۳ـ کتاب السلوك نسخهٔ خطی پاریس شمارهٔ ۱۷۲۸.

۲۴ـ الذیل علی تاریخ الاسلام، نسخهٔ خطی پاریس شماره های ۱۵۹۸ـ۱۵۹۹. این نام را دوسلان de Slane درفهرست خود آورده است رجوع کنید ببرو کلمان تاع ج۲ ص۵۱، ضمیمهٔ ۲ ص۵۰.

۲۵ ـ ابناء الغمر، نسخهٔ خطی پاریس شماره های ۱۶۰۳ـ۱۶۰۴.

۲۶ـ عقدالجمان، نسخهٔ خطی پاریس شمارهٔ ۱۵۴۴.

۲۷ـ المنهل الصافی، نسخهٔ خطی پاریس شمارهٔ ۲۰۶۹ـ۲۰۷۱ و ـ النجوم الزاهره چاپ و. پوپر، بر کلی، ج۵، ۱۹۳۲ـ۱۹۳۶، ج۶ ۱۹۱۵ ـ ۱۹۲۳

W.Popper, Berkeley,vol. V,1932 - 1936 vol. VI 1915-1923

۲۸ـ الضوء اللامع، ۱۲ج ـ قاهره ۱۳۵۳ ه.

۲۹ـ حسن المحاضره ۲ج ـ قاهره ۱۳۲۱ه.

۳۰ـ بدایع الزهور ۲ ج بولاق ۱۳۱۱ـ۱۳۱۲ه.

۳۱ـ مراجعی که پس ازین بآنها رجوع کرده ام عبارتست از: المقری (متوفی در ۱۶۳۲)

نفح الطیب، بولاق ۱۳۱۱ ـ ۱۳۱۲ه . ،ابـن العـماد (متوفی در ۱۶۷۹)

شذرات الذهب،۸ج قاهره ۱۳۵۰-۱۳۵۱ ه. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید بدایرة المعارف اسلام،لیدن۱۹۰۸ وسالهای بعد.

Encyclopedia of Islam, Leiden **1908** et seq.

ك. بروکلمان - تاریخ ادبیات عرب۲ ج،وایمار - برلن۱۸۹۸ و سالهای بعد

C.Brockelmann, Geschichte der arab'schen Lit ratur **2** Vol, Weimar - Berlin **1898** et seq.

وضمیمهٔ آن سه‌جلد لیدن ۱۹۳۷-۱۹٤۲

Suppléments, **3** vol, Leiden **1937 1942**

وکتاب دوسلان فهرست کتابهای خطی عربی کتابخانهٔ ملی پاریس۱۸۸۳-۱۸۹۵

de Slane, Catalogue des manuscrits arabes de ia Bibliothèque **3** vol. Paris**1883- 1995**

۳۲- ترجمهٔ رضایت بخشی برای این‌عنوان دراز وپیچیده هنوز پیدا نشده‌است. برای‌پیشنهاد سابق رجوع کنید بکشف الظنون‌چاپ ك. فلوگل‌لایپزیك ۱۸۵۸ ج٤ ص۱۸

G. Flügel, Lexicon Bibliog.. et Ency. Leipzig **1858 IV, 185**

که چنین ترجمه کرده است:

Exampla proposita et sylloge originum nationum et eventorum succedentium de diebus Arebum, Persarum et Berberum.

دوساسی درکتاب تراجم جهانی‌پاریس۱۸۱۸ج۲۱ص۱۵٤

De Sacy, Biographie Universell, Paris **1818**XXI, **154**

چنین ترجمه کرده است:

Le livre des exemples instructifs et le recuil des évènements anciens et ceux dont le souenir s'est conservé concernant l'histoire des Arabes, des Persans, des Berber et des natives contemporaires les plus puissentes.

ن. شمیددر کتاب ابن‌خلدون ، نیویورك،۱۹۳۰ص۱۰ـ۱۱

N. Schmidt, Ibn Khaldun, New York, 1930, pp. 10-11

چنین ترجمه کرده‌است :

A book of instructive example and a collection relating to the subject (thə Development of Man' s Social Life) and the attirbute (particular events of the Development) in the days of the Arabs the Persians and the Berbers and the great rulers who were their contemporaries.

ر. کوبرت در مجلهٔ شرق،روم۱۹٤٦ج۱۵ص۱۵

R. Kobert, Otientalia, Rome 1944, XV, 15.

ترجمه کرده است :

Buch der philosophischen Eroerterungen und Ausgangszu - staende sowie des geschichtlichen Gesehichens. Diegrossen Taten der Araber, Nicht Araber und Berber und ihrer jeweils zeitgencossischen grosseren Dynastien.

نیز رجوع کنید بمقالهٔ ژ. گابریلی در مجلهٔ مطالعات شرقی۱۹۲٤ ج ۱ ص۱۷۲

G. Gabrieli, Revista degli Studi Orientali, 1924, X,172

ومقالهٔ . پلسنر درمجلهٔ ادبی شرق۱۹۳۳ج۳٦ص۱۰۹ .

M. Plessner, Orientalische Literaturzeintung, 1933,XXXVI, 109 .

۳۳ـ چاپ شیخ نصر الهورینی،بولاق ۱۲٦۷ ه.،ازسال ۱۹۳٦ در

قاهره اقدام بچاپ تازه وتصحیح آن کرده اند اماتاکنون تنها از کتاب العبرج۲ص۱-۳۳۸ وضمیمهٔ ج۲- ص۱۹۰ منتشر شده است. این چاپ دارای تعلیقات وحواشی وفهرست دقیقی است که علال الفاسی، عبدالعزیز بن ادریس وامیر شکیب ارسلان فراهم کرده اند.

۳۴- این مقدمه است که ابن خلدون راازمشهور ترین تاریخ - نویسان اسلام و پیشرو جامعه شناسی جدید و نخستین مورخ فرهنگ معرفی کرده است . ا . ژ . توینبی مطالعاتی در تاریخ،لندن ۱۹۳٤ ج۳ ص ۳۲۲

A. J. Tognbee, A Study of History, London,1934,III 322

دربارهٔ این مقدمه چنین میگوید : « بزرگترین اثری که فکر بشر درهر زمان ومکانی بوجود آورده است» وژ. سارتن،مقدمهٔ تاریخ علوم،بالتیمور ۱۹٤۸ج۳ص۱۷۷۵

G. Sarton, Intoduction to the History of Science,Baltimore, 1948, III,1774.

مقدمه‌را شریفتربن وگیرنده ترین اثرفکر قرون وسطی میداند.ر.نیکلسون تاریخ ادبی اعراب لندن ۱۹۲۳ص ٤۳۸

R. Nicholson , A LiteraryHistory of the Arabs, London,1923, p.438

ارزش این مقدمه‌را چنین بیان کرده است :

«هیچ مسلمانی حتی نظری چنین فلسفی وجامع بیان نکرده است هیچکس بترسیم عمیق نیروی مخفی وقایع اقدام نکرده است عرضه داشتن نیروهای جسمانی وروحانی که‌در زیر سطح نهفته است و تقسیم کردن قوانین ترقی و تنزل ملل را...

بسیار بالاتر از عصر خود بوده و هموطنانش پیش از آن که مقصودش را دریابند وی را تحسین کرده‌اند اسلاف فکری او مورخین بزرگ قرون وسطی و معاصر اروپا مانند ماکیاولی Machiavelli و ویکو Vico و گیبون Gibbon بودند.»

نیز رجوع کنید به کتاب ش. عیسوی، فلسفهٔ تاریخ عرب و منتخباتی از مقدمهٔ ابن خلدون تونسی ۱۳۳۲-۱۴۰۶، لندن ۱۹۵۰

Ch.Issawi, An Arab Philosophy of History: Selections from the Prolegomena of Ibn Khaldun of Tunis, 1332-1406, London 1950.

و نیز بنظریات این نویسنده، درمجلهٔ تاریخی امریکا نیویورک ژوئیهٔ ۱۹۵۱ ص ۸۶۲-۸۶۳

Amer. Hist. Rev, New York, July, 1951. pp. 862-863.

مقدمه نخست باین عنوان چاپ شده: ا. کاترمر. مقدمهٔ ابن خلدون (متن عربی)

E. Quatremère, Les Prolégomènes d'Ebn Khaldun (texte arabe)

در نشریهٔ یادداشتها ومنتخبات ج ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ پاریس ۱۸۵۸

Notices et Extraits X VI, XVII, XVIII, Paris, 1878

(در اینجا ازین پس تنها بنام مقدمه ذکر خواهد شد). چاپهای دیگر مقدمه دربیروت و قاهره و بولاق انتشار یافته است. بفرانسه نیز باین عنوان ترجمه شده است: دوسلان مقدمهٔ ابن خلدون در نشریهٔ یادداشتها و منتخبات ج ۱۹، ۲۰ و ۲۱ پاریس ۱۸۶۶-۱۸۶۳

de Slane, Les Prolégomènes d'Ibn Khaldun, in Notices et Extraits, Vol, XIX, XX,XXI,Paris, **1863-1868**.

(این کتاب نیزازاین‌پس بنام مقدمه خوانده می شود)چاپ‌دومی ازاین ترجمه بوسیلهٔ چاپ‌عکسی درپاریس در۱۹۳۴-۱۹۳۸انتشاریافته است .

ترجمهٔ ترکی (مقدمهٔ کتاب ۱-۵) را ازسال۱۷۲۵پیری‌زاده‌افندی بنام «عنوان السیر» آغاز کرده واحمد جودت پاشا در سه مجلد درسال - های۱۷۳۵-۱۷۲۷ دراستانبول چاپ کرده است ودر۱۸۶۰(کتاب۶ آن) بپایان رسیده است رجوع شود بکتاب سابق‌الذکر بـابینگر ص ۲۸۲ ، ۳۷۹

ترجمهٔ اردوی مقدمه بوسیلهٔ احمدحسین الله‌آباد ومولوی عبد - الرحمن‌درلاهور در ۱۹۲۴ انتشار یافته است . فهرستی ازبرخی کتابهای ابن خلدون‌یا آنچه در بارهٔ او . نوشته‌اند هـ . پرسH.Pérès درکارنامهٔ شرقی‌مطالعات‌الجزیره ۱۹۴۳ص۵۵-۶۰

Bulletin des Études Arabes, Alger,**1943** pp.55-60

و (ذیـل آن از ر. بـرونشویك Brunschwig)ص ۱۴۵-۱۴۶ انتشـار یافته است .

۳۵- این‌قسمت ازکتاب العبر (ج۶و۷)پیش ازانتشارمتن کامل آن دربولاق متن عربی آن انتشار یافته است رجوع شود بکتاب دوسلان و تاریخ بربرها وسلسله‌های اسلامی شمال افریقا(متن‌عربی) ۲ج، الجزیره ۱۸۴۷-۱۸۵۱

de Slane, Histoire des Bertberes et des Dynasties musulmanes de l'Afrique Septentrionales (texte arabe) 2 vol, Alger, **1847-1851**.

ترجمهٔ فرانسهٔ آن ٤ ج ١٨٥٢ - ١٨٥٦ چاپ دوم ٣ ج پاریس ١٩٢٥-١٩٣٤.

٣٦- هنوز روشن نیست نسخهٔ خطی متن «شرح حال» که در چاپ بولاق از آن نقل کرده اند کدامست.

ترجمه‌ای از خلاصه‌موجز «شرح حال» را دوسلان درمجله آسیائی. Journ Asiatique ١٨٤٥ص٥-٦٠، ١٨٧-٢١٠، ٢٩١-٣٠٨، ٣٢٥-٣٥٣ انتشار داده و با تصحیحاتی درمقدمه ج١ص٦-٨٣ چاپ شده‌است. این ترجمه متکی بر نسخه‌های خطی‌است که درپاریس ولیدن‌هست وظاهراً آنهارا از الجزیره برده اند.

یك نظر کامل برهمهٔ نسخه‌های خطی شرح حال ابن خلدون هنوز دردسترس نیست برای فهرست نسخ شرح‌حال از کتاب‌العبر، رجوع کنید بمقالهٔ ژ. گابلریلی نظری بفهرست‌نسخ وتطبیق تاریخ ابن‌خلدون‌درمجلهٔ مطالعات‌شرقی، روم١٩٢٤، ج١ص١٦٩-٢١١

G. Gabrieli, Saggio di bibliographia e condanzor della storica d'Ibn Haldun, Rivista degli Studi Orientali, Roma, **1944**, **X, 169-211**.

ن. شمید مجلهٔ انجمن شرقی امریکا که پس‌از آن در JAOS نقل کرده‌اند، ١٩٢٦ج٤٦ص١٧٧

N. Schmidt, Journal of American Oriental Society (hereaftet cited as JAOS **1924**, XL VI, **177** pp.)

وکتاب ابن خلدون‌او، نیویورك ۱۹۳۰ص۴۷-۵۳ نیز رجوع کنید بمقالهٔ م . پلسنر در مجله اسلامیــکا لایپزیــك ۱۹۳۱ ج ٤ ص ۵۳۸ - ۵٤۲

M. Plessner, Islamica, Leipzig, 1951,IV, 538-542.

ف.روزنتال‌شرح حال عربی در مجلهٔ مطالعات عــربی (ج ۱ روم) ۱۹۳۷ص۳۳-۳٤

F. Rosenthal, Die Arabische Autobiographie, in Studia Arabica, I, Roma 1937, pp. 33-34.

۳۷- فهرست کتابخانه ایاصوفیه‌استانبول۱۳۰٤ه. (۱۸۸٦-۱۸۸۷ م.)شمارهٔ ۳۲۰۰ ص۱۹۲.

۳۸ - فهرست کتابخانهٔ اسعد افندی استانبول ۱۳۰٤ه. (۱۸٤٦م.) شمارهٔ ۲۲٦۸ص۱۳۲.

۳۹- فهرست الکتب العربیة المحفوظة بالکتبخانة الخدیویة - المصریة،قاهره ۱۳۰۸ ه. (۱۸۹۱م.) ج۵ص۳٦ .

عکسی از این نسخهٔ قاهره پیش از این در۱۹٤۸ در نتیجهٔ‌الطاف آقای داوید آ. ساسون David A. Sasson فراهم شده است .

٤۰- جستجوی کامل و منظم در کتابخانه های خاور نــزدیك و شمــال آفریقا بی شك بــاعث یــافتن نسخهای خطی دیگــر از آن خواهد شد

٤۱- انجمن نسخ‌خطی، عکس نسخهای‌خطی‌و کتیبه ها (مجموعهٔ شرقی) لندن ۱۸۷۵-۱۸۸۳ شرح تصویر شمارهٔ ۸٤

The Paloeographical Society, Facsimiles of Manuscripts and Inscriptions(Oriental Series), London 1875-1883, Description of PL. LXXX IV

٤٢- رجوع کنید بیادداشتهای توضیحی شمارهٔ ۱۰۱، ۲۲٤

٤٣- رجوع کنید بکتاب ا . فانیان،اضافات قوانین عرب،الجزیره ۱۹۲۳ ص۹۹-۱۰۰

E. Fagnan, Additions sur dictionnaires, Alger 1923. pp. 99-100.

و نیز بمقالهٔ ف. روزنتال اصول فنی و تطبیق معارف قدیم اسلامی درمجلهٔ آنالکتا اوریانتالیا،روم ۱۹٤۷ج۲٤ص ۱٦

F. Rosenthal, The Technique and Approach of Muslim Scholarship, Analecta Orientalia, Roma, 1947, XXI V,16.

٤٤- رجوع کنید بیادداشت توضیحی شمارهٔ ۲٤۰

٤٥- «این کتاب بسیارخوب با نوجه وعلاقهٔ مفرط بصحت آن تصحیح شده است- دقت شده است که درموارد مشکوک غلط نوشته نشود- با متن اصلی که خط نویسنده در آنست مقابله شده طلب آمرزش از خدامی کند- این ازمؤلفات ابن خلدون است که در میدان بلاغت پیروز شده است- ان شاءالله خدا وی را دربالاترین جاهای بهشت در روز رستاخیز پاداش دهد - ان شاء الله این کتاب متعلق بهر کس بشود بالاترین خوبیها رابدست آورد- خدا باو برکت دهد ! »

٤٦- رجوع کنید بنسخهٔ ج . قسمت‌های سفید اوراق ۸:۱۱،۸:۱۷، ۱۲:٤٥،٥٦:۱۰،٥۸:۱٤،٦۱:۱۲،٦۷:۱۱ برای کلماتی که نادرست خوانده شده رجوع کنید بنسخهٔ ج اوراق ۲٦:۲۰،۹۷:۲۳،۱۲۲:۲٥،۱۲۹:۲۳،۱۳۳: ۲۱،۲۳ ، ۱٤۷:۲۳ .

٤٧- جزئیات بگرفتن چنین نتیجه ای انجامیده است وتوصیف کامل ازاین سه نسخهٔ خطی درمقالهٔ دیگری خواهد آمد .

٤٨- برای استعمال کلمهٔ «تعریف» در ابن خلدون رجوع کنید به نسخهٔ آ ورق ١٠ ب و٦٢ب:٢١ . اصطلاح«ترجمه را مورخین‌مصری آن زمان(ابن‌تغری بردی ،سخاوی، سیوطی ودیگران) بکاربرده‌اند و ابن خلدون نیاورده است .

٤٩- شاید همان دانشمند مغربی عبد العزیزبن موسی العبدوسی باشد (متوفی‌در٨٣٧ هـ . ١٤٣٤ م.) رجوع کنید بمقاله سابـق الذکر و . برونشویك Brunschwig ج ٢ ص٣٦٢-٣٦٣ و نیز بکتاب سخاوی ج ٤ ص٢٣٦ .

٥٠- کشف الظنون چاپ فاوگل ٣١ ص٣٥٠ .

٥١- تاریخ نویسندگی اعراب، مجلهٔقسمت تاریخ وفلسفهٔ انجمن خاور شناسان گوتینگن ١٨٨٢ج ٢٩ ص٣١٠

Die Geshichsschreiber der Araber, Abhandl. d. hist- phiol. Class d. gesellchaft d. Wiss. Gottingen 1882.XXI X,31.

٥٢ - تاریخ‌ادبیات عرب . ضمیمهٔ دوم ص ٣٤٢. ظاهراً بروکلمان پی نبرده است که این نسخهٔ خطی‌شامل متن کامل شرح‌حال ابن‌خلدون است واشارهٔ او بابن تغری‌بردی‌چنین بایدخوانده شود ج ٦ ج ص٢٧٦ و نه ٢٧٧ .

٥٣ - پاریس نسخهٔ خطی شمارهٔ ١٥٢٨ . رجوع کنیدبدوسلان، فهرست ص ٢٨٩ .

DeSlane, Catalogue, p. 289.

این نسخهٔ پاریس ظاهراًدر۱۱۹۲ (۱۷۷۷ م.) نوشته شده . پس احتمال میرود که ازروی نسخهٔ خطی۱۵۲۷ (ج دوم کتاب العبر) باشد که بگفته دوسلان همین تاریخ را دارد .

۵۴ ـ فهرست کتابهای عربی چاپ دوخویه وها وتسما، لیدن ج ۱، ۱۸۸۸ شمارهٔ ۱۳۵۰:۵ .

Catalogues Codicum Arabicorum ed. de Goeje and H. Th. Houtsma Leiden, I, **1888**, **1350**. 5

۵۵ ـ ب.روا، منتخبی ازفهرست نسخه‌های خطی وچاپی کتابخانهٔ مدرسهٔ بزرك تونس.تونس ۱۹۰۰ شمارهٔ ۶۲۱۶ .

B.Roy, Extrait du Catalogue des manuscrits et des imprimés de la Bib'icthèque de la grande Mosquée de Tunis , Tunis, **1900**,No. **6216**.

این نسخهٔ خطی (بخط عربی) قطعاً تازه است و در ۱۲۶۸ ه . (۱۸۵۱ م.) بپایان رسیده است . نیز رجوع کنید بشماره ۴۸۹۴ .

۵۶ ـ مقری نفح الطیب، چاپ بولاق، ۱۲۷۹ ه . ج۴ ص ۴۲۵ .

۵۷ـ مقدمه،چاپ کاترمرج۱ ص۳۰۸ .

۵۸ ـ شرح مختصروجامعی از محتویات آنهارا نویسندهٔ این کتاب انتشار داده است بعنوان «فعالیت ابن خلدون درزمان ممالیك مصر» (۱۳۸۲-۱۴۰۶) .

Ibn Khaldun's Activities in Mamluk Egypt (1382-1406)

در کتاب «مطالعات سامی وشرقی تقدیم بویلیام پاپر» .

Semitic and Otiental Studies Presented to Willam Popper

از انتشارات دانشگاه کالیفورنیادربارهٔ زبان شناسی سامی ۱۹۵۱

ج ۱۱ ص ۱۰۵ - ۱۲٤ .
Univeraity of Califonia Publications in Semitic Philology, 1951,XI,105-124.

وقایع زندگی ابن خلدون در مصر دراین شش فصل تنظیم شده است : (۱) ابن خلدون در حمایت برقوق (۲) معلم (۳) قاضی (٤) مشاور مغربی (٥) جهانگرد (٦) مؤلف . نیز رجوع کنید بخلاصه‌ای از سخنرانی مؤلف «ابن خلدون و تیمورلنك» Idn Khaldun and Tamerlane در «کارنامهٔ بیست و یکمین کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان» پاریس ۱۹٤۹ ص ۲۸٦ - ۲۸۷ .
Actes du XXI e Congrès International des Orientalistes,1949, pp286-287.

ومجلهٔ مطالعات عربی چاپ ه . پرس الجزیره ۱۹٥۰ ص ٦۱ .
Bulletin des Études Arabes ed. H. Pérès , Alger,1950,p.61.

قسمت دوم در «یادنامه ایگناس گولدزیهر»
Goldziher Memorial Volume
می‌بایست منتشر شود و ظاهراً منتشر نخواهد شد. در هر حال این بررسی کنونی جانشین آن خواهد بود .

٥۹ - برای آگاهی بیشتر دربارهٔ نسخهٔ خطی قاهره رجوع کنید بجرجی زیدان تاریخ آداب اللغة العربیه قاهره ۱۹۱۳، ج ۳ ص ۲۱٤ و بکتاب طه حسین، فلسفهٔ اجتماعی ابن خلدون، پاریس ۱۹۱۸ ص ۱٥ ،
Taha Husain, La philosophie Sociale d' Ibn Kkaldun, Paris 1918. P.15.

و کتاب ناتانیل شمید، ابن خلدون، نیویورك ۱۹۳۰ ص ۳۹ .
Nathaniel Schmidt, Ibn Khaldun, New York 1930 P. 39.

وبمقالهٔ جیمز . آ . مونتگمری .

James A. Montgomery

در مجلهٔ انجمن آسیایی۱۹۳۹ ج ۵۱ص۳۲۸ .

JAOS1939,LI ,328

وکتاب م . آ . انان ابن‌خلدون : زندگی ومیراث فکری اوقاهره ۱۹۳۳لاهور ۱۹۴۱.

M. A. Enan, Ibn Khaldun: His Life and Intellectual Heritage, Cairo, 1933, London,1941.

و مخصوصاً بکتاب ساطع‌الحصری دراسات عن‌مقدمه ابن‌خلدون بیروت ۱۹۴۳ ج ۱ ص ٦٧ و مقالهٔ کرد علی در مجلهٔ مجمع‌الغوی دمشق ۱۹٤٦ ـ ۱۹٤٧ ص ۳۹۹.

M. Kurd Ali, Revue de l'Academie Arabe à Damas, 1946-1947 p. 399.

هنگام اقامتم در استانبول مطلع شدم که برخی از دانشمندان ترك از آن جمله ضیاء الدین فخری فندك اوغلو ، حلمی ضیاء اولکن ، بنسخهٔاستانبول توجه کرده‌اند . آخرین و مهمترین آنها آ . زکی ولیدی طوغان ، در کتاب تاریخده اصول استانبول ۱۹۵۰ ص۱۷۰ - ۱۸۰ است .

٦۰ ـ چون شرح ابن‌خلدون ازملاقات وی با تیمور دقیق‌ترین و معتبرترین گزارش از این واقعه است،ازارزش‌تاریخی‌واعتبار گزارشهای بعدی مانند ابن‌عربشاه‌ودیگران‌تا اندازه‌ای میکاهد .

درتعلیقات نشان‌داده خواهدشد که روایات بعدی‌کمتر ارزش دارد زیرا که متکی‌برشایعاتست وجزئیات تاریخی بدشواری در آنها آشکارست

ومخلوطیست از افسانه و حقیقت . آنها را میتوان تعبیرات بعدی از یك واقعهٔ تاریخی دانست ،

٦١- بارتولد در کتاب ترکستان ص ۳-٤ می گوید : «دربارهٔ تاریخ آسیای مرکزی ابن خلدون که دراسپانیا وافریقا میزیسته درمقایسه با ابن الاثیر چیزتازه‌ای نمیگوید» پس از کشف این نسخه های خطی قهراً این گفته بارتولد دیگر ارزشی ندارد .

٦٢- رجوع شود بروایت ابن خلدون دربارهٔ فتح تبریز بدست تیمور (کتاب العبر ج ٥ ص ٥٣٢) وماردین (ج٥ص٥٤٠) و بغداد (ج٥ص٥٥٤) وشیراز (ج٥ص٥٥٧) وغیره .

٦٣- نخستین تراجم تیمور که درادبیات عرب هست بجز شرح ابن عربشاه (متوفی در ١٤٥٠) عبارتست از شرح ابن قاضی شبهه (متوفی در ١٤٤٨) و ابن تغری بردی (متوفی در ١٤٦٩)، نجوم الزاهره ج٦ص٧٣-٨٥و٢٧٩-٢٨٢ ومنهل ورق ١٤٢-١٥٣ سخاوی (متوفی در ١٤٧٩)، ضؤاللامع، ج٣ص٤٦-٥٠ که تا اندازه‌ای متکی براثر نایاب مقریزی (متوفی در ١٤٤٢) و ابن- ایاس (متوفی در ١٥٢٤) است .

٦٤- د . ب . ماکدونالد ، منتخبی از مقدمهٔ ابن خلدون لیدن ١٩٠٥ص٦ .

D.B. Macdonald, A Selection from the Prolegomena of Ibn Khaldun, Leiden, 1905, p. VI.

درست میگوید که : «هیچ گونه بحث صرف ونحوی در بارهٔ زبان عربی ابن خلدون تاکنون نکرده اند .»

٦٥- دوسلان، مقدمه، ج١ص١١٢-١١٣.

٦٦- بیانات م. سایریر Syrier دربارهٔ ابن خلدون بسیار مؤثر است:
«نویسندهٔ کتاب جهانی معروف مقدمه هنوز یکی از معما های روانشناسی است، دوئیت شخصیت وی، تفاوت درمیان عقاید ورفتارش، اختلاف درمیان عقاید و اصلاحات اجتماعی وسرپیچی وی از قوانین اجتماعی حس عمومی وخودخواهی آشکارش، بی طرفی علمی و تمایلات آشکارا وفهم سیاسی و غرور شخصی او- همهٔ این تصاد هادر مردی که هم دانشمند جدی و هم ماجری جوی مقام دوست بسیار جاه طلبی بوده تکلیف کسانی راکه بخواهند شرح حالش رابنویسند دشوار کرده است. بیشتر این تضاها را می توان بدوئیت طبع همهٔ نوابغ نسبت داد (مجلهٔ فرهنك اسلامی، حیدر آباد ۱۹٤۷ ج ۲۱ ص ۲٦٤ .

(Islamic Culture, Hyderabad 1947, XXI, 264.

ترجمه

ملاقات باتیمور سلطان مغولان و تاتارها (۱)

هنگامی که خبر فتح آسیای صغیر بدست تیمور و ویران شدن سیواس و بازگشت او بسوریه (۲) بسلطان فرج (۳) بمصر رسید وی لشگریان خود را گرد آورد دیوان عطا(٤) را باز کرد ر بلشگریانش فرمان داد بسوریه رهسپار شوند (٥).

درین موقع من خارج از خدمت بودم (٦) ولی یشبك (۷) دوادار سلطان مرا خواند و ناگزیر کرد که بادسته لشگریان سلطان رهسپار شوم. هنگامی که کوشیدم این پیشنهاد را رد کنم(۸) اودر برابر من رویهٔ مطمئنی پیش گرفت (۹) و نرمی گفتار وجوانمردی قابل توجهی بکار برد(۱۰).

بنابر این بامداد روز بعد عازم حرکت شدم، در نیمه ماه ولادت رسول (۱۱) سال ۳ (۸۰) بغزه رسیدم (۱۲)، چند روز بانتظار رسیدن خبر بودیم (۱۳). پس بامید آنکه از تاتارها زودتر برسیم بسوی دمشق رهسپار شدیم، در شقحب (١٤) چادر زدیم، دوباره شبانه از آنجا رفتیم و بامداد بعد بدمشق رسیدیم(۱٥). امیر تیمور و لشکریانش نیز از بعلبك بدمشق رهسپار شده بودند (۱٦).

سلطان چادرهاووسایل (دیگر)(۱۷)خودرادردشت‌قبهٔ یلبغا(۱۸) برپا کرد. امیرتیمور چون‌از گرفتن شهربیورش نومیدشد، بیش‌از یکماه دربالای تپه‌ای (۱۹) نزدیك‌قبه یلبغادر کمین مابود، مانیزاورامی‌دیدیم . دولشکر سه‌چهار باردراین مدت(۲۰) زدوخورد کردند و پیروزی ازدو طرف بود(۲۱) .

سپس سلطان وامیران‌بزرك وی آگاه شدندکه برخی از امیران دیگراندیشهٔ‌توطئه‌وفرار بمصرو برپاکردن‌انقلاب‌در آنجادارند (۲۲). پس جزبازگشت بقاهره چاره‌نبود تا ازرو بر گرداندن‌ایشان وانقراض دولت جلوگیری کنند .

شب جمعه (بیست‌ویکم)ماه(جمادی الاولی) شبانه‌حرکت کردند. از کوه صالحیه(۲۳)بالارفتنداز تنگه‌های آن‌فرود آمدند وازکرانهٔ دریـا سفربسوی غزه (۲٤) رادنبال کردند .

مردم (۲٥) بتصور آنکه سلطان از شاهراه بسوی‌مصر رفته است همان‌شب سوارشدند ودسته دسته ازراه شقحب (۲٦)بقاهره رفتند .

مردم‌شهردمشق‌سرگردان شدندزیرا آنچه‌روی داده‌بود مبهم‌بود. قضاة وفقها بدیدن‌من (۲۷) بمدرسه‌عادلیه (۲۸) آمدند وپذیرفتندازامیر تیموربخواهند خانه‌وخانواده‌شان درزینهار باشد (۲۹) .نایب قلعه‌چون باوی شورکردند این کاررا نپذیرفت وبآن پرخاش کرد (۳۰) . باوجود این‌قاضی برهان‌الدین مفلح‌الحنبلی(۳۱) وشیخ‌صوفیهٔ خانقاه ....بملاقات (باتیمور) (۳۲) بیرون رفتند . اوپذیرفت زینهار بدهد (۳۳) وایشان را فرستادکه اعیان وقضات‌دیگر (۳٤) رابتسلیم وادارکنند .

دستهٔ دیگرنیزبنوبت ازدیوار فرود آمدند (۳٥) وباهدایایی کـه

باخود داشتند(٣٦) نزداو رفتند (٣٧) . تیمور ایشان رابخوشروئی پذیرفت وزنهار نامه ای برایشان نوشت (٣٨) وایشان را باامیدواری تمام روانه کرد. آنها باوی قرار گذاشتند که روز بعد شهر باز شود و مردم درپی کار خودبروند ویك تن از امیران شهررا اداره کند ودر کاخ حکمرانی اقامت کندو با نیرو و قدرت خوددر آنجافرمانروایی کند(٣٩). قاضی برهان الدین مرا آگاه کرد که تیمور سراغ مرا گرفته(٤٠) وپرسیده است آیابالشکریان بمصر رفته‌ام یاهنوز درشهر هستم (٤١) .وی(قاضی)پاسخ داده‌است که من هنوز درمدرسه‌ای که پیش از آن در آنجا بوده‌ام (٤٢) هستم . آن شب را بنابر قراری که گذاشته بودیم صرف آماده شدن برای رفتن نزد او کردیم (٤٣) .

درمسجد بزرك درمیان برخی ازاشخاص گفتگویی در گرفت وبرخی مخالف اعتمادی بودند (که درباره تسلیم شدن) بایشان داده شده بود. خبر آن شب دیر بمن رسیدو من ترسیدم درزندگی پیش آمد بدی رخ بدهد(٤٥). دربر آمدن آفتاب بیدار شدم وبدسته‌ای ازقضات که بردر دروازهٔ شهر(٤٦) بودندپیوستم. از ایشان اجازه خواستم که از شهر بیرون بروم ویاازدیوار فرو آئیم، بسبب ترسی که درمن پیداشده بود. ایشان درنخست اجازه ندادند ولی فردا صبح مراازدیوار پائین فرستادند (٤٧) .

نزدیك دروازه چندتن ازهمراهان (٤٨) او(تیمور) ونماینده‌ای را که بفرمانروائی دمشق برگزیده بودیافتم . نام وی شاه‌ملك (٤٩) و یکی ازز یردستان جغطای (٥٠) او(تیمور) بود بایشان گفتم: «خدای من عمر شمارا دراز کند» وایشان بمن گفتند : «خدای من عمرشما رادراز کند» . من گفتم « فدای شما باشم ایشان گفتند : « فدای شماباشیم « (٥١) شاه

ملك مركبی بمن داد(٥٢) و همراهان سلطان را با من فرستاد که راهنمای من باشند. چون بمدخل (سراپردهٔ سلطان) رسیدیم، اجازه رسید که در سراپردهٔ نزدیك آن که سراپرده‌ای برای پذیرائی بود بنشانند (٥٣).

چون نام مرا باو گفتند و گفتند: «قاضی مالکی مغربی» (٥٤) مرا بخود خواند. هنگامی که وارد سراپرده شدم (که باو نزدیك شوم) بر روی آرنجش خم شده بود و قابهای خوراك را از پیش او میگذراندند و پی در پی برای دسته‌هایی از مغولان که در برابر سراپرده اش (٥٥) گرد هم نشسته بودند میفرستاد.

همینکه وارد شدم نخست لب گشودم و گفتم «سلام علیکم» و در برابرش فروتنی کردم (٥٦). سپس سرش را بلند کرد و دستش را بسوی من گسترد و من آنرا بوسیدم (٥٧). بمن اشاره کرد بنشینم من همانجا که بود نشستم از میان همراهانش یکی از علمای حنفی فقیه خوارزم را که عبدال ـ جبار بن نعمان(٥٨) بود بخود خواند و دستور داد بنشیند و مترجم من باشد(٥٩)

ازمن پرسید از کجای مغرب آمده ام و چرا آمده ام. من پاسخ دادم: «کشورم را(٥٠) برای زیارت ترك کرده‌ام از راه دریا بآنجا (بمصر) رسیده‌ام و وارد بندر اسکندریه (٦١) شده‌ام در روز شکستن روزه در سال ٤ (و ٨٠) ازین قرن هفتم (٦٢)، در حالی که جشن ها (ادامه داشت) در پای دیوار-ها (٦٣) زیرا که الظاهر (برقوق) نشسته (بارمی داد) بر تخت شاهی در همین روزها » (٦٤).

تیمور ازمن پرسید :«الظاهر در بارهٔ شما چه کرد ؟ » (٦٥). جواب دادم «او در شناختن مقام من کرم کرد(٦٦) پذیرائی بسیار گرمی از من کرد و برایم وسایل زیارت (٦٧) را فراهم کرد. چون باز گشتم مقرری بسیار در

بارهام معین کرد و درپناه لطف اوباقی ماندم (٦٨) ـ خدای بزرك به او پاداش دهد. »

ازمن پرسید: «چه‌شد که اوشمارا بمنصب‌قضا برگـزید ؟ » پاسخ دادم: «قاضی مالکیان یکماه‌پیش ازمرك او(الظاهر) (٦٩) درگذشته‌بود واوفکر کرد که من‌شرایط لازم‌را برای احرازاین مقام‌دادم (٧٠)ـرعایت عدل ودرستی وزیربار نفوذ بیگانه‌نرفتن ـ اما چـون پس‌از یکماه وی (الظاهر) مرد کسانی که‌حکومت رابدست‌گرفتند ازمقام من‌راضی‌نبودند وقاضی‌دیگری (٧١) بجای‌من برگزیدند ـ خدای‌من جزایشانرابدهد».

سپس‌پرسید : «زادگـاه‌شماکجاست؟» (٧٢) پاسخ دادم«در مغرب (آنجابوده‌ام)کاتب بزرك پادشاه آنجا» (٧٣).

پرسید: «یعنی دورترین،زیراکه تمام‌مغرب ازکرانه های جنـوبی دریای مدیترانه در آنجا قرارگرفته‌است‌وقسمت‌های نزدیك‌تر آن‌عبارت است ازبرقه وافریقیه،میان‌مغرب شامل تلمسان وناحیه‌زناته است(٧٥)، دورترین جای‌مغرب فارس‌ومراکش‌است معنی مغرب «داخلی» اینست .»

سپس ازمن‌پرسید (٧٦) : «درمغرب وضع‌طنجه چیست؟» پاسخ‌دادم : «در گوشه‌ایست درمیان دریای مدیترانه ونهری که بآن «الزقاق» می گویند که‌تنگه مدیترانه (جبل‌الطارق) است » .

سپس ازمن‌پرسید : وسبته (Ceuta) ؟ ». پاسخ‌دادم : «در یکروز راه ازطنجه درکرانهٔ‌تنگه.از آنجا میتوان‌باسپانیا رفت،زیراکه‌راه‌کوتاه ترست، نزدیك‌بیست میلست ».

پس از آن پرسید: «وسجلماسه » . « پاسخ دادم در کنارکرانه در میان زمینهای مزروع وشنهای جنوب».

گفت: «من خرسندم» میل دارم برای من (شرح) همهٔ نواحی مغرب را بنویسید، نقاط دور و نزدیك آنرا کوهها و رودهای آنرا، ده‌ها و شهرهای آن را ـ چنانکه گوئی من خود آنرا دیده ام».

گفتم: «بلطف شما انجام خواهم داد.»(٧٧).

پس از آنکه از پیش او رفتم، آنچه را که از من خواسته بود نوشتم و از آنچه منظور او بود مختصری وارد کردم که معادل دوازده دسته کاغذ نیم ورقی می شد(٧٨).

سپس بخدمت گزارانش اشاره کرد که از سراپردهٔ او نوعی از خوراك که آنرا «رشته» (٧٩) می نامند و در تهیه آن مهارت بسیار دارند بیاورند. چندقاب از آن آوردند اشاره کرد پیس من بگذارند. من برخاستم آنها را برداشتم و خوردم و پسندیدم و این کار اثر خوبی در او کرد (٨٠).

سپس نشستم و خاموش ماندیم، زیرا بدبختی برای صدرالدین المناوی (٨١) قاضی القضاة شافعیان روی داده بود، وی را در شقحب کسانی که لشکریان مصر را دنبال میکردند اسیر کرده بودند، او را برگردانده و زندانی کرده و از وفدیه می خواستند. بهمین جهت من در ذهن خود سخنانی آماده کرده بودم که باو (تیمور) بگویم و چون روش حکمرانی او را بستایم باعث خشنودی وی شود.

پیش از آن هنگامی که هنوز در مغرب بودم پیش گویی های بسیاری از قیام او شنیده بودم(٨٢). ستاره شناسانی که دربارهٔ قران دو ستارهٔ عالی سخن می راندند و همین قران را درمیان سه ستاره منتظر بودند (٨٣) و در سال ٦٦ قرن هفتم (٨٤) منتظر آن بودند. يك روز در سال [٦١] درفاس در مسجد القارویین واعظ قسطنطنیه (Constantine) ابوعلی بن بادیس(٨٥)

راکه رای‌او درین حجتست‌دیدم .از ودرباره‌ٔاین قرانی که بایدواقع‌شود وعواقب آن پرسیدم . او بمن‌پاسخ‌داد: «این دلالت دارد بـرظهور شخص مقتدری(٨٦) درجایی درشمال‌شرقی‌مردم‌صحرانشین‌که برین پادشاهان فیروزخواهدشد دولت ها را منقرض خـواهد کرد و قسمت عمدهٔ ربع مسکون راخواهدگرفت . »پرسیدم: «کی‌رخ خواهدداد ؟ » . گفت « در سال ٨٤[٧] خبر آن‌جهانگیرخواهد شد .

ابن زر زر(٨٧) طبیب و منجم یهودی‌ابن‌الفونسو،پادشاه فرنك، همین‌را بمن‌نوشته است. نیز استاد من‌محمدبن ابراهیم الآبلی (٨٨)که رای‌او درحکمت ماوراءالطبیعه حجتست ـ خدای‌من بیامرزدش ـ هرگاه بااو گفتگو میکردم‌وازومیپرسیدم‌بمن‌می گفت :«این واقعه‌نزدیك‌می‌شود واگرزنده ماندیدگواه آن‌خواهیدبود » .

ماهمی‌شنیدیم که متصوفهٔ مغرب‌نیز انتظاراین واقعه‌را دارند .درین حال‌می‌پنداشتند که این‌واقعه متوجه‌یکی ازفاطمیان (٨٩) خواهدشد که درسنن‌و پیشگوئی‌وشیعه‌ودیگران‌بآن‌اشاره‌شده‌است.یحیی‌بن‌عبداله،پسر- زادهٔ‌شیخ ابویعقوب البادسی(٩٠) پیشوای‌زهاد مغرب بمن گفت شیخ وی روزی‌در بازگشت ازنماز ظهر باوگفته است : «امروز آن‌خلیفهٔ فاطمی بجهان آمده است» . آن‌در ربع‌چهارم قرن‌هشتم بود.

برای‌همهٔ اینهامن منتظراین واقعه‌بودم . بواسطهٔ هراسی که‌درمن بودبیادم افتاد که چیزی‌درین باره‌باو بگویم تابدین وسیله‌او راسر گـرم کنم وشایدبامن مهربان شود.

پس بگفتن آغاز کردم و گفتم: «خدای یارشما باشد ـ امروز سی

یاچهل سالست که من آرزوی دیدار شمارا داشتم » . عبدالجبار مترجم پرسید: «سبب آن چه‌بود ؟ » .

پاسخ‌دادم : «دوچیز: نخست آنکه شماسلطان جهان‌وفرمانروای گیتی‌هستید نپندارم‌که ازروزگار آدم‌تا این‌زمان فرمانروائی چون‌شما درمیان آدمی زادگان آمده‌باشد (۹۱) .من ازکسانی هستم‌که من‌درهر زمینه‌از قراین استنباط‌می‌کنم زیرادانشمندی هستم‌واین را شرح خواهم داد. زیرا سلطنت تنهابوسیله «عصبیت» (۹۲)گروه مردم پایدارمی شود و وسعت قلم‌وتنها بدین‌وسیله فراهم‌می‌گردد . دانشمندان‌اولین و آخـرین متفق‌اندکه بیشتر فرزندان آدم ازدو دسته‌اند تازیان‌وترکان (۹۳) . می‌دانید چگونه‌برتری تازیان فراهم‌شد.هنگامی‌که بـا پیروزی رسولشان (محمد) درمذهب توحیدهمداستان شدند . اماترکان فیروزی‌ایشان بـر پادشاهان ایران‌گشادن خراسان‌بدست افراسیاب (۹٤)دلیل هویدایی بر شاه‌پرستی آنهادر «عصبیت» هیچ‌کس باایشان برابری‌نمیکند نه خسرو نه‌قیصر ونه‌اسکندر ونه بخت‌نصر.خسرو(۹۵) سرکردهٔ ایرانیـان و شاه ایشان‌بود اماچه‌تفاوتی نازمیان ایرانیان وتـرکان‌هست!قیصر واسکندر شاه‌یونانیان (۹٦) بودندباز چنین‌تفاوتی درمیان یونانیان وترکان‌هست! امابخت نصرسرکردهٔ بابلیان ونبطیان‌بود،اماچه تفاوتی درمیان ایشان و ترکان‌بود!این‌دلیل روشنیست برای اثبات عقیده ای‌که دربـارهٔ این شاه (تیمور) دارم(۹۷) .

«دلیل دوم‌که مرابه‌آرزوی‌دیدار اوبرانگیخت آن چیزیست‌که زهادو مشایخ‌اسلام درمغرب‌گفته اند» . آنچه راکه پیش ازین آورده ام بیان‌کردم (۹۸).

سپس او بمن گفت: «من دیدم شما نامی از بخت نصر و خسرو و قیصر و اسکندر بردید، اگرچه من از طبقهٔ ایشان نبودم، ایشان پادشاهان بزرك بودند، درصورتیکه من از سرداران ایرانم(۹۹). همچنانکه من نیز برتخت نمایندهٔ سلطانم(۱۰۰). (دربارهٔ شخص پادشاه) او آنجاست و جنبشی بسوی صف (مردان) که در پشت او ایستاده بودند کرد. کسی که درمیان ایشان منظور بودنیز (ایستاده) بود. ناپسری وی بود که با مادرش پس از مرك پدر (این پسر) زناشویی کرده و ساطلمش(۱۰۱) بود. ولی او رانیافت و کسانیکه در آن صف بودند گفتند بیرون رفته است.

سپس بسوی من برگشت: «بخت نصر از کدام قوم بود؟» من پاسخ دادم: «درمیان مردم درین زمینه عقاید متفاوتست. برخی میگویند نبطی بوده است یعنی از آخرین شاهان بابل (۱۰۲) و برخی می گویند اولین ایرانیست.

گفت: «یعنی او از بازماندگان منوجهر است (باجیم نوشته میشود و با تلفظی که درمیان جیم و شین است خوانده میشود)، نام یکی از نخستین ایرانیانست، معنی این «سیمین روی» است و این بواسطهٔ زیبائی اوست، از کلمهٔ فارسی «مینو» بمعنی سیم باحذف حرف «یا» و تخفیف آن به «منو» و کلمهٔ «بهر» یا «شهر» بمعنی روی پس «منوشهر می شود»(۱۰۳) گفتم: آری چنین آمده است».

سپس گفت: «من از سوی مادر بمنوشهر می پیوندم». در اهمیت این گفته با مترجم بحث کردم و گفتم: «این دلیل دیگر برفزونی اشتیاق من بدیدار او (تیمور) است» (۱۰٤).

سپس شاه گفت: «کدام یك از این دو نظر دربارهٔ او (بخت نصر) به

عقیدهٔ شمادرست تراست ؟» . پاسخ‌دادم : «آنکه‌او از آخرین پادشاهان بابلست ». وی‌در هرحال بیان‌کرد که عقیدهٔ‌دیگر برتری دارد . گفتم : «بگذارید بعقیدهٔ‌الطبری (١٠٦) برگردیم‌زیرااو مورخ ووارث سنن‌مردم است و هیچ‌عقیده‌ای‌رواتر ازعقیدهٔ او نیست(١٠٦). گفت : «ازطبری(١٠٧) پیروی نخواهیم کرد بگذاراو (مترجم) دربارهٔ تاریخ تازیان وایرانیان با شما گفتگو کند». گفتم: «من‌نیز بسهم خودازنظرطبری گفتگوخواهم کرد» (١٠٨) . باین‌بحث پایان داده‌خاموش شد .

برایش‌خبر آوردند که دروازه های شهررا باز کرده اند وقضاتی که‌بیرون رفته‌بودند (١٠٩) ووعدهٔ (تسلیم) داده بودند تصور کرده اند (١١٠)که بجوانمردی(١١١) عفوعمومی داده‌است .

برای جراحتی که درزانویش داشت‌اورا ازبرابر ما بردند(١١٢) و براسبش نشاندند لگام‌اسب رامحکم گرفت وراست روی زین نشست (١١٣) وسازندگان درگرداگرد وی‌می‌نواختندوبا آهنك آن‌براه‌افتادند، بسوی‌دمشق راندتا ازقبر منجك گذشت وبدروازهٔ جابیه‌رسید (١١٤).

در آنجابباربارعام‌نشست وقضاة واعیان شهربروارد شدند و من‌نیز باایشان بودم،بایشان‌اشاره کرد که باید بروند وبشاه‌ملك نایب‌خود گفت بایشان‌خلعت‌بدهدتامقام‌رسمی‌ایشان‌را [تایید کند](١١٥)،اما بمن‌اشاره کرد بنشینم ومن‌در برابرش جای گرفتم .

سپس امرای دربارش راکه مامورکار های ساختمانی بودند بخود خواند، ایشان‌سرکاران‌ومهندسان را آوردند ودر ین گفتگو کردند که اگر آب ها را ازخندقها بکشند بارك شهرراه‌بازمی‌شود یانه‌مدتی درین باره سخن‌راندند وانجمن کردند وسپس رفتند (١١٦) .

من نیزپس ازاجازه یافتن بسوی خانهٔ خودکه در اندرون شهر بود رهسپار شدم . مدتی در خانه‌را بروی خود بستم (۱۱۷) و مشغول نوشتن شرح سرزمین مغرب شدم که آنرا از من خواستار شده بود . آن‌را درظرف چندروز نوشتم (۱۱۸) وچون باو دادم آنرا ازدستم گرفت و بکاتب خود (۱۱۹) دستور داد که بمغولی (۱۲۰) ترجمه کند .

باجدی بیشتر برمحاصرهٔ قلعه افزودند ومنجنق و نفت انداز وخشت‌انداز وقلعه کوب (۱۲۰) بکار بردند ودر چندروز منجنیق ووسایل مانند آن دربرابر قلعه برپابود . محاصره بیش از پیش سخت می‌شد و برمردم فشار میآورد وساختمان آن ازهرسوی ویران شده بود سپس مردمی(که از آن دفاع میکردند)ودرمیانشان عدهٔ بسیاری بودند که درخدمت سلطان بودند ووی ایشان‌را در آنجا گماشته بودخواستار صلح شدند .تیمور به ایشان عفوعمومی داد وچون مارا نزداو بردندقلعه بکلی ویران شده و اثری از آن (۱۲۲) باقی نبود .

ازمردم شهرچندین رطل پول جبرا گرفت وهمهٔ اموال ومراکب و سراپرده‌هایی راکه سلطان مصر در آنجا گذاشته بودضبط کرد (۱۲۳) . سپس دستورتاراج خانهای مردم شهر راداد ودارایی و اثاثهٔ (۱۲٤)ایشان رابغارت بردند. اثاثه ولوازم کم ارزش خانها که مانده بود سوزاندند و شرارهٔ آتش ازدیوار خانها بالارفت (۱۲٥)که آنها راز چوب ساخته بودند . این حریق چنان دامنه پیداکردکه بمسجد بزرك رسید (۱۲٦) شراره هابطاق آن رسید وسربها گداخته شد وطاق‌دیوار های آن فرو ریخت (۱۲۷) . این کار بسیارنامردانه وکریه بودولی تقدیر کار دردست خداست باآفریدگان خودهرچه میخواهدمیکند ودرقلمروخود آنچه‌می

خواهد تصمیم بآن میگیرد .

هنگام اقامت من درحضور سلطان تیمور روزی کــه مردم قلعه را بخشید (۱۲۸) وعفو عمومی داد یکی ازبازماندگان خلفای مصر ازاعقاب الحاکم خلیفهٔ عباسی که الظاهر بیبرس اورا (بخلافت) نشاندم بود(۱۲۹) نزداو آمد .از سلطان تیمور احقاق حق خواست و ازو خواستار شد ویرا بجای نیاگانش بخلافت بنشاند .

سلطان تیمور باو پاسخ داد : «قضاة وفقها رامیخوانم تادر بارهٔ کار شما باایشان رای بزنم و اگر بسود شما رأی دادند شما را به حق خود می رسانم » .

تیمور فقها وقضاة رافراخواند (۱۳۰) .ما نزد اورفتیم، آن مردی هم که مقام خلافت را می خواست آمده بودعبدالجبار باو گفت : «این دیوان عدالتست ،سخن بگو».

او(الحاکم) گفت :(این خلافت از آن نیاگان ماست و سنت آن معتبر استوبنابر آن مقام (خلافت) از آن بنی العباسست تا آنگاه که جهان پایدارست . من بیش از آن کس که اکنون در قاهــره این مقام را دارد سزاوار آنم ودعوی من درست ترست از کسی که بی حق (قانونی) به آن رسیده است . (۱۳۱) .

عبدالجبار ازهریك از ماخواست درین زمینه سخن گوییم .ما تــا چندی خاموش بودیم سرانجام ازما پرسید:«دربارهٔ این سنت چه میگوئید؟»

برهان الدین بن مفلح گفت: «این سنت معتبر نیست » . سپس عقیدهٔ مراجویا شد،من پاسخ دادم: «همچنانکه شما گفتید این سنت معتبر نیست».

سلطان تیمور گفت :« پس چه چیزخلافت را تا این دوره ازاسلام بعباسیان‌داده است ؟» . این پرسش را مستقیماً ازمن کـرد (۱۳۲) و من پاسخ دادم :

«خدای پشتیبان شما باشد: پس‌از مرك پیامبر(صلی‌الهعلیه‌وسلم) مسلمانان اختلاف داشتندکه آیابرمؤمنان لازمست فرمانروایی درمیان خودداشته باشندکه‌کارهای دینی (۱۳۳)ودنیوی ایشان را بعهده‌بگیرد. دسته‌ای این عقیده راداشتند وخارج ازایشان بودند ـ کـه لازم نیست . اکثریت عقیده داشت‌که لازمست ولی دربارۀ (قانونی) بودن این‌حمایت (ازنظرسنت) دربن موردموافقت نداشتند . همۀ شیعیان بـاستنادوصیت (۱۳٤) متکی‌شدندکه پیامبر (صلوات الهعلیه وسلم!) علی‌را بخلافت بر گزیده‌است،اگرچه شیعه خوددر بارۀ خصوصیات جانشین اخلاف علـی پس ازاو عقاید مختلفی دارندکه بشماردر نمیآید (۱۳٥) . اهل سنت‌در رداین (اصل لازم) وصیت متفق اندویگانه موردی‌که برای آن حمایت هست اجتهاداست ومنظورایشان اینست‌که مسلمانان باید منتهای دقت رادر انتخاب‌مرد درستکار و باهوش وعادلی‌بکنند واورا راهنمای کـار های‌خود بدانند (۱۳٦) .

هنگامی که‌علویان‌بسیارشدندوصیت (دربارۀخلافت)بعقیدۀایشان ازخاندان‌حنیفیه(۱۳۷) بخاندان‌عباسی منتقل‌شد و ابوهاشم‌بن محمدبن حنفیه محمدبن‌علی بن‌عبداله‌بن‌عباسی رابخلافت بر گزید . وی‌دعاتی‌بهمه خراسان فرستادابومسلم (۱۳۸) این‌دعوت رابهمه جـا بـرد ودرآنجا فرمانروای خراسان وعراق‌شد . پیروانش در کوفه مستقر شدنـد و رای

حکمرانی ابوالعباس السفاح (۱۳۹) را اختیار کردندکه پسرپیشوای این دعوت بودوایشان خواستار آن بودندکه این بیعت باتفاق آرای اهل سنت وشیعه باشد. پس بسرکردکان مردم آن روزگار وکسانی که درحجازو عراق برسرکار بودند نوشتندتا دربارهٔ این حکومت مشورت کنند وهمه باانتخاب وی موافقت کردنــد (۱۴۰) . پس همهٔ پیروانش درکوفه با وی بیعت کردند (بخلافت وی) باموافقت وتصویب عموم (۱۴۱) .

«او (السفاح) برادرخود المنصور رابجـانشینی خویش برگزیـد (۱۴۲) والمنصور نیزبرای جانشینی پسران‌خویش را در نظرگرفت بنابر آن (خلافت) درمیان ایشان (بنی‌العباس) ادامه‌یافت یا باانتخاب‌یابتعیین مردم روزگار تاالمستعصم‌که آخرینشان دربغداد بود. سپس هنگامیکه هولاگو بغدادراگرفت واورا هلاك‌کرد خویشانش پراکنده شدند ویکی ازایشان احمدالحاکم ازبازماندگان الرشید خودرا بقاهره رساند آنجا الظاهر بیبرس‌در مصر(۱۴۳)بادستیاری امرای‌لشکر وفقها اورا باینمقام برگزید .این مقام‌بافراد خاندان اومنتقل‌شدتابکسی‌که اکنون درقاهره استرسید وهیچ چیزبرخلاف آن‌معلوم نیست ».

او(تیمور) پس‌ازآن بآن مدعی‌گفت : « گفتهٔ قضاة فقهارا شنیدی بنظرمی‌آیدکه بزعم من‌هیچ‌گونه حقی برین دعوی بآن(خلافت) نداشته باشی،پس‌بروخدا ترابراه راست راهنمائی کند .»

بازگشت‌ازنزد تیموربقاهر

پس‌ازآنکه من ویرا ملاقات‌کردم ومرا از دیوار پائین فرستادند که نزداوبروم چنانکه پیش ازین آورده‌ام(۱۴۴) یکی‌ازدوستانم (۱۴۵) که بواسطهٔ وفت وآمد باایشان رسوم ایشان را میدانست مراراهنمائی

گرد ارمغانی هرچندهم که کم بها باشد باو بدهم، زیرااین روش ثابتی در ملاقات با امرای ایشانست (١٤٦) پس بنابر ین من از بازار کتابفروشان یك مجلدمصحف(١٤٧)بسیارعالی در ....،یك سجادهٔ بسیارزیبا یك نسخه ازمنظومهٔ معروف البرده اثر البوصیری(١٤٨) درستایش پیامبر صلی الهعلیه وسلم ـ وچهارجعبه حلوای بسیارخوب قاهره (١٤٩) انتخاب کردم این هدایارا گرفتم و نزدوی بردم ووی(تیمور) در آن زمان درقصر الابلق(١٥٠) دربارگاه نشسته بود .

هنگامی که دیدمن واردشدم برپاخاست وبمن اشاره کرد درست راست او بنشینم من آنجا نشستم برخی ازامیـران جغطای در دوسوی او بودند .پس از آنکه اندك زمانی آنجا نشستم روبروی اورفتم و بارمغان هایی که برده بودم وبدست خدمتگزارم بود اشاره کردم . آنها را بزمین گذاشتم واو روبمن کرد (١٥١) . پس قر آن راگشودم و چون آنرادیـد بشتاب برخاست و آنراروی سر گذاشت (١٥٢).سپس قصیدهٔ برده راباودادم ازمن دربارهٔ آن وگوینده اش پرسید ومن آنچه میدانستم دربارهٔ آن گفتم . سپس سجاده را باودادم که گرفت و بوسید پس از آن جعبه های حلوا رادر برابرش گذاشتم برسم ادب (١٥٣) اندکی از آن خورد وبازمانده را در میان حاضران پخش کرد . همهٔ آنها راپذیرفت و وانمودکرد که پسندیده است .

سپس من دراندیشهٔ عباراتی برآمدم که هرچه درخاطر داشتم در بارهٔ خود وهمراهانم در آنجا(١٦٥) بیان کنم وباو گفتم :«خدای یار شما باشد ـ مطلبی دارم که میخواهم درحضور شمابیان کنم ».

گفت : «بگوی» ومن گفتم :

من‌ازین سرزمین بدومعنی غریبم (١٥٥) . نخست آنکه ازدیـار مغربم و(١٥٦)دیگر آنکه ازقاهره (دورم) که خاندان ونژاد من‌در آنجا هستند (١٥٧) . امیدوارم چنان ازسرپرستی شمابرخوردار شوم‌واندیشهٔ شمادر بارهٔ من‌چنان باشدکه مرادرین غربت‌دلدار ی‌دهد».

. پاسخ داد : «آنچه می خواهی بگودربارهات‌انجام خواهم داد» .

گفتم : «درنك من در غربت سبب شده است آنچه را می خواستم فراموش کنم . شاید شما که خدا یارتان باشد ، بدانید در خواست من چیست (١٥٨).»

بپاسخ گفت : « ازشهر بلشکرگاه بیا (١٥٩) و درپیش ما (بمان) بخواست‌خدادر خواستهای‌ترابرمی آورم .»

باو گفتم : «درین‌زمینه‌بنایت خود شاه‌ملك دستوری بدهید» . باو اشاره‌کرد که اینکاررا بکند(١٦٠) . ازو سپاسگزاری کردم و از خدا برایش برکت خواستم وگفتم :«(در خواست) (١٦١) دیگری هم‌دارم .» پرسید:» چیست ؟»

پاسخ دادم : «ایـن حفاظ قرآن(١٦٢)،کاتبان، اعضای دفتری و مدیران ازکسانی‌هستند که سلطان‌مصر درینجا گذاشته واکنون‌زیردست شما هستند . قطعاًشاه (١٦٣) ایشان را از لطف خود بی‌بهره نخواهد گذاشت(١٦٤) . توانائی‌شمابسیار استقلمرو شما بعمال اداری دررشته های‌مختلف بیش‌ازاحتیاج‌دیگرانست(١٦٥) .»

ازمن پرسید: «دربارهٔ ایشان چه‌میخواهی؛ »

گفتم: «زنهارنامه‌ای(١٦١)که درهرموقع از آن برخوردارشوند»

بکاتب خود گفت : فرمانی درین زمینه بنویس» .

سپس شکرگزاری کردم وازخدا برای وی برکت خواستم و با کاتب او بیرون رفتم تا آنکه زنهارنامه نوشته شد و شاه ملك آنرا بمهر سلطان (١٦٧) رساند . سپس بسوی سرای خود(١٦٨) روانه شدم .

هنگامی که عزیمت تیمور نزدیك شد و عزم کرد از دمشق(١٦٩) رهسپار شود روزی برو وارد شدم پس از آنکه مراسم معمولی (١٧٠) را بجا آوردم رو بمن کرد و گفت : «شما استری درین جا دارید؟» (١٧١).

پاسخ دادم : «آری» .

گفت : «استر خوبیست» .

پاسخ دادم : «آری» .

گفت: «آنرا می‌فروشید؟ من آنرا ازشما می‌خرم» .

پاسخ دادم : «خدای یارت باشد ـ کسانی چون من بکسانی چون شما چیز نمی‌فروشند، من آنرا بشماره آورد(١٧٢) می‌دهم، اگرهم استران دیگری می‌داشتم می‌دادم .»

گفت : « تنها مقصود من این بود پاداشی بسخاوت شما بدهم » (١٧٣) .

جواب دادم : «مگر هیچ گونه جوانمردی مانده است که دربارهٔ من نکرده باشید ؟. در کنکاش با نزدیکان خود مقامی بمن دادید ومهربانی و بزرگواری کردید ـ امیدوارم که خدای بهمان اندازه بشما پاداش بدهد» .

وی خاموش ماند من نیز همان گونه . هنگامی که درحضور او بودم

استر را آوردند ومن دیگر آنرا ندیدم (١٧٤) .

روزدیگری که برو وارد شدم ازمن‌پرسید :

« آیا بقاهره سفر می‌کنی؟ » .

پاسخ دادم : خدای یارشما باشد ـ در حقیقت یگانه آرزوی من (خدمت) بشماست زیرا که مرا پناه دادید و ازمن پشتیبانی کردید . اگر سفربقاهره برای خدمت شماباشد البته میروم وگرنه میلی باین کارندارم . (١٧٥) .

گفت : نه ولی‌شما نزد خاندان ومردم خود برمی‌گردید»(١٧٦) .

روبه پسرش کرد (١٧٧) که عازم رفتن بشقحب بود که چراگاه بهاری ستورانش بود (١٧٨) و با او بنای گفتگو راگذاشت . عبدالجبار دانشمندی که مترجم بود بمن گفت : «سلطان از شما به پسرش سفارش میکند(١٧٨)»من‌برای او ازخدابرکت خواستم .

سپس من با خود اندیشیدم‌که سفر باپسروی ظاهراً آیندهٔروشنی ندارد(١٨٠)وبرای من مرجح خواهدبود(١٨١)بصفه بروم‌که‌نزدیکترین بندر بماست(١٨٢) . چون آنرا باو گفتم‌پذیرفت وسفارش مرا بسفیری که ازجانب حاجب صفد،ابن الدواداری (١٨٣) آمده بودکرد . پس‌من بااو (تیمور) وداع کردم ، رهسپارشدم (١٨٤) .

راهی‌راکه باآن سفیر(پیش گرفتم) باعث اختلاف(١٨٥) در میان ماشد،پس من از وجدا شدم واوهم ازمن جدا شد،بادسته‌ای ازدوستانم سفر کردم . امایك دسته‌چادرنشین (١٨٦) که درسرراه پیدا شدند راه را برما گرفتندو آنچه‌داشتیم‌دزدیدند . ما (تقریباً) برهنه (١٨٧) ازدستشان

بدهکده‌ای از آنجا گریختیم و پس از دو سه روز بصبیبه) ۱۸۹) رسیدیم جامهای دیگری بدست آوردیم واز آنجا بصفد (۱۸۸) رفتیم وچندروزی در آنجا ماندیم .

سپس یکی از کشتیهای ابن عثمان سلطان آسیای صغیر از آنجا گذشت (۱۹۰)، در آن سفیری بود که از نزد سلطان مصر پیش اورفته بود و اکنون باجواب پیغام بازمی گشت (۱۹۱) . با ایشان بغزه(۱۹۲) رفتم ودر آنجا پیاده شدم وبقاهره سفر کردم . درماه شعبان آن سال یعنی ۸۰۳ (۱۹۳) بآنجا وارد شدم .

سلطان فرمانروای مصر ازدربار خود سفیری (۱۹٤) نزد تیمور فرستاده بود برای پذیرفتن صلح که‌او (تیمور) از وی (سلطان) خواستار شده بود . او(سفیر) پس‌ازمن (۱۹۵) نزداو (تیمور) رفت و پس از ادای ماموریت خود (بقاهره) برمی گشت وپس از من برگشته بود . یکی‌از دوستانش راپیش من‌فرستادبگوید« امیرتیمور بتوسط من بهای استری‌را که‌ازشما خریده فرسناده است . اینجاست زیرا که وی (تیمور) ازادای این‌پولی که بشما مدیون بوده‌است خوش خواهدشد »(۱۹٦) .

گفتم : نمی‌پذیرم مگر آنکه سلطانی که شمارانزداوفرستاده‌است اجازت‌دهد وگرنه‌رد خواهم کرد . »بزودی نزدرئیس دولت (۲۹۷) رفتم واورا از آن آگاه کردم. گفت: «چه‌چیز شمارا ناراحت میکند ؟ » گفتم : «روانیست این‌را آشکار کنم(یعنی این‌پول‌رابپذیرم) بی آنکه‌شما رااز آن آگاه‌کرده باشم. او ازین کار چشم‌پوشی کرد وپس‌از چندی آن‌تنخواه‌را برایم فرستاد. آورندهٔ پول‌عذرمیخواست که مبلغ کامل نبوده‌است وخـدا

را شاهدمی گرفت که باو همین اندازه داده‌اند . خدای را برای رهائی خویشتن سپاس گزارم .

از آن زمان (۱۹۸)نامه‌ای (۱۹۹) بحکمران مغرب (۲۰۰)نوشتم ودر آن از آنچه درمیان من‌وتیمور سلطان تاتار گذشته بود وچگونه‌در دمشق بدیدار اورسیده بودم (۲۰۱) آگاهی دادم. این‌مطالب‌رادرقسمتی از آن نامه(۲۰۲)گنجانیدم وبشرحی بودکه ازین‌پس‌می آید :

«اگراز راه‌ملاطفت از آسایش من (۲۰۳) جویاشوید،شکرخدارا که‌درکمال خوبیست.سال گذشته (۲۰٤) بهمراهی سلطان بدمشق رفتم هنگامی که تاتار هابا پادشاه خود (۲۰۵) ازسوی آسیای صغیر و عراق بدان جانب‌می آمدند،تیمورحلب وحماد وحمص وبعلبك راگرفته وهمهٔ آنها راویران کرده بود وسربازانش بی‌شرمانه ترین‌بی‌رحمی هـا را در آنجاکرده بودندکه هرگز شنیده‌نشده بود. سلطان (فرج) بالشگریانش بشتاب‌بسیار برای رهائی آن سرزمین آمد ونخست بدمشق‌رسید. مدت یك‌ماه (۲۰٦) در آنجا در برابروی (تیمور) بودسپس بقاهره بازگشت و بسیاری از امرا وقضاة رادر آنجاگذاشت . من در میان کسانی بودم که وی در آنجا رها کرده بود .

«شنیدم که‌سلطان‌تیموراز آنهاسراغ‌مراگرفته‌است، پس‌من جزملاقات وی‌چاره نداشتم (۲۰۷) . ازدمشق نزدوی رفتم ودرکنکاشی که کرده‌بود حاضرشدم .مرابمهربانی پذیرفت‌ووی‌رابعفو عمومی مردم دمشق (۲۰۸) وادار کردم . سی‌و پنج روز از بامداد تاشب (۲۰۹) باوی بـودم سپس مرا مرخص کرد وبامن وداع کردوباخوش آیندترین وضعی(۲۱۰) ازوی

جدا شدم و بقاهره باز گشتم .

«از من سراغ استری را گرفت که با خود داشتم و ناچار آنرا باو دادم، خواستار خرید آن شد. اما من (بفروختن آنرا بـوی) رضا ندادم، بـواسطهٔ مهربانی‌هائی که بامن کرده بود. لیکن چون بمصر باز گشتم بدست یکی ازفرستادگان سلطان (فرج) که در آنجا بود بهای آنرا برای من فرستاد (۲۱۱). خدای را شکر فراوان گذاردم که مرا از بدبختی های این جهانی رهائی بخشید (۲۱۲).

«این تاتارها (۲۱۳) کسانی هستند که از دشت های ماوراء النهر درمیان آن رود وچین در ۶۲۰ بفرماندهی شاه معروفشان چنگیز خـان (۲۱٤) برخاسته‌اند. همهٔ سرزمین شرق را تا عراق عرب از سلجوقیان و دست نشاندگانش گرفته‌اند. وی قلمرو خودرا درمیان سه تن از پسرانش جغطای طولی ولوشی خان تقسیم کرد .

«جغطای مهتر ایشان (۲۱۵) بود سهم وی ترکستان، کاشغر، الصاغون (۲۱٦)، الشاش (۲۱۷)، فرغانه و سرزمین ماوراءالنهر شد. سهم طولی سرزمین خراسان عراق عجم، ری تا عراق عرب، فارس، سرزمین سجستان و سند شد. پسران وی کبلای وهولاگو بودند . سهم دوشی خان سرزمین قبچاق وصرای و سرزمین ترکان خوارزم (۲۱۸) شد .

«برادر چهارمی نیز داشتند بنام اوگدای رئیسشان (۲۱۹) را خان می‌نامیدند که به‌معنی صاحب تختست ومقامی برابر با مقام خلیفه در میان مسلمانان دارد . وی مرد وجانشینی نداشت ومقام خانی او بکبلای رسید سپس به پسران دوشی خان امیران صرای . بادشاهی تاتار در میان این سه خاندان باقی ماند .

«هولاگو (۲۲۰) بغداد و عراق عرب را تا دیار بکر و رود فرات گرفت،پس بسوریه تاخت و آنجا را نیز گشاد سپس آنجا (سوریه را) ترك کرد اما پسرانش چندین بار بآنجا تاختند و لیکن سلاطین ترك مصر (۲۲۱) ایشان را از آنجا می راندند تا اینکه فرمانروائی بازماندگان هولاگو درهفتصد وچهل(۲۲۲) بپایان رسید .

«پس ازیشان شیخ حسن النوین (۲۲۳) وپسرانش حکم راندند . قلمرو وی درمیان دسته‌های مختلف این سلسله تقسیم شد،دشمنی ایشان با فرمانروایان سوریه ومصر بپایان رسید .

«سپس درسالهای هفتاد یاهشتاد ازسال هفتصد امیری درماوراءالنهر پدیدار آمد ازخاندان بنوجغتای که نامش تیمور بود که درمیان مردم بنام تمر خوانده میشود . سرپرست پسری بود از بازماندگان جغتای ازسوی نیاکان که باوی خویشی داشتند وهمه پادشاهان بودند ووی یعنی تیمور بن-طغان(۲۲٤) ازسوی پدرعم‌زادهٔ ایشان بود . وی سرپرست یکی ازیشان شد که ولیعهد بود ومحمود نام داشت ومادرش صرغتمش (۲۲٥) را بزنی گرفت سپس برهمهٔ سرزمین تاتارها استیلا یافت وتا دیاربکر را گرفت .

«سپس بآسیای صغیر و هند لشکر کشید لشکریانش همهٔ این نواحی را تاراج کردند قلعه‌ها وشهرها را ویران کردند . مدتها گذشت تادوباره آبادشدند(۲۲٦) . سپس بسوریه تاخت و آنچه معروفست در آنجا کرد خدای گواه کارهای اوست (۲۲۷) ، سر انجام بسرزمین خود بازگشت و وخبر رسید که آغاز کرده است بسمرقند(۲۲۸) پایتخت خود باز گردد .

«این مردم باندازه‌ای هستند که نمیتوان شمارهٔ آنهارا بدست آورد

اگر بیك میلیون تخمین بزنیم کم نیست و کمتر از آن نمیتوان گفت. هنگامی که چادرهای خود را برپا کنند تمام فضا را پر می کند، هنگامی که لشکریانشان وارد سرزمین پهناوری هم بشود بازجا برای ایشان تنك است(۲۲۹). در تاخت و تاز و تاراج و کشتار مردم و بکار بردن هرگونه خشونت باعث حیرتند (۲۳۰) زیرا ازجوانی بااینکارها خو می گیرند(۲۳۱) (دربن مورد) ازسنن تازیان بدوی(۲۳۲) پیروی میکنند.

«این شاه تیمور یکی از بزرگترین و تواناترین شاهان(۲۳۳) ایشان است. برخی او را عارف مشرب و برخی دیگر دارای عقیدهٔ رافضی میدانند زیرا که دیده اند برای افراد خاندان (علی) برتری قائلست برخی دیگر وی را معتقد بجادو و طلسم دانسته‌اند، ولی سندی برای هیچیك از اینها نیست، تنها وی بسیار هوشمند وروشن‌بین بوده است(۲۳۵) باستدلال و گفتگو (۲۳۶) دربارهٔ آنچه میدانسته و نمی‌دانسته پابست بوده است.

«درحدود شصت هفتاد سال (۲۳۷) دارد زانوی راستش لنك شده چنانکه خودش می گفت درجوانی (۲۳۸) هنگام سواری تیری بآن خورده است(۲۳۸). بنابرین هنگامی که می‌خواست اندك مسافتی را بپیماید پای خود را می کشید و هنگامی که می خواست راه دوری را طی کند چندتن او را روی دست می‌بردند. وی از کسانی است که موردعنایت خدا بوده ـ خدا تواناست و توانائی را بهر کس از آفریدگان خود بخواهد می‌بخشد.»

سومین وچهارمین وپنجمین بار انتساب او بمقام قضادر قاهره

هنگام اقامت در آنروزها درنزد تیمور غیبت من ازقاهره طولانی شد خبری دربارهٔ من پیچید که من مرده‌ام (۲٤۰)، برای مقام قضاوت و برای ادای وظایف [آن مقام] یکی ازدانشمندان مالکی جمال الدین الاقفهسی

(٢٤١)رادر نظر گرفته بودند. مردی بوددارای دانائی وخویشتن داری، درست کار ووظیفه‌شناس از آنچه مردم بدان راغبند (٢٤٢) خودداری می کرد ودر کارهای دینی بسیار خرده‌بین بود . در آغازماه جمادی‌الاخر آن سال بکار گماشته شده بود(٢٤٣) . پس هنگامی که بقاهره برگشتم (٢٥٤) ایشان تغییر عقیده دادند وتوجهشان بسوی من برگشت(٢٤٥) ودراواخر شعبان (همان) سال مرا بسمت قضا برگزیدند(٢٤٦) ومن همچون زمان گذشته (٢٤٧) بدرستی وظایف خود را دنبال کردم . منافع[خصوصی]را درنظرنگرفتم وعادلانه دربارهٔ متهمین قضاوت می کردم .

پس با مخالفت کسانی که قضاوت شرافتمندانه نمی کنند وخود درست حکم نمی کنند برخوردم . ایشان‌درمیان افتادندکه سلطان یکی ازقضاة مالکی راکه جمال‌الدین البساطی (٢٤٨) نام داشت‌بقضابنشاند . وی برای این مقصود رشوتی بیکی‌ازمیانجی‌ها داده بود که بنفع او بمیان آید قسمتی‌ازدارائی خودرا داده بود [وقول داده بود]که احکام خود را همواره (٢٤٩) بسود ایشان صادر کند ـ خدا همهٔ ایشان راکیفردهد در آخرین روزهای رجب ٨٠٤ (٢٥٠) وارد کارشد . اما سلطان بیشتر در این زمینه اندیشید وازعقیدهٔ سابق خود برگشت واین‌مقام را بمن بازـ گردانید(٢٥١) . پس کارها بهمان روش که پیش از این بود یك‌سال تمام و درقسمتی ازسال بعد دوام داشت تا آنکه بازالبساطی باهمان شرایط و ملاحظات‌پیشین‌بکاربرگشت، درششم ربیع‌الاول سال ٦[٨٠] (٢٥٢) مرا دوباره در شعبان سال٧ [٨٠] (٢٥٣) بدین‌کار برگزیدند اما بار دیگر نیزدر آخرین‌روزهای ذوالقعدهٔ‌همان سال (٢٥٤) اورا بجای من گماشتند تغییرات درکار آدمی زادگان بدست خدااست (٢٥٥) .

حواشی

(۱) در تعریف و نبزدر کتاب العبرابن خلدون بی آنکه تفاوت بگذارند القاب مختلفی به تیمور داده شده است . اورا امیر، سلطان وملك خوانده‌اند. در سکه‌هائی که درزمان وی زده‌اند، معمولا اورا «الامیر الاعظم» یا «الامیر المعظم» خوانده اند و همیشه لقب « گورگان » را آورده‌اند. (رجوع کنید بکتاب استانلی‌لن‌پول فهرست سکه‌های شرقی .

Stanley Lane-Poole, Catslogue of Oriental Coins

ج ۷ ص ٤-۲۰ ج ۱۰ ص ۱٤۱-۱٤٦ و کتاب بار تولد الغ بیك ص ۲۱۹-۲۲۲) . «گورگان یا «گورکان» یعنی « داماد شاهان » یا دارای خویشاوندی سببی با شاهان (نجوم‌الزاهره . ج ٦ ص ۷۳ : ۲۱ ، ۲۷۹ : ۱۹ و کتاب سخنرانیهای بارتولدص ۲۳۰- ۲۳۱، کتاب الغ بیك ص ۳۳-٤۳ دایرةالمعارف اسلام کلمه گورخان .

Gurkhan

درمنابع فارسی تیمورا معمولا صاحب قران نامیده‌اند (رجوع کنید بفهرست شرف‌الدین و نظام‌شامی) .

جالب توجه اینست که ازمیان همهٔ تاریخ نویسان تازی آن دوره

تنها ابن الفرات تیمور را مدیر مملکته التتار نامیده است (تاریخ ابن الفرات ج۹ ص ۳٤٤ : ۳۷٤،٥: ١٧ نیز رجوع کنید به ج۹ ص ۳٦۲ : ۸) در یك جا نیز اورا «اتابك» خوانده است (ج ۹ ص ١٢: ١٨) .

املای کلمهٔ «تتر» در آثار ابن خلدون تفاوت دارد بشکل عربی آن همیشه در کتاب العبر «تتر» آمده (ج٥ ص ٥٠٦: ٥،٥٠٦: ٢٤،٥١٥: ٢٦،٥٢٤: ١٤ ، ٥٥٧ : ١٢ وجاهای دیگر)، درمقدمه (ج۲ ص ١١٧ ، ١٩٢) و کتاب تعریف وی با «ط» یعنی «ططر» آمده است ضبط «ظظر» در نسخه خطی تعریف ورق ١٣٤: ٤،١٤٠: ١٥ خطای کاتب است .

ابن خلدون تتر را عموماً نام یکی ازطوایف ترك می داند .

دربارهٔ مفاهیم مختلف «مغول» و «تتر» نامهای قبایل رجوع کنید بدایرة المعارف اسلام در کلمه تتر Tatar دربارهٔ املای این کلمه نام خاص ترکی در دوره ممالیك رجوع کنید بمقاله ژ سواژه نامها و لقب های ممالیك درمجلهٔ آسیائی پاریس ١٩٥٠ ص ٣١-٥٨

J.Sauvaget. Noms et surnoms des Mamelouks Jour. Asiatique, Paris, 1950,pp. 31-58

(۲) کلمهٔ «بازگشت». دارای اهمیت تاریخیست، زیرا این نخستین رابطهٔ تیمور باسوریه و سرزمین ممالیك نبود . پس ازفتح بغداد بدست تیمور وفرار احمدبن اویس سلطان بغداد بقاهره (٧٩٥ هجری ١٣٩٣ میلادی) تیمور رسولانی نزدسلطان برقوق بمصرفرستاد وازو پیمان دوستی خواست برقوق پس ازپذیرائی ومهمان نوازی ازرسولان مغول دستور کشتن ایشان راداده این کار سبب شد که تیمور برو بتازد . برقوق نیزازمصرعازم دمشق

وحلب شد ولشکریانش را بکنار فرات فرستاد . تیمور نیز که درراه سوریه بود پس از رسیدن بالروها (ادس) عزم کرد پیش نرود و مانع هر گونه برخوردی با لشکریان ممالیك در کرانهٔ فرات شود . بنا برین برگشت و با اشگریانش رهسپار هندوستان شد ودهلی پایتخت آن کشوررا در ۸۰۰ ه . ۱۳۹۹ م . گرفت .

هنگامی که تیمور درهند بود خبر مرك برقوق (۱۵ شوال ۸۰۱- ۲۰ ژون ۱۳۹۹) را شنید واین واقعه رابهترین فرصت برای حملهٔ بسوریه دانست بشتاب بسمرقند بازگشت و از راه خراسان ، عراق، ارمنستان، ارزنجان و آسیای صغیر بسیواس رسیدومردم آن سرزمین را سرکوبی کرده سپس بسوی حلب رهسپار شد (صفر ۸۰۳ - اکتبر ۱٤۰۰) شهرراویران کرد واز آنجا ازراه حمص وبعلبك بسوی دمشق تاخت. دراین لحظهٔ عبر است که ابن خلدون شرح این قسمت از احوال خودرا آغازمیکند .

(۳) این اشاره است بسلطان مملوك آن زمان الملك الناصر فرج، یکی از پسران برقوق که در ۷۹۱ ه . - ۱۳۸۹ م . متولدشده دردهسالگی در ۱۵ شوال ۸۰۱ ه . ۲۰ ژون ۱۳۹۹ بتخت نشسته است . در ۸۰۸ ه . ۱٤۰۵م . ازسلطنت عزل شدولی پس از ۷۰روز دوباره بپادشاهی برگشت وتا هنگام مرك در ۳٤ سالگی در ۸۱۵ ه . : ۱٤۱۲ م . درین مقام بود . رجوع کنید بنجوم الزاهر ج ٦ وماه بعد وزبده ص ۱۰٦ : ۸ .

(٤) دیوان العطا، ابن خلدون هم چنانکه ازکتاب العبر (ج ۷ ص ۲۷۹ : ومقدمه ج ۲ ص ۲۰ :۱۲ رجوع کنید بکتاب لین Lane ۲۰۸۵ بکلمهٔ عطا) این اصطلاح عمومی رابکاربرده درین جا نیز آورده است و آن اشاره بیولیست که هزینهٔ لشکریان درزمان جنك بود(جامکیه) و آنرا کارگزاران

یا برخی ازادارات مالیه مصر آنرا فراهم می کردند (ناظر الخاص، ناظر دیوان المفرد) . نفقه که اصطلاح رایج برای آنست در ۲۵ ربیع الاول ۸۰۳ ﻫ . ۱۳ نوامبر ۱٤۰۰ شروع شد بنابر مندرجات کتاب سلوك ورق ۱۲٤ : ۲ و نجوم الزاهره ج ٦ ص ٥٥ : ۲ هریك از ممالیك سلطان ۳٤۰۰ درهم دریافت کردند .

(٥) این اعلان می بایست در ۲۹ ربیع الاول سال ۸۰۳ ﻫ - ۱۷ نوامبر ۱٤۰۰ م. شده باشد . هنگام تصرف سیواس بدست تیمور (۱٥ محرم ۸۰۳ ﻫ - ۷ سپتامبر ۱٤۰۰ م) پیشوایان شامی حلب بخطر پی بردند و پی درپی بمردم قاهره اعلام خطر می کردند . اما این استعانت را درقاهره چندان جدی نگرفتند ودرمصر تهیه‌ای برای جنك با تیمور نکردند چنانکه ابن تغری بردی با لحن تلخی می نویسد :«بالا ترین هدف هریك (از امیران قاهره) این بود که پادشاهی قاهره رابدست آورند ودیگران راازمیدان بدر کنند.» (نجوم ج ٦ ص ٤٦ : ۱۲)

چون در ۲٥ محرم ۸۰۳ ﻫ - ۱۷ سپتامبر ۱٤۰۰ م. بقاهره خبر رسید که تیمور ملاطیه راگرفته وپیشروان لشکربانش بعین تاب رسیده اند سلطان فرج خلیفه و قضاة وامیران قاهره را بخود خواند و با ایشان گفتگو کرد چگونه از بازرگانان می توان پول برای بخش کردن بین لشکریان گرفت .

پس از گفتگوی دراز عزم کردند امیری را مخصوصاً بسوریه بفرستند تا ازخبری که رسیده بود جویا شود . کسی که مأمور این کار شد امیر اسن بغا بود که در ٥ سفر ۸۰۳ ﻫ - ۲٥ سپتامبر ۱٤۰۰ از قاهره رفت .

سلطان ومشاوران وی درقاهره هنوز ازخطری که متوجه حلب و

دمشق بود درست آگاه نبودند و ابن تغری بردی اوضاع را چنین نشان می‌دهد: «بی اعتنایی و بی‌قیدی نمایندهٔ کارهای قاهره بود و دلیل آن نبودن نیروی مرکزی وعقاید مختلفی بود که داشتند» (نجوم ج ٦ ص٤٧: ١٥).

تنها در ٢٤ صفر٨٠٣ ـ ١٤ اکتبر١٤٠٠ بود که گزارشی از نـایب حلب امیر تمرداش واز امیراسن بغا رسید که خبر نزدیك شدن تیمور بعین تاب را تأیید کرد. تنها پس از آن بود که فرج برای لشکرکشی بسوریه جداً تهیّه دید(نجوم ج٦ص٤٧ـ٤٨).

یك ماه دیگر هم سپری شد تا آنکه تصمیم قطعی برای فرستادن لشکر ازقاهره بگیرند. قاهره ازخطرحقیقی بدشواری آگاه بود. حتی هنگامی که خبر گرفتن حلب بدست تیمور(٢٥ ربیع الاول٨٠٣ هـ. ـ ١٣ نوامبر١٤٠٠م.) رسید نخست باور نکردنـد. اما پس از آنکه نمـایندهٔ مخصوص‌فرج بقاهره رسید وخبر گرفتن حلب‌را تأیید کرد. «دربرابربزرك ترین دشمن که سرزمین ها را گرفته و بحلب رسید، و کودکانرا کشته ... و مساجد را ویران کرده است ...» جهاد اعلان کردند. (نـجوم ج ٦ ص٥٥:٧).

بنا برگفتهٔ ابن خلدون «سلطان بلشکریانش فرمان داد بسوریه رهسپارشوند». بدینگونه سه ماه درتردید ومسامحه سلطان و امیران وی درقاهره گذشت این می رساند که شدت زد و خورد های مغول و مملوکان که چندماه کشیده بود اکنون باوج خود رسیده است.

(٦) وظیفه، درمدت اقامتش درمصر تا آن وقت ابن خلدون مشاغل بسیار داشته است. نخستین انتخاب رسمی او در مصر در زمان برقوق

تدریس او درمدرسهٔ قمحیه در قاهره در۷۸٦ هـ. ۱۳۸٤ م . بوده است . (کتاب العبرج۷ ص٤٥۲ : ۲٤منهل ورق ٤۹ آ :۱۹ سخاوی ج ٤ص۱٤۹: ٦ نیز رجوع کنید بمقریزی کتاب خطط ج۲ص۳٦٤،۳۷٤) . این مدرسه را صلاح الدین بنانهاده و مخصوص تدریس فقه مالکی بود. ابن‌خلدون بمدیری دروس انتخاب شده بود وچندین سال در ین مقام بود .

ابن‌خلدون نیز مدرس فقه‌مالکی درمسجدبرقوق‌بود که‌بنام‌ظاهریه‌در شارع بین القصرین .ود تا آنکه بحج برود(کتاب العبرج۷ ص٤٥۳:٤.) پس ازبازگشت ازمکه در۷۰۹ هـ . ۱۳۸۸ م. برقوق وی را بـه تدریس حدیث در مدرسهٔ صرغتمش که‌امیرسیف‌الدین‌صرغتمش تأسیس کرده و موقوفات بر آن مقرر کرده بود گماشت . (ابن‌الفرات ج۹ص۵۹:۱٦خطط ج۲ص٤۰۳).

پس ازکناره گیری ابن خلدون ازمدرسه صرغتمش ریاست‌خانقاه بیبرسیه که از مؤسسات بسیار مهم صوفیه بود باو سپرده شد واین مقامی بود که نه‌تنهابرحیثیت وی‌می‌افزود بلکه‌سود های فراوان برای‌وی‌داشت (تعریف نسخهٔ خطی آ ورق ٦۳ آ: ٤۷وب :۹).

وظیفه‌این جااشاره بمقامهای آموزگاری ومشاغل دیگر اونیست بلکه مقصود مقام قضای‌اوست . ابن‌خلدون دوبار بعنوان قاضی‌مالکیان قاهره هنگام‌اقامت درمصراشتغال‌داشته‌است. باراول در۱۹ جمادی‌الاخر ۷۸٦هـ . ـ۱۱ اوت۱۳۸٤ م. که‌برقوق اورا بدین سمت گماشت ولی‌بسبب مخالفتی که اصلاحات قضایی وی فراهم کرده بود ومخالفت دیگری که با اومیکردند ازین مقام برکنار گردید در ۷جمادی الاولی ۷۸۷ هـ .ـ ۱۷ ژوئن۱۳۸۵م . جزئیات‌این مطلب رادر عبرج۵ ص٤٥۲ـ ٤۵۵ و مقدمه

چاپ دوسلان ج۱ ص۷٤ـ۸۱ آمده است).

باردوم ابن‌خلدون رابمقام قاضی‌مالکی چهارده سال بعـد در ۱۵ رمضان ۸۰۱ هـ . ـ ۲۲ مه۱۳۹۹م. برگزیدند ولی‌سه ماه پس‌ازمرك برقوق یعنی در ۱۲ محرم ۸۰۳ هـ . : سپتامبر ۱٤۰۰ م . بار دیگـر او را خلع کردند (تعریف نسخهٔ خطی آ ورق۷۵ آ : ۲٤) بسبب همان زمینه‌چینی های سابق .

پس وی اززندگی اجتماعی کناره گرفت می‌گوید «من‌بسر گرمی های سابق خود بتدریس و مطالعه وتألیف کتاب برگشتم تاهنگام سفـر سلطان بسوریه برای اینکه تیمور را از قلمرو خود براند» (نسخهٔ خطی آ ورق ۷٦ آ : ۱۸) ، ابن خلدون بنابرین درین زمان هیچ کار رسمی و مقام اجتماعی‌نداشته‌است «ازشغل قضادور شده‌بود» (ابن‌حجر ورق۲۲۳ سخاوی‌ج ٤ص۱٤٦ : ۱۵) .

(۷) یشبك‌الشعبانی در زمان برقوق خـزانه دار وبـا دیگـری از امراء سمت‌مربی (لالا) پسرخردسال برقوق راهم داشت که پس‌از آن بـه نام سلطان فرج‌بتخت‌نشست (نجوم ج٦ ص۵ : ۱۰) یشبك یکی‌ازامیران مقتدر دربار شد وسرکردهٔ عده ای بودکه در برابر امـرای نـاراضی از سلطان سخت پشتیبانی می‌کردند . پس از فرو نشاندن یکی‌ازسرکشی‌ـ ها یشبك بمقام دواداری وکاتب نظامی و اجرائیات مصر در شعبان ۸۰۲ هـ . ـ آوریل۱٤۰۰ م. ارتقاءیافت(نجوم ج٦ص٤۰ : ۲۱) وی درجهٔ ششم را داشت ووظایف وی‌سبب شده بود باسلطان روابط نزدیك داشته باشد زیرا مأمور بود در اجرای اوامر سلطان سرپرستی کند . درلشکرکشی دمشق یشبك ازریدانیه در۲ ربیع‌الثانی ۸۰۱ هـ . ـ ۲۸ نوامبر ۱٤۰۰ م .

رهسپار شدوحال آنکه صاحب‌منصبان عالی رتبهٔ دیگر پیش ازوحرکت کرده بودند (العینی ورق ۳۹ آ: ۱۹،۱۵)رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹۷ . دربارهٔ شغل دوادار رجوع کنید به بیان ابن خلدون (مقدمه ج ۲ ص ۱۱،۲۵) .

(۸) دلیل ردکردن ابن خلدون را میتوان چنین حدس زدکه وی درین زمان درحدود هفتاد سال‌داشته است وسرگرم کارهای دقیق‌علمی بوده است و بهمین جهت علاقه نداشته است بسلطان به پیوندند . البته در آن هنگام نمیتوانست پیش بینی‌کندکه این سفر یکی از بالاترین آزمودگی‌های اورا درزندگی‌ماجراجویانهٔاوفراهم خواهدکرد .

(۹) اینکه یشبك اصرار داشت ابن خلدون بهمراهان سلطان به‌پیوندد توضیح آن دشوار است . چون ابن خلدون در آن‌موقع «خارج از خدمت» بود هیچ‌گونه اجباری برای رفتن با سلطان نداشت چون در آن‌زمان سلطان تنها سیزده سال داشت اصرار یشبك نیزباشکال میتواند ناشی ازدستورسلطان فرج باشد (سلوك ورق۲٤: ۲۸ میگوید : اکراه) چندان روشن نیست که‌ابن خلدون دوست‌شخصی یشبك بوده باشدچنان که‌با امیران‌دیگردوست‌بوده‌است. یشبك تنها ازنظر کاردانی‌و آزمودگی خواستار حضوراوبوده است .

(۱۰) درمصررسم‌بودکه‌قاضی‌القضاة مالکی، شافعی، حنبلی‌وحنفی در لشکرکشیها با سلطان مملوك همراه‌باشند . در مصراختیار کارهای مذهبی در دست قاضی القضاة هرمذهبی بودواین سنت از زمان سلطان بیبرس ازممالیك (۱۲٦۰-۱۲۷۷م.) برقرارشده بود. قاضی‌القضاة شافعی

رامقدم شمرده بودندزیراکه مذهب رسمی مصربود . قاضی‌القضاة شافعی از قضاة دیگربیشتر نفوذداشت سرپرستی ازایتام ووصایا وکارهای‌دیگر سپرده باوبود (رجوع کنید بمقدمه ج۳ ص۱ـ۱٤ وبرای جزئیات بیشتر رجوع کنید بکتاب ا . تیان تاریخ سازمان قضایی درکشورهای اسلام لیون ج۱،۱۹۳۸ ج۲،۱۹٤۳

E. Tyan, Histoire de l'organisation judiciaire en pays d'Islam (Lyon, I, 1938, II, 1934).

قاضی‌القضاة مالکی در آن زمان‌نورالدین علی‌بن خلال بود(نجوم ج ٦ص ۷ : ۹، ۱۵۲ : ۱ تعریف نسخهٔ خطـی آ ورق : ۷٦ آ ۱٤۰)قاضی القضاةحنفی‌جمال‌الدین‌یوسف‌الملطی‌بواسطهٔ‌بیماری‌به‌سوریه‌نرفت(سلوك ورق۳۲ آ۲۸ابن ایاس ص۳۲۸: ۱٤ میگویدهرچهار قاضی القضاة واز آن جمله ملطی‌رفته‌اند).

(۱۱) نیمهٔ ماه‌ولادت پیامبر (مولود النبی) ۱۵ربیع‌الاول ۸۰۳هـ . ۸ نوامبر ۱٤۰۰ م.میشود ولی‌ابن خلدون این اصطلاح‌رااینجا بطورمبهم بکاربرده (وشاید هم درجای دیگر) و مقصودش آغاز سالست‌نیز رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ٦٤در ذیل). در حقیقت سلطان ولشکریان وی و امرا و قضاة در۳ربیع‌الثانی ۸۰۳ هـ . ـ ۱۹ نوامبر ۱٤۰۰ م. از قـاهره رهسپار شده‌اند (سلوك‌ورق۲٤ آ : ۲٦نجوم ج ٦ص۵۵ :۱۵) و بریدانیه رفته‌اند نخستین منزلگاه عادی‌در حدود یك‌میل درشمال‌شهر بوده است که لشکریان‌درعزیمت بسوی جبهه‌در آنجافرود میآمدند . مقدمهٔ‌لشکر (الجالیش) درروز آدینهٔ ۸ ربیع‌الثانی ۸۰۳هـ ، ـ ۲٦ نوامبر ۱٤۰۰ م . ازریدانیه رفته است (سلوك ورق ۲۵ ب : ۵ نجوم ج ٦ ص ۵٦ : ۳) و

سلطان وقسمت اصلی لشکریان در ۱۰ ربیع الثانی ۸۰۳ ﻫ ، -۲۸ نوامبر ۱۴۰۰ م . درپی ایشان رهسپار شده‌اند (سلوك ورق۲۴ ب :۸).

(۱۲) در ۲۰ ربیع الثانی ۸۰۳ﻫ . - ۱۸دسامبر ۱۴۰۰ م . (سلوك ورق۲۴ ب: ۱٦نجوم ج ٦ص٥٦: ۹).

(۱۳) مقدمهٔ لشکر بار دیگردر ۲۴ ربیع الثانی - ۱۲دسامبر حرکت کرده است (سلوك ورق ۲۴ب : ۱۹ نجوم ج ٦ص٥۷ ومابعد) و فرج در۲٦ ربیع الثانی۸۰۳ ﻫ . - ۱۴دسامبر ۱۴۰۰ م . عازم شده است (سلوك ورق ۲۴ ب : ۱۹نجوم ج ٦ ص٥۸۲ : ۲ : ابن‌ایاس ج ۱ص۳۲۸: ۲۷، ۱٥ ربیع الثانی نادرستست).

(۱۴) شقحب‌منزلیست دروادی در کنار دریا نزدیك جادهٔ نظامی ازغزه بدمشق درحدود ۲۲ میل در جنوب پایتخت سوریه . آنجا میدان چندین جنك بوده است ومخصوصاًدریکی از آنها برقوق باردوم‌سلطان مصرشد در۷۹۲ ﻫ . - ۱۳۹۰ م . تاریخ نویسان دیگردر ذکر سفر فرج در سال ۸۰۳ ﻫ . - ۱۴۰۰ م . اشارتی بشقحب نکرده اند (در بارهٔ شقحب رجوع کنید بفهرست زترستئن بر کتاب ابن الفرات ج ۹ و نجوم ج ٦) .

(۱٥) این‌واقعه‌در پنجشنبهٔ ٦ جمادی‌الاولی ۸۰۳ﻫ .- ۲۳دسامبر ۱۴۰۰ م. بود. (العینی ورق۳۹ب : ۱۹ سلوك ورق ۲٥آ : ۳۱نجوم‌ج ٦ ص ٥۸ : ۴) بنابرگفته العینی فرج‌همراهان (رکاب) خودراکه اجمالا شامل کاتبان وکارگزاران ادارات دیگر بودند که از قاهره با او آمده بودند درقلعه جای‌داد (العینی ورق ۳۹آ : ۲۹) . در نجوم (درموضوع سابق‌الذکر) چنین آمده است‌که فرج چندان‌در قلعه‌ماند تابلشکرگاه

خودبازگشت (رجوع کنید بیادداشت ذیل) . ابن ایاس (ج ۱ص ۳۲۹ : ٤) چنین میگوید که چون‌وارد شد بقصرالابلق رفت که دربیـرون شهر درمشرق قلعه‌بود روز آدینه درشهر نمازخواند (در بارهٔ این‌قصر رجوع کنیدبیادداشت ۳۵در ذیل.)

ابن خلدون در دمشق بیگانه نبود این نخستین دیدار او ازین شهرنبود . تنهاهفت ماه‌پیش از آن(رجب ۸۰۲هـ . ــ مارس۱٤۰۰ م .)با سلطان فرج برای‌دنبال کردن تنم‌واتمش امرای سرکش‌سوری‌بآنجارفته بود. درین هنگام ابن‌خلدون با مقام قاضی‌القضاة از همراهان فرج بود (ابن‌ایاس ج ۱ ص ۳۱٦ : ۲۵، ۳۲۱ : ۲۷، ۳۲۳) .

فرج دردوم‌شعبان ۸۰۲ هـ . ــ ۲۹مارس ۱٤۰۰ م . بدمشق‌رسید . (نجوم‌ج ٦ص۱:۳۹) . در٤رمضان۸۰۲هـ . ــ ۲۹ آوریل۱٤۰۰م . از آنجا رفت (نجوم ج٦ص٤۱) . ابن خلدون صریحاً بدین‌نخستین سفر خود به دمشق اشاره‌کرده است و میگوید در نسخه‌های خطی کتابخانهای دمشق مطالعاتی کرده است(رجوع کنید بمقدمه‌ج۲ ص ۲۰۰ــ۲۰۱) .

نکتهٔ جالب اینست که درین موقع ابن خلدون از فرج اجازه خواسته است دربازگشت ازدمشق اماکن مقدسهٔ شهراورشلیم رازیارت کند، این‌اجازه باو داده‌شد . ابن خلدون می‌بایست پیش‌ازفرج ازدمشق رفته باشد زیرا دوباره در آخرین روزهای رمضان ۸۰۲هـ . ــ برابر با ۲۱ مه ۱٤۰۰ م . درشهر غزه بلشکرسلطان پیوسته است رجوع کنید به تعریف نسخهٔ خطی‌ورق(۱۷٦) .

اینکه ابن‌خلدون‌بزیارت اورشلیم‌رفته تاکنون مجهول مانده‌است تنها درین نسخهٔ کامل شرح حال وی کشف شده است برای وصفی که از

اورشليم و بيت‌اللحم و هبرون کرده‌است رجوع کنيد بتعريف نسخهٔ خطی آ ورق ٧٦: ٥-١٤ .

(١٦) تيمور در ٣ جمادی‌الاولی ٨٠٣ ﻫ . - ٣٠ دسامبر ١٤٠٠ م . از بعلبك رفته‌است (رجوع کنيد بشرف‌الدين ج ٣ ص ٣١٣) .

(١٧) عبارت ابن خلدون «ضرب خيامه و ابنياته» رايج نيست . شايد کلمهٔ ديگری پيش از «ابنياته» بايد گذاشت «ابنيا» نيز احتمال ميرود بنای موقتی بوده باشد .

ابن عربشاه (ج ٢ ص ٢٦ تاريخهای او درست نيست) ميگويد که لشکريان فرج درقبة يلبغا در «البيوت والمساکن» فرود آمدند . تيمور نيز هنگامی درجايی تا مدت زمانی درنك می کرد بناهايی برای خود و امرای عمدهٔ خود می‌ساخت چنانکه درمدت اقامت ٢٠ روزه اش درحما کرده‌است (شرف‌الدين ج ٣ ص ١٠٨) .

(١٨) قبة (که معنی ادبی آن گنبديست که محراب کوچکی دارد) يلبغا درحدود دوميلی ديوار جنوبی شهر بود درانتهای ميدان کنونی دمشق نزديك مسجدالقدم (مسجدی که پيامبر در آن قدم گذاشته‌است) يلبغا - اليحياوی در ٧٤٧ آنرا ساخته است و نام آنرا قبة‌النصر گذاشته‌است (نجوم ج ٥ ص ٢٦ : ٨؛ يك قبة‌النصر ديگری هم درجبل قاسيون بوده‌است) .

(١٩) مرکز ديده‌بانی تيمور بالای قبة يلبغا را ابن‌عربشاه (ج ٢ ص ٢٠: ٥) قبة سيار نوشته و شرف‌الدين (متن ج ٢ ص ٤١٣: ٩) نيز گفته‌است که تيمور پس از رفتن از بعلبك درپای تپه‌ای بنام قبة سيار لشکرگاه ساخت (شرف- الدين ج ٧ ص ٣١٦: قبهٔ سير) قبه‌سيار در نزديکی ربوه دردامنه تپه‌ای در حدود دوميلی مغرب قبة يلبغا جای دارد و منظرهٔ وسيعی نه‌تنها از دمشق

بلکه از سرزمینهای پهناور اطراف آن نیز در برابر آن واقعست تا حدود کوه هرمون (رجوع کنید بکتاب وولزینگر واتزینگر دمشق ج ۲ ص ۱۲۰
Wulzinger and Watzinger(DamascusII,120)f.

درهرحال تیمور بیش ازیکماه دراین تپه نماند فرج نیز بیش ازاین درقبة یلبغا نماند چنانکه پس ازین خواهد آمد فرج بشتاب رهسپار مصر شد در ۲۱ جمادی الاول ۸۰۳ هـ . ـ ۷ ژانویه ۱۴۰۱ م . دو هفته پس از آنکه در آنجا فرود آمده بود درین مدت تیمور لااقل دوبار لشکرگاه خود را بسوی جنوب تغییر داده است (شرف الدین ج ۳ ص ۳۱۷،۳۲۲) در ۱۵ جمادی ـ الاولی ۸۰۳ هـ . ـ اول ژانویه ۱۴۰۱ م . در قطنا در حدود دوازده میلی مغرب قبة یلبغا بوده است (سلوك ورق ۱۲۵ : ۱۴ نجوم ج ۶ ص ۵۹ : ۳) و در ۲۰ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ . ـ ٦ ژانویه ۱۴۰۱ م . در کسوه در ده میلی جنوب قبة یلبغا بوده است (العینی ورق ۴۰ آ : ۲۲) . دسته هایی از لشکریان وی در سراسر منطقه ای بودند که از داریه درچهار میلی مغرب قبة یلبغا تا دریاچهٔ حله درجنوب کوه هرمون امتداد دارد حتی؛ در حوران هم بودند (ابن عربشاه ج ۲ ص ۲٦ : ٦) .

(۲۰) جزئیات زد وخوردها وجنگهایی راکه درین دو هفته روی داد تاریخ نویسان تازی و شرف الدین آورده اند ولی تاریخهای آنها اندکی پریشانست حتی هنگامی که روزها را نیز معین کرده اند مخصوصاً در کتاب سلوك (و نقل از آن در کتاب نجوم) . این پریشانی ها در نتیجهٔ آنست که منابع مقریزی نامه هائیست که از لشکرگاه سلطان از دمشق بقاهره می فرستاده اند و برخی از تاریخهای او تاریخ وقایعست و برخی تاریخ رسیدن نامه ها و خبر بقاهره، گاهی درجاهای مختلف همان واقعه را ذکر کرده است (مثلا

قیاس کنید سلوک ورق ۲۵ آ: ۱۶ را باورق ۲۵ آ: ۲٤) شرحی که العینی داده مختصر است و تنها چند تاریخ دارد. شرف الدین جزئیات جهان گیری های تیمور را بسط بسیار داده اما تاریخی نیاورده است. منابع عربی بیشتر پیشرفت های مصریان را تأئید می کند.

برخی از زدوخوردهای جزئی چنانکه ابن خلدون می گوید درمیان صفوف نخستین او دو لشکر روی داده است مانند آنکه در بعداز ظهر نخستین روزی که فرج درقبة یلبغا در ۲۵ دسامبر لشکر گاه زد (سلوك ورق ۲۵ آ: ۲٦ و ۲۵ ب: ۱ نجوم ج ٦ ص ۵۸: ٦ شرف الدین ج ۳ ص ۳۱٦) هنگامی که بنابرمآخذ تازی در حدود صد تن از سواران مصری هزار تن از پیش آهنگان لشکر تیمور را تارومار کردند شرف الدین (ج ۳ ص ۳۱۳) می گوید که سواران مصری بهترین سواران درجهان بوده اند.

برخی ازجنگها درهر صورت موقتی بوده است مثلا جنگی که ظاهراً در ۱۵ جمادی الاولی ۸۰۳ ه. ـ اول ژانویه ۱٤۰۱ م. درگرفت (نه در ۸ جمادی الاولی. آنچنانکه در حاشیهٔ نجوم ج ۵ ص ۵۹: ۳-۱۰ آمده است) پس از آنکه میسرهٔ لشکر مصر فرار کرد میمنهٔ آنها یورش قوی را که تیمور خود فرمانده آن بود می کوشیدند داخل شهر شوند، دفع کرد.

آخرین جنگ سختی که مصریان در آن دست اندر کار بودند در ۱۹ جمادی الاولی ۸۰۳ ه. ـ ۵ ژانویه ۱٤۰۱ م. رخ داد. بنابر گفته العینی (ورق ٤۰ آ: ۱۹) تیمور لشکر گاه خود را رها کرد و بسوی شقحب بجنوب رفت ولشکریان خود را در پشت کوه کسوه (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹) پراکنده کرد، مصریان پنداشتند که منهزم شده اند و برخی از امرا در پی ایشان رفتند تا بردنبالهٔ لشکر تیمور بتازند ولی گروه گروه از پشت کمین -

گاه ها بیرون آمدند ومصریان پس از آنکه مقاومتی کردند بپراکندگی بشهر گریختند. تیمور کشتار کنان وتاراج کنان درپی ایشان می تاخت. شرف الدین (ج۳ ص۳۲۲) در شرح این هزیمت ذکری ازین کمین کردن ندارد ومی گوید: «تیمور بجنوب بسوی غوطه رفت تا اسبان لشکر خود را بچرا وادارد ومصریان بگمان آنکه وی می گریزد بدنبالهٔ لشکرش تاختند تیمور خود دستور داد که باز گردند.» این دنبال کردن بنا بر گفته العینی پیش از آن بوده است که تیمور بقیهٔ یلبغا برسد ودر کسوه فرود آید.

(۲۱) باوجود این هزیمت برخی از اسیران مصری وقسمت اعظم لشکریان مصر هنوز درقبهٔ یلبغا باقی بودند وبشکست قطعی تیمور اطمینان داشتند. درحقیقت در آن دوهفته پیش کاملا روشن شده بود که برخی از همراهان تیمور از لشکر کشی طولانی خسته شده وپیش از رهسپار شدن بسوی دمشق شکایت کرده بودند (رجوع کنید بشرف الدین ج۳ ص ۳۰۸) واینك بمصریان تسلیم شده وخستگی خود را باطلاع ایشان رساندند (سلوك ورق۲۵ آ:۲٦). پسر زادهٔ تیمور (نه برادر زاده اش چنانکه ابن ـ عربشاه گفته است ج۲ ص۴۰) سلطان حسین باچند تن اززیردستانش ظاهراً بفرج تسلیم شده اند در ۱۳ جمادی الاولی ۸۰۳ـ۳۰ دسامبر ۱۴۰۰ (سلوك ورق ۲۵ ب: ۳ والعینی ورقهای ۳۹ب: ۳۱ و۴۰ آ: ۱ ابن ایاس ج ۱ ص۳۲۹: ۲۵ ومخصوصا شرف الدین ج۳ ص ۳۱٦) بنابر گفتهٔ شرف الدین (ج۳ ص۳۲٦: ۲) سلطان حسین هنگام هزیمت لشکریان سوریه دره ژانویه (رجوع کنید ببالا) فرمانده میسرهٔ آنها بودو گرفتار شد.

وانگهی تیمور شخصا چندین بار پیشنهاد صلح کرد تا سوریه را ترك کند واسیران سوری را رها کند بشرط آنکه اطلمش یکی از امرای

وی‌راکه در حلب اسیر کرده بودند آزاد کنند (ساوك ورق۲۶ آ: ۲و۵ نجوم ج٦ص ۵۹ : ۱ العینی‌ورق ۳۹ب : ۲۷ ابن‌ایاس ج ۱ص۳۲۹: ۲۹) این پیشنهاد راشرف‌الدین (ج۳ص ۳۱۸: ۷ـ ۳۲۰ :۳۰) تایید کرده و آن را باتقاضای سکه زدن وخطبه خواندن روز های جمعه بنام تیمور توأم کرده است .

ازمتن برخی ازعبارات ظاهراً میتوان چنین‌استنباط کرد که چنین پیشنهادی در۱۸یا۱۹جمادی الاولی ۸۰۳هـ ـ ۳ یا ٤ ژانویه ۱٤۰۱ م . رسیده باشد (گرچه‌این تاریخ قطعی‌نیست‌چنانکه‌پس‌ازین خواهد آمد)، وبرخی ازامرای مصری بپذیرفتن آن‌تاکید کرده اند نه‌چنانکه ابن‌تغری بردی می گوید (ج٦ص۵۹:۱٤)که بواسطهٔ ضعف‌قوای نظامی بوده‌است . درحقیقت سرنوشت دمشق راعوامل دیگری‌می‌بایست‌تعیین کند.

(۲۲)گزارش این‌طغیان دسیسه کاران که می‌خواستند کسی را بنام شیخ سیف‌الدین‌لاجین راسلطان‌قاهره کنند (رجوع کنیدبنجوم‌ج ٦ص۶۰: ۱ و ج ٦ص ۱۵۵:۳) ظاهراً درروزپنجشنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۸۰۳هـ . ـ ٦ژانویه ۱٤۰۱ م . ـ بامرای مصری رسیده است در فردای آنروز زد و خوردی که دربالا بدان اشاره رفت دربامداد این‌روزپنجشنبه دو لشکر دربرابریکدیگر بجنك‌صف آرائی کردند.ظاهراً درجنوب قبةیلبغا (رجوع کنید ببالا یادداشت‌شمارهٔ ۲۰) . نوروزالحافظی (راس نوبه،دارای مقام پنجم)فرماندهی میمنهٔ‌لشکرمصرراداشت یشبك‌الدوادار فرماندهی‌میسره را وسلطان‌فرج درقلب لشکر بود(العینی‌ورق۱٤۰:۲٤) .

لشکرتیمور درهفتاد رده جاگرفته بود ، بنابر گفتهٔ‌العینی ـ بنا به گفتهٔ شرف‌الدین(ج۳ص۳۲۷) سه‌چهارفرسنك‌پهنا داشت ویك‌ردیف فیل

دربرابر آن بود . پس ازروبرو شدن در میسره و میمنه که تا پایان روز دوام‌داشت پریشانی‌بسیار درمیان لشکرمصر افتاد . خبرهائی که دربارهٔ راهی که‌بایدپیش گیرند سبب گفتگودرمیان امراشد (العینی‌ورق ٤٠ ب: ۱،بسنجید بانجوم ج٦ص٦٠:۱) شرف‌الدین(ج۳ص۳۲۸) مدعی است که درست‌ترین جزئیات را دربارهٔ این گفتگو آورده است و از نورالحافظی ویشبك بادیگران نام می‌برد .

ابن‌خلدون‌جایی‌دربارهٔاینکه تیمورپی‌برده بود چنین گفتگوبی در میان امرا درروزپنجشنبه درگرفته است‌مطالبی آورده است . تیمور دید امرایی که باهم گرد آمده بودندحتی‌هنگامی که تیموربسوی ایشان رفت پیش نیامدند وهیچ گونه اهمیتی باو ندادند . سپس درك کرد که نزدیك بفرارند پس بلشکرگاه خود بازگشت وشب را در آنجا گذراند (منهل ورقهای ۱٥۲ آ: ۱۸و۱٥۲ب: ۱۰ نیزرجوع کنید به یادداشت شماره۲۳٥ درذیل) .

تاریخ ناپدیدشدن امیران دسیسه کار درسلوك‌چنین آمده‌است‌ورق ۲٦ آ: ٥ ودرنجوم ج ٦ ص٥۹:۱۸،۱۲ جمادی‌الاولی۸۰۳ ه : ۲۰دسامبر ۱٤۰۰ واین یك هفته بیش از آنست‌که فرج از آن آگاه شود ظاهراً این تاریخ‌می‌بایست۱۹جمادی‌الاولی‌باشدزیراسلطان درشب۲۱جمادی‌الاولی ۸۰۳یعنی‌شب‌بین٦و۷ ژانویه۱٤۰۱ از قبهٔ‌یلبغا رفت ودرغزه‌بفراریان‌خود برخورد . یشبك ازکسانی‌بودکه سلطان را بمصربرگرداند (العینی‌ورق ٤۳ب: ۳ شرف‌الدین ج۳ص۳۲۸) وپس‌ازبازگشت وی و نوروزالحافظی بایك‌دیگر به ادارهٔ همه‌کارهای دیوانی گماشته‌شدند (۱۳ جمادی الاخر ۸۰۳ ه . ـ ۲۹ ژانویه ۱٤۰۱ نجوم ج ٥ ص۷۰:۳) مقامی که برترازهمهٔ

سلسله مراتب عمال دولت بود .

(۲۳) صالحیه در شمال و شمال غربی دمشق جای دارد در حدود یك میل و نیم از قلعه در پای کوه قاسیون معبر اصلی قاسیون بطرف شمال غربی بدمر منتهی می شود که در پنج یا شش میلی شهر است . لشکریان فرج از آن معبر گذشتند (که معروف است بقصبة امر، سلوك ورق ۲٦ آ:۱۰ نجوم ج ٦ ص ٦۰:۱۵) از امر راهی یا کوره راهی از مغرب به میثلون (میسلون) می رود که دره یا دوازده میلی مغرب دمر است و بگفته ابن عربشاه ج ۲ ص ۷۲:۷) قاضی صدرالدین المناوی را کسان تیمور در آنجا گرفتار کردند (مقایسه کنید. نجوم ج ٦ ص ٦۱:۹) اگرچه ابن خلدون اسیر شدن وی را از شقحب میداند و ابن ایاس (ج اول ص ۳٤:٥) در خود دمشق گفته است (رجوع کنید به یادداشت شمارهٔ ۸۱ در ذیل) .

از میثلون راهی بود که از شمال به بعلبك می رفت . این نکته گفتهٔ العینی (ورق ٤۰ ب:٤) را تأئید می کند که لشکر راه بعلبك را در پیش گرفت .

(۲٤) گفتهٔ مختصر ابن خلدون که لشکریان فرج پس از گذشتن از کوهستان راه بکناره را بغزه در پیش گرفت حاجت بتوضیح دارد ، بوسیلهٔ شرحی که از سفر خود بقاهره می دهد .

لشکریان فرج از دمر بسوی غرب رهسپار شدند گرد انتهای شمالی کوه هرمون (جبل الثلج) گردیدند سپس از طرف مغرب کوه مایل بجنوب شدند . العینی (ورق ٤۰ ب :٥) می گوید ایشان از بالای آن (من فوق) گذشتند ،ابن عربشاه (ج ۲ ص ٤٥:٤) بیان صریح تری دارد که از راه وادی تیم (وادی تیم اله) که در مغرب کوه هرمون بـر سر راه دمشق بصفدست

رفتند . برای این قسمت یعنی ازدمر کتاب سلوك (ورق۲٦ آ:۱۰) عبارت «از راه ساحل » (من جهة الساحل) رادارد ظاهراً برای امتیاز ازراه معمولی دمشق بغزه است که ازراه کوه بجنوب می رود (که در آن زمان لشکرگاه تیمور بود) پیش از آنکه کوههای اردن رادرجنوب قطع کند .

از کوه هرمون بگفتهٔ العینی (ورق٤٠ب:۲٥) گروهی راه عکاراپیش گرفت راهی که بارها درمیان راههای مختلفی که امرادر فرار از دمشق وحلب پیش گرفته اند .

هیچ راه دیگری برای عکا برتاریخ نویسان عرب معلوم نبوده است.

شاید منظورالعینی راهی بوده باشد که بعکا می رفته یا راهی که از آنجا میتوان بعکا رسید ولازم نیست فرج بآن بندرگاه رفته باشد .مقریزی (ساوك ورق ۲٦ آ:۱۰) می گوید که آن گروه ازصفد گذشت ونایب آنجا را احضار کرد ووی را باخود بغزه برد .نجوم(ج٦ص٦٠:۱۷) درحقیقت راه لشکررا بصفدمنتهی کرده است .

این پریشانی ظاهری دربارهٔ این قسمت ازراهی که لشکر فرج در پیش گرفته است،این ایاس را(ج۱ص۳۳۰ :۹)وادار کرده است بطرز ناروایی بنویسد،که ازدمر (درمتن خوانده میشود «قدمر») پائین آمـده وبساحل دریای روم واز آنجا بصفدرفته اند» (نزالواعلی ساحل البحرالمالح) .همین سبب شده است که ابن ایاس تصور کند صفدبندرساحلی بوده است وپس از این خواهد آمد (یادداشت شمارهٔ۸۹ و۱۹۰) که ابن خلدون نیز همین خلط مبحث رارو داشته است.

(۲٥) «مردان» اینجا قسمت اعظم لشکر فرج مقصودست که درقبهٔ یلبغا فرود آمده بودندشامل برخی از امرایی بود که مستقیماً باوی بصالحیه

آمده بودند یا کسانی که ازلشکریان سوریه‌بودند ویا کسانی که‌ازداخل شهر آمده بودند. ابن‌عربشاه(ج۲ص۴۸: ۱۷) میگوید کهٔ هیچ کس‌درقبهٔ یلبغاباقی نماند .

(۲٦) احتمال می‌رود اگر کسی ازفراریان مصری‌باقی مانده بوده باشد بیشترشان ازراه‌شقحب رفته‌باشند زیرالشکریان تیمور درکسوه (که‌در راه شقحب است) فرود آمده بودند وهمهٔ‌منطقه جنوبی قبة یلبغا که روز بعد تیمور کاملا آنرا گرفت دردست داشته‌اند . فرار مصریان که برای کوشش رسیدن بفرج بودبطرف غرب (نه‌جنوب)بوده‌است. جزئیات آنراالعینی‌ذکر کرده است(ورق۴۰ب : ٤سلوك‌ورق۲۷ب:۱۲نجوم‌ج٦ص ٦۱ : ۱٤ ابن‌ایاس‌ج ۱ص۳۳٥ :۲۲.)

(۲۷) پس‌از فرارفرج وامرای‌وی دمشق‌بی فرماندهٔ نظامی باقی مانده بود تغری‌بردی نایب آنجا (پدرمورخ) با دیگران رفته‌بود (نجوم ٦ص٦۱ :۲۱،مقایسه کنید باسلوك ورق۲٦آ:۱٦) تنهاچهار امیر کوچك تر(ازده‌امیر) باقی‌مانده بودند (العینی‌ورق۴۰ب:۷) . دفاع‌از شهر به‌عهدهٔ اهالی آن بود که دروازه هارابامداد روزبعد از فرار بستند درروز جمعه ۲۱جمادی‌الاولی ۸۰۳ه . ـ ۷ژانویه ۱٤۰۱م . حتی‌بیرون رفتند ودشمن رادور کردند (العینی ورق ٤۱آ: ۳۰ سلوك ورق ۲٦ آنجوم ج٦ص ٦۱ : ۱۹ ابن‌ایاس ج ۱ص٦۳۱: ٥) . برای‌راهنمایی ومشورت شهر تنها به قضاة متکی بود و ظاهراً آزمودگی ابن‌خلدون در کار ها بر ایشان معلوم بود .

نقش اصلی‌ابن‌خلدون درکشمکش میان ممالیك و مغولان ازین جا آغاز میشود ومی‌بینیم که دوباره درمیان صحنه‌های سیاسی و رسمی

وارد شده که نقش خود را سابقاً بازبردستی درحوادث گذشته در شمال افریقا واسپانیا ومصر بعهده داشته است .

شرح مختصری که ابن خلدون از وقایع سریعی کـه پیش از تسلیم دمشق رخ داده است آورده است ظاهراً تنها بمنظور تهیه دورنما و چهار دیواری است برای ملاقات وی باتیمور کـه اینك بشرح آن رسیده است . جزئیات زمان ومکان بااومربوط نبوده است شاید پس از آنکه بیرون دیوار های شهر رفته است از آنها باخبر شده باشد .

(۲۸) مدرسهٔ عادلیه درشمال مسجدامویان است که آن در قسمت شمال غربی شهر درفاصله ۶۵۰ قدم ازقلعه است. برای جزئیات دربارهٔ مدرسهٔ عادلیه رجوع کنید بمقالهٔ ه . سوور بعنوان وصف دمشق درمجله آسیایی ۱۸۹۴ ص ۴۲۳:۴۲۴

H·Sauvaire, Description de Damas, Jour· Ariatipuə, 1894·

و کتاب وولزینگر و واتزینگر بعنوان دمشق ج۲ ص۶۱

Wulzinger and Watzinger Damascus, II, 61

و کتاب طلس، مساجددمشق ص۲۴۸

Tolass, Les mesquées de Damas·

ابن خلدون ظاهراً در آنجا منزل کرده است ودر ۶ جمادی الاولی ۸۰۳ ه . : ۲۳دسامبر ۱۴۰۰ م . هنگامی که با سلطان بشهر رفته بآنجا وارد شده است پیش از آنکه بقبة یلبغا برود . معلوم نیست ابن خلدون در نخستین سفر خود بدمشق هم در آنجا اقامت کرده باشد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵ پیش ازین) .

ابن عربشاه (ج۲ص ۸۵: ۲٦) نام هشت قاضی را میبرد که درین هنگام در عادلیه گرد آمده بودند و می گوید که ایشان ابن‌خلدون را «مامور کارهای‌خود کردند »(درباره‌این‌سوء تفاهم واغتشاش رجوع کنید بیادداشت های شمارهٔ۴۱و۴۸ درذیل).

مقالهٔ کوچکی بقلم‌عبدالقادر المغربی‌در بارهٔ‌شرح«اقامت‌ابن خلدون درمسجد عادلیه » (صحایف ۴۲-۷۴) دردستست که بیشتر جنبه داستان پردازی دارد و بوقایع تاریخی کمتراهمیت داده است. نیز رجوع کنیدبه مجلهٔ شعبهٔ زبانهای شرقی برلن۱۹۲۹ ص۲۲۲-۲۲۳.

Mitt· der Seminars für orientalische Sprachen
Berlin, **1929**· pp· **222–253**

(۲۹) این ترتیبات در پاسخ پیشنهادی بود از جانب تیمور که دو نماینده آمدند و از پای دیوارها فریاد بر آوردند « امیر خواستار صلح است» پس مردهشیاری رابفرستید که باوی گفتگو کند .» (سلوك ورق ۲٦ آ: ۲۵ نجوم ج ٦ص٦۳ : ۲۰) . بنابر گفتهٔ ابن‌ایاس (ج ۱ص۳۳۱:۱۹) تیمور دریکشنبه۲۳جمادی‌الاولی ۸۰۳ ه . ـ ۹ ژانویه۱۴۰۱م . نماینده را فرستاد وتقاضا کرد که کسی را برای گفتگوی صلح‌بفرستند .

(۳۰) نایب قلعه‌های شهرهای عمدهٔ سوریه مانند حلب‌و دمشق و کرك راسلطان خود درقاهره مستقیماً بر می گزید و ایشان از نایب و افسران دیگر شهر مستقل و تنها در برابر سلطان قاهره مسئول بودند (رجوع کنید بکتاب‌سوریه تألیف گود فروادومومبین فهرست ج۳بعنوان نائب‌القلعه

(Gaudefroy–Demombynes– La Syrie, Index III.·

نایب‌قلعهٔ دمشق در آن هنگام یزدارنام داشت بنا بر گفته العینی

(ورق ٤۱ ب: ۱٤ درمتن اعراب گذاشته است) : ابن عربشاه (ج ۲ ص ۷٦: ۱۱) اورا «ازدر» می‌نامد، شرف‌الدین (ج۳ ص۳۳۵،۳۳۸) «یزدار» بمعنی قلعه‌دار آورده است (کوتوال، رجوع کنید بمتن فارسی ج ۲ ص ۳۳۰). منظور ابن‌خلدون اینست که یزدار باتقاضای‌صلح تیمور مخالفت کرد. در هرحال قضاة امیدوار بودند که از دروازهٔ نصر از شهر بیرون روند ولی چون این دروازه درست درزیر قلعه بودنایب قلعه می توانست مانع‌شود از آن بیرون‌روند.

(۳۱) ابراهیم‌بن شمس‌الدین محمدبن‌مفلح‌الحنبلی‌الدمشقی(متوفی درآخرشعبان۸۰۳هـ - آوریل۱٤۰۱م.) معمولا تقی‌الدین(نجوم‌ج٦ص٦۲: ۱۸ ، ۱۵۳:٦) لقب داشته است نه برهان الدین آن چنانکه ابن خلدون این‌جا و درجاهای دیگر گفته است. برای تحصیلات و خاصیت اورجوع کنیدبشرح تحسین آمیزی‌که درسخاوی ج ۱ص۱٦۷ -۱٦۸ آمده است . مأموریت اورا نزدتیمور سخاوی (کتاب سابق‌الذکر) قیاس‌کرده است با مأموریت ابن‌تیمیه دریك‌قرن پیش نزدغازان خان دردمشق،ابن‌ایاس (ج ۱ص۳۳۱: ۲۲) می گوید که اورا انتخاب کرده بودند« برای آنکه‌ترکی‌و فارسی می دانست » رجوع کنید به اشاراتی که در یاد داشت بعد به او خواهد شد .

(۳۲) نخستین ملاقات ابن مفلح باتیمور درروزجمعه ۲۱ جمادی- الاولی۸۰۳ هـ- ۷ ژانویه ۱٤۰۱م . بوده است «صوفی درویشان » درمتن تنها«الفقرا» آمده‌است که معنی تحت‌اللفظ آن «تنگدستان» است، بـرای آگاهی‌ازفقرا وصوفیه ومراسم آنها رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلامی

در کلمهٔ فقیر و تعبیرات آن، نجوم ج٦ ص٣٥٥: ٧-١٠ ابن الفرات ج٩ فهرست در کلمه «فقرا» .

برای معنی کلمهٔ زاویه، عبادتگاه، دیر، مسافرخانه های درویشان رجوع کنید بنجوم ج ٦ ص١٨:٣٩٥، «صوفیان ومشایخ خانقاه‌ها» (مشایخ الزوایا) دایرة المعارف اسلامی در ذیل کلمهٔ «زاویه» مسافرخانه های بزرك صوفیان بنام «خانقاه» (بسکون نون یا فتح آن) معروف بوده است دراین باره رجوع کنید بکتاب سوریهٔ گود فروا د وموبین ضمیمهٔ ٧٩ یادداشت شمارهٔ ١ وغیره .

درمتن ابن خلدون انتظار میرود نام خانقاه مخصوصی برده شده باشد پس احتمال می رود چند کلمه ازمتن افتاده باشد ودر نسخهٔ آ ازکتاب تعریف ورق ١٨:١٧٩ جای آنها سفیدمانده است . خانقاه مهم صوفیه در دمشق یکی صلاحیه بوده که آنرا سمیساطیه یاشمبساطیه هم می گفتند (صبح ج ١٢ ص١٠١ و کتاب گودفروادوموبین ص١٦٣- کتاب تالاس ص٢٢٦) بنام مؤسس آن علی بن محمد السمیساطی .

این نکته بانسان تلقین میکند که لااقل درمیان جاسوسان و خبر-گزاران که تیمور در شهرهای مختلف داشته است «یکی از صوفیه سمیساطیه» بوده است وتیمور شخصاً درمیان فقرای سمیساطیه یك بار دیده شده است » (ابن عربشاه ج ٢ ص٨٠٤ ، ٨: ١٢:٨١٠) برای جاسوسان دردمشق رجوع شود بکتاب تیمور تألیف ب . دومیگنانلی ص ١٣٤-١٤١) .

این که ابن مفلح صوفیان را همراه خود برده است میرساند که قاضی شاید تصور کرده باشد تیمور اورا بخوشروئی خواهد پذیرفت . قرینهٔ دیگر اینست که شرف الدین (ج ٣ ص ٣١٤-٣١٥) و نظام الدین شامی (چاپ تاور

ص۲۳۰) آگاهی میدهند که فرج در نقشه‌ای که برای کشتن تیمور کشیده بود سه نماینده را بجامهٔ فقرا در آورده ایشان را باردوی تیمور فرستاد تاهنگامی که در سرا پردهٔ خود مشغول نماز گذاردن بود بکشند ولی جاسوسان دستگیر شدند و بهلاکت رسیدند . این که تیمور دوستدار ادبیان ودرویشان بود کاملامسلم است .

(۳۳) درمتن «آنها»(هم) آمده است که جمع مذکر باشد نه تثنیه . اگر آنرا مبهم آورده‌اند یااینکه میخواهد برساند که با ابن‌مفلح آن شیخ صوفی کسان دیگری هم بوده‌اند روشن نیست . در کتاب ابن ایاس ج۱ص ۲۳:۳۳۱ چنین خوانده می‌شود :

«و بااوپنج تن ازاعیان دمشق بودند» ومی گوید که ابن مفلح تنها مدت کوتاهی (ساعة) باتیمور بود .

(۳٤) ابن تغزی بردی (نجوم ج٦ص٦٢: ۲۰و٦۳: ۳ رجوع کنید بسلوك ورق ۲۸:۱۲٦ ابن ایاس ج۱ص۳۳۱: ۲٦) آورده است که تیمور برای گمراه کردن ابن مفلح درمورد قصدوی چنین گفت : اگر برای آن نبود که سفرای وی پیش از آن بدست سودون کشته شده بودند، اوهرگز بسوریه نمی‌-آمد ولی اینك سودون امیر اوست و تنها چیزی که برای بازگشت خود می‌خواهد پیش کش‌های معمولیست که در تسلیم شهر داده می‌شود (چنانکه پس ازین خواهد آمد) . ظاهراً بگفتهٔ ابن خلدون اعیان و قضاة می‌بایستی بیایند و درشرایط تسلیم گفتگو کنند .

(۳٥) چون درهمهٔ دروازه‌های شهر بدست امراو نوابی که در شهر بودند بسته شده بود (نجوم ج٦ص٦۱: ۲۱) ونایب قلعه نیز بیرون رفتن از دروازهٔ نصر را ردکرده بود ابن‌مفلح را ازدیوار پائین فرستادند (سلوك ورق

۲۷:۱۲٦ نجوم ج٦ص٦۲:۱۷و٦۳:۲۰). تنها ابن ایاس (ج۱ص۳۳۱:۲۲ و ۷:۳۳۲) از بکار بردن طناب (سریاق ، سریاقات) بعنوان وسیلهٔ پائین آمدن سخن میراند . (رجوع شود بکتاب دوزی) .

ظاهراً لشکرگاه تیمور درقبةالیلبغا بود که بگفتهٔ ابن عربشاه (ج۲ ص۲ ٥:۲ و ص٤۸ بعداز آن) تیمور پس ازعزیمت فرج به آنجا رفت . شرف الدین(ج۳ص۳۳۲) ممکنست بهمین مکان اشاره کرده باشد هنگامی که میگوید سرداران و لشکریان تیمور در«حومه» مستقر شدند ومقداری کثیر لوازم واسلحه واشیاء وهر نوع کالای دیگر در آنجا یافتند . و تاریخ آنرا درهرحال دوروز بعد معین کرده است (در۲۳ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ ـ ۹ ژانویه ۱٤۰۱ م)

اینکه مرکز لشکرگاه تیمور در قبةالیلبغا باقی مانده بود بگفتهٔ ابن عربشاه تعیین میشود که سودون (سیدی سودون) نایب دمشق بحلب رفته بود ودر آنجا اسیر شد وسپس در قبةالیلبغا در اسارت مرد . شرف ـ الدین (ج۳ ۱٦۳) می گوید که سودون را در روزی کشتند که صبح آن سلطان حسین بمردم سوریه پناه برد (رجوع کنید بسلوک ورق ۲٥ب.۲ که در آنجا تاریخ ۱۳ جمادی اولی ۸۰۳ هـ ـ ۳۰ دسامبر ۱٤۰٥م . نوشته شده است) اما ظاهرا هنگام نخستین ملاقات ابن مفلح باتیمور سودون هنوز زنده بوده است بنابر گفتهٔ نجوم(ج٦ص٦۳:۱)همچنین رجوع کنید به نجوم ج٦ص ۲۱:۱٤۹ درجائی که مرگ سودون را بتاریخ آخر رجب ۸۰۳ هـ . مارس ۱٤۰۱م. آورده است .

اگرچه مرکز لشکرگاه تیمور ظاهراً درقبةالیلبغا باقی مانده بود ولی این مانع از آن نیست که وی شخصاً درقصر الابلق منزل کرده باشد .

شرف‌الدین(ج۳ص۳۳۲) خاطرنشان کرده است که تیمور ظاهـراً در ۲۳ جمادی‌الاولی۸۰۳هـ- ۹ژانویهٔ ۱۴۰۱ م . درابلق‌فرود آمده‌بودو(درج۳ ص۳۳۳) سپس‌بلشکرگاه خود بازگشته بود.اندکی‌بعدمی گوید (ج۳ص ۳٤۰)که پس‌ازتسلیم‌قلعه(رجوع کنید به‌پس ازین) تیمور «ازابلق‌رفت که درخانهٔ بتخاص اقامت کند ودستورویران کردن ابلق‌راداد) .

وهنگامی که تیمور سرانجام ازدمشق رفت لشکرگاه خود را از قبیبات برداشت که جایگاهیست درمشرق‌دیوارهای شهر ودرجنوب ابلق واین‌نشان‌میدهد که آنجاازقبة‌الیلبغابشهرنزدیك‌تربوده‌است . ابن‌خلدون خودگفته است که یك‌باروی تیموررا درابلق دیده است (بیادداشت۱۵۰ درذیل‌رجوع کنید) . احتمال می‌رود که پس‌ازنخستین‌ملاقات ابن‌خلدون با تیمورلازم نبوده است که همیشه درلشکرگاه وی‌بماندولی ازشهرخود بوی بآسانی‌دسترس داشته است .

(۳٦) درنسخهٔ خطی چنین آمده است : «ما صحبهم من التقدمه» هیچ‌دراینجا معنی‌ندارد و«صحبتهم» خوانده شده است‌بمعنی «درمصاحبت ایشان» ابن‌خلدون همین‌خطدوم را درکتاب‌العبرج۷ص٤٥٦:۲نیز آورده است . کلمهٔ«تقدمه» بمعنی‌پیشکش که تیموردرنخستین ملاقات با ابن- مفلح‌خواستارشده است(رجوع کنیدبسابق) به«طقزات» معروفست(سلوك ورق۱٦ب:ە،نجوم‌ج٦ص٦۳ : ۳ ، «تقدمه من‌الطقزات» نوشته شده است که‌بمعنی«نه‌ها» است ومعمولا شامل‌نه قسم‌مواد خوراکی وآشامیدنی و لباس وجانوران وغیره است . تیمور درآن روزشنبه (۲۲جمادی‌الاولی ۸۰۳هـ-۸ژانویه۱٤۰۱م.) نمایندگانی فرستاد واین‌پیشکش‌های‌معهوددرا خواستارشد(سلوك‌ورق۲٦ب :۲، نجوم ج٦ص٦۳:۱۳) وابن‌مفلح درگرد

آوردن آنها شتاب کرد (نجوم ج٦ ص٦٣: ١٤).

(٣٧) این دومین ملاقات ابن‌مفلح با تیمور در روز شنبه ٢٢ جمادی‌الاولی ٨٠٣هـ - ٨ ژانویه ١٤٠٢م. روی‌داد و ابن‌مفلح در بامداد شنبه ٢٣- جمادی‌الاولی ٨٠٣هـ - ٩ ژانویه ١٤٠١م. بشهر بازگشت (سلوك ورق ٢٦ آ و بعد؛ نخوم ج ٦ ص٦٣: ٢١-٤٦: ١ اگرچه این ایاس (ج ا ص ٣٣٢، ٣٠٨) این ملاقات را روز دوشنبهٔ ٢٤ جمادی‌الاولی ٨٠٣هـ - ١٠ ژانویه ١٤٠١م. نوشته است و بازگشت را در روز سه‌شنبه.

کسانی که درین ملاقات دوم با ابن مفلح همراه بوده‌اند قضاة و فقها و اعیان و بازرگان بوده‌اند (سلوك ورق ٢٦ب: ٤ نجوم ج٦ ص٦٣: ١٤، شرف‌الدین ج٣ ص٣٣٢ می‌گوید اشراف و قضاة و ائمه و دانشمندان و دیگران. ابن ایاس ج١ ص٣٣٢: ٦ از دانشمندان وقضاة ومشایخ سخن میراند).

ایشان نخست بدروازهٔ قصر رفتند (سلوك ورق ٢٦ب: ١٥؛ نجوم ج٦ ص٦٣: ١٦) ولی‌چون روز پیش از آن نایب قلعه اجازهٔ باز کردن دروازه را رد کرده بود؛ ایشان ناچار از قسمت دیگری از دیوار بالا رفتند که خود و پیشکشی‌ها را پائین بیاورند. (سلوك ورق ٢٦ب: ٧ نجوم ج٦ ص٦٣: ١٩ ابن ایاس ج١ ص٣٣٣: ٧) شرف‌الدین (ج٣ ص٣٣٣) اشتباهاً می‌گوید که ایشان دروازه‌ها را گشودند تا پیشکش‌ها را بیرون ببرند.

(٣٨) مقصود از کلمهٔ «امان‌نامه» کلمهٔ «رقاع» (جمع رقعه) است بمعنی «پاره» در سلوك (ورق ٢٦ب: ١٠ رجوع کنید بنجوم ج ٦ ص ٤٦: ٤) «ورقه» بمعنی کاغذ آمده است در ابن ایاس (ج١ ص٣٣٢: ٨) کلمهٔ «مثال» آمده است بمعنی یادداشتی که شامل مواد دستور یا فرمانی باشد که بایستی در یکی از دفترهای دولتی بصورت رسمی در آید.

این امان نامه شامل نه‌سطر بوده‌است(سلوك، نجوم،ابن‌ایاس). این امان‌نامه بنا بر گفتهٔ سلوك و نجوم برای مردم دمشق و خانواده‌هایشان (خاصة)بود،ابن‌میرساند که‌مقصوداز‌ین کلمه آنست که‌شامل‌حال‌لشکریان مصری که بعنوان موقت در‌شهر اقامت داشته‌اند نمی‌شده است (نجوم‌ج٦ ص٦٥:٢١).این‌فرمان را درمسجد بنی‌امیه خواندند (سلوك ورق ٢٦ب: ١١،نجوم‌ج٦ ص٤٦:٤،ابن‌ایاس ج١ص٣٣٢:٩) .

کسانی که بملاقات تیمور رفتند شنبه شب ٢٢ جمـادی الاولی ٨٠٣ هـ ـ ٨ ژانویه ١٤٠١م . رادر لشکر گاه اوماندند وبامداد یکشنبه ٢٣ جمادی‌الاولی ٨٠٣هـ-٩ژانویه١٤٠١م . باامان نامه بارگشته(سلوك ورق ٢٦ ب:٨،نجوم ج ٦ ص٦٣ : ٢١) . درزبان تازی شنبه شب را شب یکشنبه می گویند .

(٣٩)این گفتهٔ ابن‌خلدون دربارهٔموافقت باپذیرفتن یکی‌ازامیران برای‌حکمرانی شهردر سلوك‌ونجوم صریحاً ذکرنشده است (رجوع کنید بشرحی که دربارهٔ شاه ملك‌خواهدآمد) ولی ازین نکته برمیآید کـه هنگام بازگشت این هیئت تنها دروازهٔ باب الصغیر که در دیوار جنـوبی شهرست (درمشرق قسمت میانی آن) باز بود ویکی‌از امیران تیمور در برابر آن «نشسته بود» تاازاحتمال ورودلشکریان تیمور جلوگیری کند (سلوك ورق ٢٦ ب : ١٢، نجوم ج٦ص٦٤ : ٥، ابن‌ایاس ج١ص ٣٣٢:٤)

ازسوی دیگر بنابگفتهٔ سلوك (ورق ٢٦ ب : ٩) ونجوم (ج٦ص ٦٤ : ١) تیمور درنخستین ملاقات خود برخی ازکسانی راکه بملاقاتش آمده بودند بعنوان کارگزاران‌مختلف‌مانندقاضی (درنجوم قاضی القضاة) یکی‌از وزیران ویکی ازماموران وصول (مستخراج الاموال) برگزیده

است . ابن‌خلدون ازین انتخابات رسمی درین‌جا سخن‌نمی راند اما پس ازین دربارهٔ ملاقات دیگری که می‌توان گفت اجتماع‌دیگری بوده‌است بآن اشاره‌میکند(رجوع کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۱۱۰) : ابن‌ایاس‌هیچگونه ذکری ازین انتصاب نکرده است .

اگر نتیجه ای که پیش‌ازین گرفته شددرست باشد ناقل این مطلب جزئیات چندین جلسه‌ملاقات رادریك جلسه‌جمع کرده است ونیـز این حقیقت رامیرساند که تاریخهای ابن‌ایاس یك‌یا دوروز با آنچه‌در سلوك ونجوم آمده‌است‌تفاوت دارد .

(٤٠) پس ازین بیانات بلافاصله شرح ابن‌خلدون دربارهٔ ملاقات دوم ابن‌مفلح باتیمور میآید وتنها بایك واو بهم‌پیوسته شده‌است .نتیجه آنست که تیمور دردومین ملاقات خودسراغ ابن‌خلدون را گرفته است وابن مفلح نیز آنرا هنگامی که بامداد روز یکشنبه ۱۳ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ . ـ ۹ ژانویه ۱٤۰۱م . برگشته باو گفته است (رجوع کنید بـه یادداشت شمارهٔ۳۸بیش ازین)؛ پس ملاقات ابن‌خلدون با تیمور(چنان‌ـ که پس ازین خواهد آمد) ناچار در همان روزیکشنبه یـا دیرتر روی داده است .

(٤١) چگونه تیمور ازبودن ابن‌خلدون دردمشق آگاهی یـافته است تنها میتوان حدسی‌زد . این‌امکانات درمیان هست : ممکنست‌ابن‌ـ مفلح به تیمور گفته باشد که ابن خلدون در میان قضاة و امرائی که پس ازفرار فرج ولشکریان او بقاهره مانده‌اند هست وابن خلدون در میان کسانی بوده است که درجلسهٔ‌مسجد عادلیه امرای دمشق راوادار کرده‌ـ اند باتیمور بکنار بیایند وتسلیم بشوند . اگر ابن مفلح این‌مطاب را به

تیمور گفته باشد پس در حقیقت هیچ نوعی احتیاج نبوده است که تیمور سراغ ابن خلدون را بگیرد .

درشرح ابن عربشاه دربارهٔ نخستین ملاقات ابن خلدون با تیمور بنظر میرسد که تیمور هیچ گونه آگاهی قبلی دربارهٔ ابن خلدون نداشته است پس بنابرین نمی توانسته است از ابن مفلح سراغ وی را بگیرد . بنابگفتهٔ ابن عربشاه تنها پس از آنکه ابن خلدون باتیمور روبرو شدبا وی آشنا شدووی که بی خبراز هویت قضاةمختلف بود ازدیدن ظواهر مخصوص ومختلف یکی ازایشان یعنی ابن خلدون باینجا رسید بگوید: «این مرد از مردم کشور شما نیست » (ج ۲ ص ٦٤: ۹،چاپ کلکته ص ۲۱۲ : ۹).

این نیز ممکنست که تیمور بوسیلهٔ جاسوسان وخبرگزاران خود درشهر ازوجود ابن خلدون ومردان مهم دیگر دردمشق آگاه شده باشد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۲ پیش ازین) .

(٤۲) آن مسجدعادلیه نزدیك مسجدامویان بود (رجوع کنیدبه یادداشت شمارهٔ ۲۸ پیش ازین).

(٤۳) آن واقعه دریکشنبه شب بود (بزبان تازی میگوید شب دو شنبه) ۲٤ جمادی الاولی ۸۰۳ هـ ـ ۱۰ ژانویه ۱٤۰۱م .

(٤٤) مخالفت هائی دربارهٔ قبول شرایط صلح درشب بیش از آن رخ داد (بعربی شب شنبه) هنگامی که ابن مفلح ازنخستین ملاقات خود باز گشت وتنها دربامداد شنبه ۲۲جمادی الاولی ۸۰۳ هـ . ـ ۸ ژانویه ۱٤۰۱م . نظریات ابن مفلح برتری یافت (سلوك ورق ۲٦ ب ۱،نجوم ج ٦ص ٦۳ : ۹) ظاهراً مخالفت هاهنگامی که شرایط صلح(رجوع کنید

بیادداشت شمارهٔ۳۸) را درمسجد امویان خواندند تجدیدشد .

(٤٥)ظاهراً ترس‌ابن‌خلدون ازین بوده است که پیشنهاد کرده بود برای‌شرایط صلح کسی را نزد تیمور بفرستند .

(٤٦) آن‌ظاهرا دربامداد روزدوشنبه ۲٤جمادی‌الاولی۸۰۳ ه. ـ ۱۰ژانویه ۱٤۰۱ م. بوده‌است .

(٤۷) هنگام‌فرود آمدن ازدیوار ظاهراً ابن خلدون دنبال گروه نخستین بوده که ابن مفلح وهمراهان او برای نخستین ملاقات با تیمور از دمشق بیرون رفته بودند .

بنابر روایت منهل (ورق ٤۹ ب : ۸) ابن خلدون طنابی‌بکاربرده (حبل) . سلوك (ورق ۲۸ آ) این نکته را حذف‌کرده است (نیزرجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳٥ پیش‌ازین) .

(٤۸)ازین اوصاف روشن میشودکه ابن عربشاه ازنوشتهٔ خودکه می‌گوید قضاة ابن خلدون را باخود بردند بخطارفته‌ست .(ج۲ص ٦۲: ۸ آنجائی‌که متن باید ظاهراً چنین‌خوانده شود :«ایشان نمیتوانستند از همراه بردن وی با خود مانع شوند ») بیادداشت شمارهٔ ٤۱ رجوع کنید .

اگرچه ابن‌خلدون گفته‌است‌که (بیادداشت شمارهٔ ۲۰۷ رجوع کنید) مقصود دیگری بجز ملاقات‌تیمور نداشته است زیرا که تیمور سراغ اورا گرفته بود . اگرچه ظاهراًمایل بوده است،پیش ازقضاةدیگر برود و دلیل این تمایل خود را بقضاة،ترس از جان خود گفته بود، ولی نتایجی‌که‌گرفته شد نشان می‌دهدکه دلیل‌حقیقی او یالااقل جزئی‌از آن این بودکه میخواست تنها برود تاجائی‌که ممکن بود خود را از مردم و

مصریان جدا کنند .

(۴۹) شاه ملك یکی از امرای مهم دربار تیمور بود که از جانب تیمور بنیابت دمشق گماشته‌شد (نجوم ج ۶ ص۶۵: ۴) در بارهٔ وی‌رجوع کنید بیاد داشت شمارهٔ ۱۶۰؛ نجوم ج ۶ و بعد از آن ابن‌ایاس‌ج ۱ ص ۳۳۲: ۲۵؛نقش مهمی که شاه ملك پس‌از مرك تیمور بازی کرده‌بارتولد در کتاب الغ‌بیك بخوبی شرح‌داده است .

(۵۰) جغطای‌خان یکی ازپسران چهارگانهٔ چنگیز خان بود که بترکستان کاشغر فرغانه وسرزمینهای دیگر ماورای جیحون حکمرانی یافت (رجوع کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۲۱۵). در نتیجهٔاطلاعات بسیاری که ازیاسا قوانین ایلیاتی مغولان‌که چنگیز تدوین کـرده بودداشت نفـوذ بسیار یافت . خاندان جغطای درزمان تیمور مقام‌برتر در دربار داشتند (رجوع کنید بکتاب بارتولدص۲۱۴،۲۱۷ و کتـاب‌الغ‌بیك ص۱۷، ۳۵ کلاویخو ص۱۹۰-۱۹۱) .

پیشرفتهای‌خاندان جغطای را در فتوحات ایشان‌که درنتیجهٔ آن نیرومند ترین پیشوایان آسیای مرکزی در زمان سویورغتمش و تیمور شدند ابن‌خلدون در طریقهٔ خاص تعبیر تاریخی خود شرح داده است - تاآنجاکه بزندگی‌بدوی‌صحرای‌خود پابست ماندند واز تجمل‌وآسایش خودداری کردند (رجوع کنندبکتاب تعریف نسخه خطی آ ورق ۷۸ب: ۶ و دایرة المعارف اسلام درکلمهٔ جغتای خان).کلمهٔ جغطای در کتاب ابن خلدون همواره باقاف نوشته ونه با غین‌که همیشه‌بدان‌می‌نویسند.

(۵۱) این تعارفهای عادیست واین توصیف جزء بجزء ابن‌خلدون که باروش موجز مالوف وی‌تفاوت بسیار دارد میرساندکه آغاز شرح‌او

ازملاقات وی با تیمور ازین جاست .

(۵۲) مرکب ممکن است اسب یا استر باشد . قضاة ظاهرا بر استر سوار می شدید (رجوع کنید بداستان استر ابن خلدون یادداشت شمارهٔ ۱۷۱).

(۵۳) چنانکه پیش ازین هم اشاره رفت (یادداشت شمارهٔ ۳۵) ظاهرالشکرگاه تیمور در آن زمان درقبة الیلبغا بوده که بیش ازیک میل ازدروازه های شهر فاصله داشته است . سراپردهٔ بارعام معنی تحت اللفظ آن چادر کنکاش است یعنی جایی که تیمور برای مشورت در آن می نشست .

(۵٤) ابن خلدون بمناسبت مغربی بودن از پیروان طریقهٔ رسمی شمال افریقا ست . ظاهرا درموقعی که تمام عناوین اورا ذکر کرده اند ، عنوان تمام قاضی مالکی مغربی را بدستوروی گفته اند ومقصود وی تایید این نکته بوده است که تیمور بداند مغربیست . ودرهرحال وی هرگزمقام تضاوت نداشته است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۷۰) ودر آن زمان نیز مقام قاضی مالکیان مصر را نیز نداشته است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ٦) . چنان مینماید که ابن خلدون تصورمیکرده است اگر وی را از نژاد اصلی مغربی بدانند تیمور نسبت باو مهربان تر خواهد بود واهمیت وی بیشترخواهدشد . اگرچه ابن خلدون بومی تونس بود وپیش از رفتن به مصر بآنجا بازگشته بود، رابطهٔ وی با شمال افریقا و اسپانیا بهیچ گونه گسسته نشده،هنگام اقامت در مصر با دوستان بسیار از دانشمندان و سیاست مداران مغرب مکاتبه داشته وایشان نیزبنوبهٔ خود ازپیشرفت های وی درمصر آگاه شده بودند .

رابطهٔ ابن‌خلدون باشمال افریقا برای سلطان برقوق بسیار گرانبها بود واز آزمودگی وزبردستی سیاسی وی دربهبود روابط‌صمیمانهٔ وی با همسایگانش برخوردارمیشد .

در آن زمان روابط سیاسی فرمانروایان شمال افریقا و سلاطـین مملوك قاهره بوسیلهٔ تبادل هدایا ومکاتیب و نمایندگان برقرار میشد . این رسم دیرین بودکه برقوق نیز آنرا معمول داشت . ابن‌خلدون هم در شرح حال‌خود فصلی‌را مخصوص همین موضوع قرار داده و بآن عنـوان فعالیت درمورد تبادل هدایا وتحف درمیان فرمانروایان مغرب والملك الظاهر «برقوق» داده است (تعریف نسخهٔ آ ورق ۷۳ آ:۱٦) . در ین شرح حال جمل‌بسیار نقشی راکه ابن‌خلدون بازی‌کرده است نشان می‌دهـد گاهی حتی ازنظریك مشاوو وندیم سلطان برقوق در بارهٔ مسائلی کـه راجع بشمال آفریقا بوده است .

این وابستگی بمغرب را میتوان دلیل آن دانست که ابن خلدون با اصرار فراوان بظاهرمغربی ومراکشی خود دلبستگی داشته است و ـ هرگزجامهٔ قضاة مصری را نپوشید وهمین باعث شده‌بودکه دشمنانش‌در همان عصروی را مورد تحقیر و تمسخر قراردهند (برای جزئیات بیشتر دربارهٔ لباس‌مغربی رجوع کنید بکتاب‌گود فروادو مومبین‌بعنوان‌العمری ص۱۲٦ـ۱۲۸،۲۰۲ـ۲۰۵) . درسراسر دوران زندگی خود مغربی باقی ماندوبیگانه بشمارمیرفت. با اصرار تمام‌باظاهرخودووسایل دیگرنشان می‌دادکه‌بمغرب بستگی دارد (ابن حجر ورق۲۲۳، سخاوی ج٤ص۱٤٦: ۱٤۹،۱۸:۹،شذرات ج۷ص۷۷)وانگهی‌این نکته‌نیز مؤید آنست‌که‌چون در ۸۰۳هجری،۱٤۰۱ م. ازدمشق بمصر بازگشت به فرمانروای مـغرب

(چنانکه پس ازین خواهد آمد) نامه ای نوشت که محتوی شرح تجارب وی در دستگاه تیمور بود .

(٥٥) برای جزئیات بیشتر دربارۀ سراپرده های تیمور در سمرقند و مراسم پذیرائی وی رجوع کنید بکتاب کلاویخو که تیمور را در پای تخت وی در سال ۱٤۰٤ دیده است ودیده است که تیمور بر آرنج خود روی بالش هائیکه بسیاری از آنها راپشت سرش انباشته بودند تکیه کرده بود (ص۲۲۰وص۲۳۷ـ۲۷۳).

(٥٦)ابن خلدون گفته است که نخست وی سخن گفته است (فتحت) ودر آن موقع تیمور چشم بزیرافکنده بود. علامت تواضع با خم کردن سر بود . کلاویخو وهمراهانش (ص۲۲۰) چنین تعظیم کردند که زانوی راست خودرا خم کردند وبروی زمین گذاشتند ودست های خود را روی سینه برروی هم گذاشتند وسه بار این کاررا کردند وهمچنان زانوزده بودند تا تیمور دستور داد برخیزند وباو نزدیکتر شوند .

(٥٧) کلاویخو(ص۲۲۱)دیده است که در هر حال تیمور هرگز دست خودرا برای بوسیدن دراز نمی کرد زیرا این رسم ایشان نبود . هیچ یك ازیشان نبایددست هیچ سرکردۀ بزرك خودرا ببوسند. اینکار درینجا ناروا بوده است .

(٥٨) عبدالجبار(ازحدود ۷۷۰ تا ۸۰٥ ه. ۱۳٦۹ـ۱٤۰۳م.) یکی ازمشاهیر علمای شریعت اسلام وقوانین آن دردربار تیمور وپیشنماز وی بود(رجوع کنید بسخاوی ج ٤ ص۳٥:٥ـ۱۷) مردی بود که معلومات فراوان درهمۀ شعب مختلف دانش داشت،عربی وفارسی و ترکی میدانست معروف بود که معتزلیست که عقیده ای مشترك درمیان شیعه واصل سنت

دارند و در بارهٔ خلافت علی و معاویه و یزید بحد واسط قائلند ، وی یکی ازچهار دانشمندی بود که شب‌وروزباتیمور و«مشیروصاحب‌الرای» وی بودند،چنانکه العینی گفته است (ورق ۴۱ب:۲۱) وویرا«ترجمان » عقاید تیموردانسته اند(منهل ورق۱۴۸ب:۲۲) .

وی با تیمور بسوریه آمده‌بود وچون‌دربحث زبردستی کامل‌داشت بنام تیمور در مباحثاتی با دانشمندان حلب و دمشق و مخصوصاً این مفلح داشت شرکت‌داشت(رجوع کنید بمنهل ورق ۱۴۸ب : ۲۱) تیمور عادت‌داشت از دانشمندان سوریه سؤالاتی بکند وپاسخ ایشانرا بهانه ـ ای برای زجردادن و کشتن ایشان قرارمی‌داد. چنانکه ابن الشحنه گفته است (وابن عربشاه از وی روایت کرده است ج۱ص۶۲۴ـ۶۴۴،ج۲ ص ۸۰ـ۹۰).

ابن عربشاه‌می گوید (ج۲ص۹۰)که ابن عبدالجبار« ازروی خون مسلمان میگذشت». درهرحال‌سخاوی(ج۴ص۳۵:۱۵) می گوید که‌چون عبد الجبارنمی‌توانست مستقیماًمخالف‌رأی تیمورباشدگاهی‌ازمسلمانان یاری می‌کرد وابن الشحنه (ابن عربشاه‌ج۱ ص۶۳۲:۱)روایت کرده‌است که درحلب پس از آنکه مردم سوریه ومغولان هردودرجنك کشته‌شدند، تیمور این سؤال راکرد که «کدام یك ازدوگروه شهیدند ؟ » عبد الجبار که طرفدارابن الشحنه بود پنهانی باوگفت که اگروی (ابن الشحنه)می خواهد بداند چگونه پاسخ تیموررا بگوید باید بداند که او شیعه است (نیزرجوع کنید باشارات منهل دربارهٔ عبدالجبارورق ۱۵۲ آ:۱۸تا۱۵۳ ب :۴،شذرات‌ج۷ص۶۵).

(۵۹) چون ابن‌خلدون تنها می‌توانست مقصود خودرا بزبان‌تازی اداکند وتیمورنیز ازسوی دیگرزبان نمی‌دانست‌وتنها کمی‌فارسی‌وترکی

می‌دانست (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲۰) وجودمترجمی لازم‌بود. بنا بر ین مصاحبهٔ تیمور بـا ابن خلدون بوسیلهٔ عبدالجبار انجام گرفته است .

نام کسان دیگری بجز مترجم که ممکنست در مصاحبهٔ مزبور در میان تیمور وابن‌خلدون رابطه بوده باشندضبط نشده است،مگر در کتاب ابن قاضی شهبه(ورق ۱۸۱) که درشرح کوتاه‌خود یابهتر بگوییم تعبیری که از گفتگوی تیمور وابن‌خلدون کرده درمنبع اطلاعات خود کسی را بنام شهاب‌الدین بن‌العز نام می‌برد که بگفتهٔ او«شاهد قسمتی ازین‌مصاحبه بوده است » .

ابن عربشاه(ج۲ص۵۸،چاپ کلکته‌ص۲۱۰-۲۱۱) درفهرست‌هفت پیشوایی که تصور میرود ازدمشق بملاقات تیموررفته باشند« که‌ازوزنهار بخواهند «قاضی‌حنفی‌محی‌الدین محمدبن‌العزرا (که بعدها تیمور وی را اسیر کرد وپس‌از آن بقاهره گریخت) نام می برد و پسرش قاضی‌القضاة - شهاب‌الدین بوده وظاهراً وی‌همان کسیست که‌منبع اطلاعات‌ابن‌قاضی‌شهبه بوده است(دربارهٔ ابن‌العزرجوع کنیدبنجوم ج٦ص۸۲۹: ۲۱ و۸۳۰ : ٦ و فهرست آن، سخاوی‌ج۲ص۲۲۰-۲۲۱:۱۰،۱۲۷-۱۲۸ شذرات ج۷:۸۰)

(٦۰) باید درنظرداشت که ابن‌خلدون ازپاسخ قسمت اول پرسش تیمور دربارهٔ مغرب خؤدداری کرده است ودرپاسخ بقسمت دوم‌نیز کلمهٔ مبهم‌سرزمین من یاکشوررا بکاربرده است .

(٦۱)ابن خلدون در۱۵شعبان۷۸٤هـ . - ۱۲٤کتبر۱۳۸۲م . تونس را ترك کرده تا آنکه‌بزیارت‌حج برود . دراول شوال ۷۸٤هـ .-۱۸دسامبر ۱۳۸۲م. باسکندریه رسیده‌است . یکماه در آنجا ماند و سپس بقاهره

رفت (اول ذوالقعده ۷۸٤هـ . ـ ٦ژانویه ۱۳۸۳م.) . زیارت خود را بعقب انداخت وسپس با اجازهٔ سلطان برقوق تنها درسال ۷۸۹هـ-۱۳۸۷با نجا رفت . در۷۹۰ هـ . ـ ۱۳۸۸ م . ازمکه بازگشت (رجوع کنید بتاریخ ـ ابن الفرات ج۹ص۱٦:۱۰ـ۱۲ ۱۳:۲۰،کتاب العبر ج۷ص٤٥٥:۱۸) .

(٦۲) ظاهراً این عبارت نامنظمست آن سال ۷۸٤بوده است(کتاب العبر ج ۷ص٤٥۱ ببعد) نه تنها عبارت «وهشتاد» افتاده است بلکه ملاقات تیمور وابن خلدون درسال ۸۰۳ هـ ـ بوده است پس قرن آن «این» قرن هفتم نبود ولی قرن هشتم بوده. شاید ابن خلدون درنخست جای سال وتاریخ درست را باز گذاشته باشد وسپس آنرا درنسخهٔ خطی خود چنان نوشته است که کاتب نتوانسته است درست تشخیص بدهد(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۷٤ درذیل) .

(٦۳) «درمیان دیوارها» ظاهراً این جا اشاره بقاهره است که مقر برقوق بوده است .

در کتاب التعریف(کتاب العبرج۷ص٤٥۲:٤) ونیزدرمقدمه (ج۲ص ۳۸٤) ابن خلدون ازقاهره ستایش بسیار کرده وآنرامرکزفرهنگی دانسته است وبافصاحت تمام ستایش خودرا دربارهٔ این شهرچنین بیان کرده است «پایتخت جهان، باغ گیتی، جایگاه ملاقات مردمان» وگفتاریکی از استادان خودرا آورده است که «هر کس قاهره را ندیده شکوه اسلام را ندیده است.» (کتاب العبرج۷ص٤٥۲:۱۲) .

(٦٤) معنی تحت اللفظ عبارت اینست «باشمارهٔ آنها» (بعددها)شاید «بعدها» باید خواند که بمعنی بعد از آن باشد که اشاره ای به «جلوس» باشد . تاریخ قطعی بتخت نشستن برقوق۱۹ رمضان ۷۸٤ هـ ـ ۲٦ نوامبر

١٣٨٢م.است(نجوم ج٥ص٣٦٢).ورود ابن خلدون بقاهره در اول شوال(روز عیدفطر) بسال ٧٨٤ هـ - یا ٨ دسامبر١٣٨٢ بوده است که١٢ روز پس از جلوس وی می شود (درمقدمه چاپ دوسلان ج١ص٦٢ بخطا«٨» آمده است کتاب العبرج ٧ص٤٥٢:١) عدد ١٠ که ابن خلدون آورده برای آنست که عدد درست گفته باشد و این می رساند که چندان اصراری بتاریخ دقیق نداشته است . ابن خلدون با سالهای اول سلطنت برقوق و طغیانهایی که برو کرده اند سروکارداشته است ودر کتاب العبرج ٥ص٤٦٧ -٤٧٢-٤٧٤ ٤٨٢، ٤٩٤، ٥٠١ ونیز درمقدمه ج ١ص٣٢٦ آورده است ودر آنجا گوید «اکنون درمصر درلوای سلطنت سلطان برقوق هستم » .

(٦٥) دورهٔ فترتی راکه درمیان جلوس برقوق درقاهره تا موضوع تیمور آورده است، بشتاب برگذار کرده زیرا ابن خلدون فوراً گفته است در اسکندرنه بوده و نیزذکری ازملاقات با برقوق نکرده واین می رساند که متن منظم نیست .

(٦٦)ابن خلدون گویا بجای آنکه بسادگی بگوید «من»، مقام من، رتبهٔ من، ودرجهٔ من گفته است وبازهمین کلمات رابهمین منظوردر کتاب العبر ج٧ص٤٥٢:٢١ آورده است ونیزرجوع کنید به نسخه بدل کتاب العبر ج٧ ص٤٥٥:٢٢ .

(٦٧) ابن خلدون فروگذار کرده است بگوید که امیرالطنبغا الجوبانی که ازمؤثرترین رجال دربار آن زمان بوده ویرا بسلطان برقوق معرفی کرده است، چنانکه درمنابع آمده است(منهل ورق٤٩ آ:١٨وسخاوی ج٤ ص١٤٦:٥). اینکه آیا سلطان برقوق خود خواسته است باابن خلدون آشنا شود، یا آنکه وی مایل بوده است بحضوراو معرفی شود، خبر آن بما

نرسیده است. ولی در هر حال نخستین ملاقات سلطان با ابن خـلدون دوستی نزدیك نتیجه‌داده‌است که درتمام‌دورهٔ زندگی‌وفرمانروائی‌سلطان دوام داشته است.

در کتاب العبر ج۵ ص۱۶:۴۷۴ و۲۸:۴۷۸ ذکری از جوبانی کرده است نیزرجوع کنید با شعاری که ابن خلدون خطاب به‌الطنبغا الجوبانی گفته است (در کتاب التعریف نسخهٔ خطی آ ورق۷۳ آ:۱-۱۵) نیز رجوع کنید بمقدمهٔ همین کتاب ص۱۵.

(۶۸) ابن خلدون درین‌جا وارد جزئیات روابط خود با بـرقوق نمی‌شود اوراسرپرست وخداوندگارخودمیداند که توجه‌ومهربانی‌بسیار نسبت به‌وی کرده‌است. وابن خلدون ازامتیاز ومقام وبرتری‌هایی که‌این رابطه برای‌اوفراهم کرده قدردانی کرده است (کتاب العبر ج۷ ص۴۵۱-۴۵۲ تعریف نسخهٔ خطی آورق۵۶ ب وبعد از آن).

هنگامی که برقوق‌منعم‌وی‌در نتیجهٔ طغیان یلبغا الناصری(۵جمادی الاولی۷۹۱هـ. اول‌ژوئن۱۳۸۹م.) اندك مدتی از فرمانروائی‌خلع‌شد، ابن خلدون نقش مشکوکی داشته است‌چنانکه ازوقایع زیربرمیآید:

در۲۱ذی‌القعده۷۹۱هـ-۱۲نوامبر۱۳۸۹م.رقیب‌پیشوای‌این‌سرکشی که‌بنام‌منطاش معروف است، الناصری راشکست‌داد. شورائی فراهم‌کرد که شامل خلیفه و چهارتن قاضی القضاة و دانشمندان دیگربود تا فتوی دهند که‌جنك بابرقوق مشروعست. این فتوی را در۵ذی القعده۷۹۱هـ. ۱۷ نوامبر۱۳۸۹ مسوده کردند و آنرا بعدهٔ بسیاری که ابن خلدون نیـز درمیانشان بود نشان دادند (ابن‌الفرات ج۹ ص۲۰:۱۶۰) پس‌ظاهراً ابن خلدون هم از امضا کنندگان بوده است.

چندروز پس از آن در ۳ ذی‌الحجهٔ ۷۹۱ هـ. ـ ۲۵ نوامبر ۱۳۸۹ م. منطاش خواست این فتوی‌را شمس‌الدین محمد الرکراکی که مانند ابن خلدون مالکی بود و شیخ یك خانقاه شیخون العمری بشمار میرفت، امضا کند. ولی وی نپذیرفت و او را درقلعه زندانی کردند (ابن الفرات ج۹ ص ۳:۱٦۳، نجوم ج۵ ص ۲:٤۸۸) سپس، بعد از بازگشت برقوق بتخت سلطنت (در ۱٤ صفر ۷۹۲ هـ ـ اول فوریهٔ ۱۳۹۰م.: نجوم ج۵ ص ۵۰۰: ۱۳) الرکراکی را قاضی القضاة مالکیان کرده‌اند (ابن الفرات ج۹ ص ۲٤۰: ۱٦، نجوم ج۵ ص ۵۲۲: ۱۰) و این ظاهراً برای قدردانی ازخودداری وی ازامضاء فتوای مخالف برقوق بود.

اگرچه برقوق رویهمرفته با دانشمندانی که این فتوای مخالف وی راامضا کرده بودند سخت نگرفت، ولی ازرفتارشان چون بسلطنت برگشت رنجیده بود (نجوم ج۵ ص ۵۹۸. ۱۸) واین کاملا ممکن است که عزل ابن خلدون ازخانقاه بیبرسیه نتیجهٔ رفتار وی دربارهٔ برقوق بوده باشد. درکتاب التعریف ابن خلدون ازواقعهٔ سرکشی ناصری وبازگشت برقوق گفتگو کرده‌است (نسخهٔ خطی آ ورق ٦۲ب ـ ٦۳آ : ٤) و تنها می گوید که سلطان برقوق رفتار نیکوکارانهٔ خودرا دربارهٔ وی تغییر داده است و وی درخانه ماند و بمطالعه وتدریس پرداخت، تازمان حاضر اول سال ۷۹۷هـ ۱۳۹۵م.

(٦۹) اینجا ابن خلدون تنها بدومین انتصاب خود بمقام قضا اشاره کرده است که در ۱۵ رمضان ۸۰۱هـ. ـ ۲۲ مه ۱۳۹۹ م. روی داده است (بیادداشت شمارهٔ ٦ پیش ازاین شروع کنید) وقاضی القضاة مالکی معزول را ناصر الدین احمد التنسی نام‌برده است (کتاب التعریف نسخهٔ خطی آ

ورق ۷۵ آ:۲۸،نجوم ج٦ص۱٤۱:۹، سیوطی ج۱ص۲۱۸:۱۱ابن ایاس ج۱ص ۳۱۵).

(۷۰)هنگامی که وی درمغرب بود ابوسالم مرینی وی را در سال ۷٦۰ه. ـ ۱۳۵۹م. بسمت الناظر فی المظالم برگزید شغلی که‌وظایف آن چنانکه گفته اند(مقدمه ج ۱ص۳۹۹:۱٦، ترجمهٔدوسلان ج۱ص٤۵۱یادداشت شمارهٔ۲) جزءوظایف قاضی بوده است اما در حقیقت ابن خلدون درمغرب قاضی نبوده است .

(۷۱) ظاهراًابن‌خلدون،از بیان‌صریح آنکه سلطان ویراعزل کرده طفره رفته است و کوشیده است‌تأییدکندکه دشمنانش باعث عزل‌وی‌شده اند ودر۱۲محرم۸۰۳هـ۳سپتامبر۱٤۰۰ این اتفاق افتاده است (رجوع کنید بکتاب التعریف نسخهٔ خطی آ ورق۸٦آس۱٤ـ۱۸).

(۷۲) تیمور بصراحت پرسش نخستین خودرا تکرار کرده که‌ابن‌خلدون از کجای مغرب آمده است وابن خلدون ازپاسخ دادن به آن خودداری کرده و وانمود میکند که مقصود تیمور سؤال دربارهٔ مقام وی بوده است ونه دربارهٔزادگاه وی .

(۷۳) متن این‌عبارت روشن نیست‌یامی‌توان آنرا چنین خواند «کاتب» [من دبیربودم] یا « کانت» بدین معنی که‌تعلق دارد ببزرگترین فرمانروای آنجا.«کاتب» یا «کانت» پس ازکلمهٔ « مغرب » آمـده است بی هیچ رابطه‌ای . برای «بزرگترین فرمانروا » رجوع کنید بکتاب و بیورکمان ص۱۳۰.

(۷٤) نیاکان ابن‌خلدون‌که از تـازیان یمن بوده انـد سالها در اشبیلیه زیسته اند.پدرش بایالت افریقا رفته وابن خلدون در حقیقت در

تونس ولادت یافت، که در آن زمان کرسی افریقیه بود . «سرزمین» وی این بود . درستست که همهٔ شمال افریقا راالمغرب میخواندند ولی این معنی وسیع کلمه بود . درمعنی دقیق‌تر وفنی آن سه‌قسمت این ناحیه‌راالمغرب الاقصی میخواندند که درمغرب بود، المغرب الاوسط درمیان و افریقیه درمشرق بود وچنانکه وی گفت نزدیکترین جا بما یعنی سوریه باشد .

ابن خلدون اصطلاح المغرب را بآن دوقسمت نخستین محدود کرده وهمین اصطلاح رانیز جای دیگر بکار برده است (مقدمه‌ج ۲ ص ۱۰٤ : ۱۲، ۳٤٦ : ۱۲، ترجمهٔ دوسلان ج۲ص۱۱۷ یادداشت شمارهٔ ۳ : «المغربین عبارتست ازمشرق الجزایر ومراکش») .

اصطلاح «المغرب الجوانی» که ابن خلدون بکاربرده در عرف اصطلاح مردم مغرب مقصود مغرب داخلیست که بنوبت خود یعنی مغرب الاقصی. این اصلاح دوبار نیز بصورت «الغرب الجوانی» در ذیل ابن الوردی بر کتاب ابوالفدا المختصر چاپ قاهره ج٥ص۱٤۹، ۲۱-۲۳ در تاریخ ۷٤۸ ه . آمده است و در آنجا این اصطلاح با کلمهٔ فاس مقارنست در جایی که بتغییر مقام سلطان حسن مرینی از آنجا به تونس اشاره شده است .

این اصطلاح نیزدر داستانهای عامیانهٔ علاءالدین هست، رجوع کنید بمقالهٔ تاریخ علاءالدین تألیف ه . زوتنبرك در «کتاب یادداشت در بارهٔ برخی از نسخ خطی الف لیلةولیله» و «یادداشتها ومنتخبات نسخهای خطی کتابخانه ملی - پاریس ۱۸۸۷ج۲۸ص۲۳٦ : ۱ .

(۷٥) این نام یکی از طوایف بربریان مغربست. نام طایفهٔ دیگر آنها صنهاجه است. نظریات مختلف دربارهٔ اصل ونسب آنها در میان

آورده اند . ابن خلدون چندین فصل از کتاب‌العبر خـود را در بارهٔ حکومت زناته درمغرب اختصاص داده‌است (کتاب العبر ج ۷ص ۲ کتاب دوسلان تاریخ بربریان ج ۳ص۱۷۹، نیز رجوع کنید بفهرست مآخذ مقدمه ج۱ص۶ـ۷، ۲۸۶،۲۹۷،۴۱۴،ج۲ص۲۳ـ۱۴،۱۶ودردایرةالمعارف اسلام درهمان کلمه)،

(۷۶) برای جزئیات دربارهٔ نامهای جغرافیائی که در جمله هـای زیر آمده‌است، بجزیاقوت بمقالهٔدایرة المعارف‌اسلام و کتاب معرف‌مورخ اسپانیا وشمال افریقا دوزی‌وا . لوی‌پرونسال رجوع کنید .

(۷۷) برای‌بحث درجغرافیای مغرب روایت دیگری شامل پانزده سطر ازابن احمدالزملکانی ازشاگردان ابن خلدون دردستست که‌محمد کردعلی درجلسهٔ مجمع‌لغوی عرب دردمشق ۱۹۴۸ ص ۹۵۹ چاپ کرده است وتقریباً مانندشرحیست که ابن‌خلدون آورده واحتمال می رود ازو گرفته باشداختلاف جزئی‌نسخه‌بدلها اثری درمواد این قسمت‌ازمصاحبه ندارد .

(۷۸) یك‌بند کاغذ (کراسه‌جمع کراریس) معمولا شامل پنج ورق بزرك بوده‌است که تامی کرده‌اند وچنانکه‌لین گفته ۱۰ ورق می‌شده‌است شماره گذاری‌برخی ازاوراق نسخهٔ خطی از کتاب‌التعریف‌نیز نشان‌میدهد که یك‌بند ده ورق است وچون درهردوروی ورق‌نوشته می‌شده بنابرین آن مجلدشامل۲۴۰ صحیفه است برای جزئیات بیشتربکتاب ك . کارا ـ باسك بعنوان کاغذعربی‌ج۲ص۱۴۲، ۱۵۷.

(۷۹) «رشته» بگفتهٔ دوزی بمعنی ماکارونـی است.ونیزبگفتهٔ ـ شتاینگاس، آشیست که‌با آن‌بپزندودرهیچ‌جای‌دیگر آنراخوراك‌مخصوص

مغولان ندانسته‌اند،در آشپزی ممالیك نیزمعمول بوده‌است زبده ص۲۵ : ۱٤) ویك‌نوع جدید آن درسوریه (بنام‌رشته بکسر یاضم را ورشتیه)در کتاب لند برك بنام امثال وحکم‌ص ۷۸ آمده است . نیز رجوع کنید به کتاب ابن بطوطه،سفر نامه ج۲ص۳٦٥،۳٦٦ که‌رشته را ذکر کرده‌وچنین شرح‌داده است : «یك‌نوع ورمیسل که می‌پزند و باماست‌می‌خورند»(یعنی macaroni، tagliarini) وکتاب‌رودبنسون بعنوان مطالعه دربارهٔ‌اسناد تازی درموضوع آشپزی ص۹۵-۱٦٥ومخصوصاًص۱۳۸ شمارهٔ۹).

ابن عربشاه (ج۲ص٤٦:۱۱) ظاهراً هنگام اشاره بهمین واقعه که ابن‌خلدون گفته‌است غذائی‌راکه آورده‌اند گوشت آب‌پز گفته‌است که‌یکی ازخوراکهای معمولی‌مغولانست‌و(درج ۲ص ٦٦:۷) تصریح کرده‌است که ابن‌خلدون ازکسانی بودکه‌از آن خورد .

(۸۰) چنانکه ازمنابع تازی برمی آیدتیمور رفتار کاملادوستانه‌ای با ابن خلدون داشته وقسمتی‌از آن مدیون ظاهر ممتاز و سیمای خوش ابن خلدون‌بوده‌است(منهل‌ورق٤۹ب‌ص۱۰،سلوك۸ورق۲ب‌شذرات ج ۷ ص۷۸:۱۰) ولی‌بیشتر آن بواسطهٔ چرب‌زبانی وروشن‌بینی وهوشیاری‌او بوده‌است(ابن‌قاضی‌شهبه ورق۱۸۱، ابن‌حجرورق۲۲۳، ابن‌عربشاه‌ج۲ص ٦۲-۷۰) واحتمال‌می‌رود همین صفات‌خوب بوده‌است که‌درپادشاه‌عیسوی پدر وستمگر مؤثرواقع‌شدواوراواداشت که‌باابن‌خلدون پیشنهادکند،در درباروی بماند وباو قول‌دادکه املاك نیاگانش را باوبرگرداند (کتاب العبرج۷ص۱۱:۱۲،سخاوی‌ج٤ص۱٤٥) .

(۸۱) صدرالدین احمدبن ابراهیم المناوی قاضی‌القضاة شافعیان بود.ابن‌خلدون نخستین‌بار درشرح حال خودنامی ازو می برد در مورد

مأموریت دربرابر نایب یاغی سوریه تنم ازجانب سلطان فرج درماه رجب ۸۰۲ هـ ـ مارس ۱۴۰۰م)(نسخهٔخطی آورق۷۵ب:۲۴،رجوع کنیدبنجوم ج۶ص۳۴:۵) تاریخ‌نویسان تازی ضبط کرده‌اند که المناوی را پیش از آنکه وی‌را در رودزاب‌غرق کنند آزاردادند ومحاکمه کردند و آن در موقعی‌بود که تیموربمشرق می‌رفت واورا باسارت باخود می‌برد،درشوال ۸۰۳هـ ـ۱۵مه‌تا ۱۳ژوئن۱۴۰۱م. (سلوك ورق ۲۷ آ:۱۵:۲۷،۳۲ آ:۲۷ ، نجوم ج۶ص۸:۱۵۷ سخاوی ج۶ص ۲۴:۲۴۹) . هنگامی که مغولان کسانی را که‌ازدمشق بسوی‌مصرمی‌رفتند دنبال کردند، وی‌را باسارت گرفتند واین واقعه در۲۱ جمادی‌الاولی۸۰۳هـ ـ۷ژانویه ۱۴۰۱م. بود. واگرابن‌خلدون این‌جاازنخستین‌ملاقات خود باتیمور در۲۴جمادی‌الاولی۸۰۳هـ ـ۱۰ژانویه ۱۴۰۱م. سخن‌رانده باشد، آزارهائی که بالمناوی رسیده‌بود بایستی در میان‌همین دوروزبدان آغاز کرده باشند .

ابن عربشاه (ج۲ص۷۲) بجزئیات آنچه راکه برالمنای روی داده است‌می‌گوید. زیراهنگامی که قاضی‌را بحضور تیمور بردند بی اجازه بالادست‌همراهانش نشست تیمور دستورداد که وی را «چون‌سگی»روی زمین بکشند جامه‌اش پاره شد ووی را دشنام می‌دادند ومی‌زدند .

فصلی که‌در آن ابن‌عربشاه جزئیات‌این‌واقعه‌را آورده‌است‌فصلیست که پس‌از آن‌ازملاقات ابن‌خلدون‌سخن رانده ولی‌وی‌نیزمی گوید که این وقعه «درهمان روزرخ داد هنگامی که‌ایشان[اعیان دمشق] درحضوروی نشسته بودند وپس‌از تنبیه‌المناوی ایشان‌را خلعت وانعام‌داد وروانه کرد این‌واقعه‌ظاهراًدر۲۳جمادی‌الاولی‌ـ۹ژانویه‌رخ‌داد(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۳۸)پیش‌ازملاقات‌ابن خلدون بنابرین آزاردیدن‌المناوی‌راازیشان

شنیده است .

(۸۲) ابن خلدون این‌جا اصطلاح «حدثان» را برای پیش گوئی بکار برده است (رجوع کنید بمقدمه ج ۲ص۱۷۷ ـ ۱۸۸). دربارهٔ پیش گویی درباب تغییرات‌سلسلهٔ‌سلطنت، انقلاب امپراتوریها ووقایع آینده‌ای که اثری درجامعهٔ‌اسلام روی‌همرفته خواهد داشت واین پیش گویی‌ها متکی برسنن مخفی وپیش گویی ها و حسابهای اختر شناسان و جادو گران است .

اینگونه‌پیش گوئیهارادر کتابهایی گرد آورده‌اند که بآنهاالملاحیم (مفرد آن ملحمه) میگفتندودرقرن چهاردهم فراهم شده‌است.پیش گویی وغیب گویی در مغرب بسیاررواج داشت (رجوع کنید بمقالهٔ رنوارمجله هسپریس ۱۹۴۳ج۳۰ ص۳۱۳ـ ۲۲۱ ومقالهٔ‌ماکدونالد دردایرةالمعارف اسلامی درکلمهٔ ملاحیم). وابن خلدون درمقدمهٔ خودفصل طولانی باین موضوع اختصاص داده است ج ۲ ص ۱۷٦ ـ ۲۱۰ ، کتاب منتخبات زبان عرب‌تالیف دوساسی ج ۲ ص۲۹۸ـ۳۰۲) این‌جاابن‌خلدون‌دانشمند این‌پیشگویی هائی‌راکه درمورد ظهور تیمور در تاریخ در مغرب شنیده بود برای‌خوشامد وی میگوید .

(۸۳) دوسیارهٔ «سعد» زحل ومشتری یامشتری و مریخ بودند . رجوع کنید بمقدمه ج ۲ ص۱۸۷ـ ۱۹۳ ترجمهٔ دوسلان ج ۲ ص ۲۱۷ یادداشت شمارهٔ۱وص۲۱۹ یادداشت شمارهٔ ۳ص۲۲۷ یادداشت‌شمارهٔ۳. شرف کواکب عبارتست از برج جوزا و میزان و دلو در منطقه البروج رجوع کنید بفرهنگ‌اصطلاحات فنی شپرنگرج۱ ص۱۷۳ :۱۱ و ج۲ ص ۱۲٤٥ومفاتیح العلوم چاپ فلوتن‌ص۲۲٥ـ۲۳۲ .

(۸٤) ظاهراً منظور ابن خلدون هشتمین بوده است و نه هفتمین رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ٦۲ پیش ازین.

(۸٥) دربارهٔ این دانشمند ابوعلی ابن بادیس، رجوع کنید بمقدمه ج۲ص۱۹٤قسمتی از نسخهٔ کتاب العبرخودرا ابن خلدون درسال ۷۹۸ه.- ۱۲۹٦ م. بعنوان هدیه از قاهره باین مسجد شهرفاس فرستاده است. رجوع کنید بترجمهٔ مقدمه ج۱ص ۱۰۸ بگفتهٔ لوی پرو انسال (درمجلهٔ آسیایی ۱۹۲۳ ص۱٦۱-۱٦۸) این قسمت از نسخهٔ خطی که باقی مانده خط ابن خلدون را دارد. رجوع کنید بکتاب آ. بل. فهرست کتابهای مسجد قروئین چاپ فاس ۱۹۱۸ص ٦ یادداشت شمارهٔ ٤ وشماره های ۱۲٦٦تا۱۲۷۱.

(۸٦)این کلمه رادر نسخهٔ آنقطه نگذاشته اند وممکنست«تأثر» (چنانکه در نسخه ج خوانده شده است) یا «ثائر» خواند.

(۸۷) ابن خلدون باین پزشك وستاره شناس،ابراهیم بنی زرزر،در اوایل کتاب التعریف خود اشاره کرده،(کتاب العبر ج ۷ص ۳۰٤ س۱۳، ٤۱۲ س ۷ نیز رجوع کنید بـه کتاب تاریخ بـربریان دوسلان ج ٤ ص ۳۲۷-۳۲۸).

ابراهیم بن زرزر درکتابهای عربی و عبری و نصارای اسپانیای معاصر معروفست.

املای نام او مختلفست (زرزار، زرزل، زرور،سرسر). هنگامی که در دربار ابوعنان در ۷٥٦ ه.- ۱۳٥٥ م. درفاس خدمت می کرد(کتاب العبرج ۷ ص ۳۰٤) ابن خلدون باوی آشناشد. پس از آن ابن زر زر وارد خدمت سلطان محمد پنجم معروف بابن الاحمر پادشاه غرناطه بـه

عنوان پزشك واخترشناس در بار وی شد. وپس ازمرگ فجیع حاجب بن رضوان ازغرناطه رفت وواردخدمت پادشاه عیسوی پدرو پسر الفونس پادشاه صقلیه معروف بپدروستمگر شد.

بواسطهٔ شهرت بسیاری که ابن زرزر بعنوان پزشك و اخترشناس داشت پدر ونسبت بوی توجه بسیار داشت و وی را بخوبی پـذیرفت و درمیان مشاوران وپزشکان خود مقام بلندی باو داد. هنگامی که ابن خلدون در ۷۷۵ ه ـ ۱۳٦٤ م. بیك مأموریت از سوی محمد پنجـم پادشاه غرناطه برای عقدقرارداد دوستی وصلح درمیان این دو پادشاه به دربار پدر وستمگر باشبیلیه رفت ابن زرزر وی را بپدرو معرفی کرد و ازوی ستایش بسیار کرد. دربارهٔ وصف این ملاقات ابن خلدون باپدرو که یکی ازنخستین مراحل جالب زندگی ابن خلدون بوده است رجوع کنید بکتاب العبر ج۷ ص۴۱۰ ـ ۴۱۲ و روایت دیگر آن در نسخه های خطی ب و ج.

برای جزئیات بیشتردربارهٔ این پزشك یهودی درمنابع تازی رجوع کنید بکتاب ابن الخطیب، الاحاطه فی اخبار غرناطه چاپ قاهره ۱۳۱۹ ج۱ ص۱ـ۲ کتاب اندلس ج۱ ۱۹۳۳ ص۱۰۵، ۱۲٤ سخاوی ج٤ ص١٤٥ ونیز بکتاب برانشویك بعنوان بربرستان شرقی دردورهٔ حفصیان ج۲ ص۳۷۱، ۳۸۸.

برای منابع عبری رجوع کنید بکتاب گدلیه بن یحیی بعنوان شلشلت هك کبله، چاپ زولکیو ۱۹۰۳ ص۸۳ب، دایرةالمعارف یهود ج ۱۲ ص۶۳۸. دربارهٔ جزئیات مقام یهود دردربار خلافت شرقی رجوع کنید بمقالهٔ و.ج. فیشل درمجله RASM ج ۲۲.

(۸۸) شیخ ابوعبدالله محمدبن ابراهیم الآبلی معلم ابن خلدون در مغرب بوده ودرنشوونمای روحی او اثر فراوان داشته. ابن‌خلدون وی را «بزرگترین دانشمند مغرب واستاد علوم معقول» میداند و ازو در جاهای مختلف درمقدمه‌وتعریف، ستایش بسیارمی کند(مقدمه‌ج۲ص۱۷۳ ، ۳۰۰، ۳۵۱ کتاب‌العبر ج۷ص۳۸۵ وجاهای دیگر کتاب تاریخ بربریان‌دوسلان ج۳ص۳۸۷ ،۴۱۲،ج۴ص۳۲۳).نیزرجوع کنیدبترجمهٔ اودرالدررالکامنه ج۳ص۲۸۸شماره۷٦٦ .

(۸۹) ابن خلدون همهٔسنن و نظریاتی راکه دربارهٔ مهدی خلیفهٔ فاطمی (المهدی المسنتظر) بوده در مقدمه ج ۲ ص۱٤۲ـ ۱۷۷ آورده است .

(۹۰) ابن‌خلدون وی را ازبزرگترین اولیای مغرب درقرن هشتم می‌داند(مقدمه‌ج۲ص ۱۷۱ـ۱۷۲) . ابن‌خلدون باابویعقوب‌درس‌نخوانده است‌ولی‌از نواده‌اش ابوزکریا یحیی البادسی‌یکی‌ازصوفیان‌پیش گوئی‌اورا دربارهٔظهور کسی که‌علائق‌مذهب‌راتجدیدخواهدکردووی‌ازبازماندگان فاطمیان خواهدبود،شنیده‌است .

(۹۱)اینکه میگوید سی‌چهل‌سال بود آرزوی‌ملاقات‌داشت‌واینکه درروی‌زمین ازعصر آدم تا آن هنگام هیچ‌حکمرانی‌مانند وی‌نبوده‌است، ابن‌خلدون این‌اثررا درذهن‌وی کرده‌است که درهمهٔ مدت‌متوجه‌پیشرفت های تیمور بوده و آگاهی اززندگی وکارهای او کسب کرده است و در حقیقت شرح ابن‌خلدون از اصل ونسب تیمور و ترقی او بنیروی خود و لشکرکشی‌وفتوحات‌وی در آسیا آن‌چنانکه در کتاب‌العبروتعریف آورده است نشان میدهدکه فرضیات بسیار دربارهٔ تیمور گردآورده بودپیش‌از

آنکه خود بملاقات این جهانگشا برسد. این نکته‌را وصف قاضی ابن شهبه دربارهٔ نخستین ملاقات ابن خلدون با تیمور تأئید می کند درین ملاقات گفته شده‌است که ابن خلدون اظهار داشته‌است : « من شرح‌حال شما را (ترجمتك) رانیز نوشته‌ام و آرزو دارم که آنرا در برابر شما بخوانم تا بتوانید نادرستی‌های آنرا اصلاح کنید» تیمور بوی اجازه داد و هنگامی که نسب خودرا شنید پرسید که‌چگونه آنرا فرا گرفته‌است و ابن‌خلدون پاسخ داد که آنرا از« بازرگانان‌معتبری که بسرزمین اورفته بودند » بدست آورده است(ابن‌قاضی‌شهبه‌ورق۱۸۱) .

(۹۲)تعصب‌نژادی، تعصب‌طبقاتی(عصبیه) وفاداری بپادشاهانست و سپس بخاندانی که وی تأسیس کرده، بقای‌خاندان بستگی دارد بـدرجهٔ شاه‌پرستی وبشماره کسانی که حاضرند برای آن بجنگند (رجـوع کنید بمقدمه ج۱ص۳۱۳ واشارات دیگر درمقدمه) .

این‌تصور که پایه و اساس طریقهٔ جامعه شناسی ابن خلدونست موضوع‌تحقیقات‌وسیعی‌خواهدبود. نیز رجوع کنید بمطالعات‌ك . ایادو آ. بومباچی‌وژ. بوتول‌وفر. گابریلی‌و.ت‌خمیری‌وا.روزنتال(رجوع کنیدبفهرست مآخذ پس‌ازین .)

(۹۳)این‌اصطلاحات که‌معمولا بمعنی‌سیاسی‌می آید،تنها بطور مبهم‌در مورد نژادها آمده‌است. ابن‌خلدون نیزهمین تقسیمات‌را درین‌کلمه‌کرده است که‌معمولا بنظرمورخین تازی‌می آیدو آنرادربارهٔ‌سلجوقیان‌بکاربرده است(رجوع کنیدبکتاب العبر ج۵ص۳)نژادهای بسیاری‌راازطوایف ترك نام می‌برد (نیزرجوع کنید بکتاب تعریف‌نسخهٔ آ ورق۷٦ آ) .

(۹٤) درتاریخ باستانی‌وافسانه آمیزشرق،ایرانیان از کهن‌ترین و

نیرومندترین مردم جهان بوده‌اند و بمرکز اصلی نیروی خود درایران (که عراق عرب) باشد خراسان وسرزمین نبطیان (نبطیان را بابابلیان برابر می‌دانند) را نیز افزوده‌اند (کتاب العبرج۲ص۱۵٤:۱۹).

درحدود زمان یوشع توریت یا کمی پیش از آن (کتاب العبرج ۲ص ۱۵۷:۱٤).

منوچهر (منوشهر) (چنانکه پس ازین خواهد آمد) بتخت سلطنت ایران نشست ، نیروی او را افراسیاب بجنك خواند که پادشاه ترکان بود (کتاب العبرج۲ص۱۵٦.۲٦، رجوع کنید بطبری ج۱ص٤۳۲ :۱ که در آنجا ترك نام پدر بزرك اوست). سرانجام افراسیاب پس ازمرگ منوچهر پادشاهی ایران را ازمیان برد (کتاب العبرج۲ص۱۵۷:۲) . این تاریخ افسانه آمیز است که ابن خلدون برای گفتگوی خود با تیمور انتخاب کرد تا در آن بزرگی ترکان را تأیید کند .

درمقدمه ظاهراً هیچ گونه اشاره به افراسیاب ندارد و هیچ نوع داستانهای افسانه‌ای را برای روشن کردن وقایع تاریخی بکار نبرده است .

درحقیقت درین افسانه‌های تاریخی نیز پیروزی افراسیاب چندان طولی نکشیده‌است. جانشین منوچهر درسلطنت ایران زمر (رجوع کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰۳) اورا شکست داد وی افراسیاب را ازایران بیرون راند (کتاب العبرج۲ص۱۵۷:٦ طبری ج۱ص۵۳۱ برای جزئیات و نسخه بدلهای داستانها و اسامی.) درشاهنامهٔ فردوسی که داستان جنگهای افراسیاب با ایرانیان بتفصیل آمده‌است، سرانجام سرافراسیاب بدست کیخسرو بریده می‌شود . (رجوع کنید بطبری ج۱ ص۶۰۰:۱۱، ٦١٦ : ١٦، که در آنجا نام او افراسیاب آمده است) .

(۹۵)خسرو(کسری) معروف بانوشیروان، نوشروان‌یاخسروئوس اول،بیست ویکمین پادشاه ساسانی‌ایران بود واز بزرگترین ایرانیان در تاریخ‌بشمارمی‌رود.چهل‌وهشت‌سال پادشاهی کرد(۵۳۱-۵۸۹م.) بریك امپراتوری که ازاروپا تا هند امتداد داشت.دربارهٔ وی‌رجوع بمقدمه‌ج۲ ص۱۸۹وجاهای دیگر.

(۹٦) در مصاحبهٔ ابن خلدون با تیمور وی‌چندان رعایت‌صحت مطالب را نکرده‌است. مثالهای خود را بی آنکه ترتیب تاریخی آنها را رعایت‌کند آورده است. اینکه اصطلاح‌روم (مقصود از آن‌یونانست) را بکار برده وتمیز ندادن وی رومیان را ازیونانیان کاملابنا بر درك‌تازیانست که رومیان را شعبه‌ای ازیونانیان‌می‌دانستند.

ابن‌خلدون در آثار تاریخی‌خودیونانیان ورومیان راازیك دیگر چنین‌تشخیص داده‌است: یونانیان را«یونان»(یعنی‌ایونی‌ها،یونهای‌توریت) ورومیان را «لاطینیون» لاتن‌ها دانسته‌است(رجوع کنید‌بمقدمه‌ج۳ص۹۰ :۵) . اسکندر را ازمردم«یونان» دانسته(مقدمه‌ج۳ص۸۹:۷)کتاب‌العبرج ۲ص۱۸٦، ۱۸۹، ۱۹٦)«قیصرها»لاتین‌بودند (کتاب العبرج ۲ ص۱۹٦: ۲:۱۹۷،۲) ودرجاهای دیگرنیزازیونان ورم گفتگو کرده(کتاب العبرج۲ ص۸:٦٦).

روی‌همرفته‌هرگاه‌ابن‌خلدون درجغرافیانام‌روم‌را آورده‌مخصوصاً برای تعیین آسیای صغیرست ودرتاریخ مقصود او بیزنتیه است و نیزمعلوم کرده است که روم نام پایتخت‌لاتین‌ها بوده است ولی بعدها که رومیان تسلط خودرابریونانیان هموار کرده‌اندرومیان‌رابرابر یونانیان نیزاطلاق کرده‌است(کتاب العبرج۲ص۱۹٦:٦،۲۷،۱۹۷:۱٦).

سزار (بزبان عربی قیصر) در تاریخ تازیان مخصوصاً یکی از امپراتوران رومیست. اما درین جا ابن‌خلدون یا بژول سزار (که او را نخستین سزار می‌داند) اشاره کرده است یا باوکتاویوس سزار (که او راهم سزار اوکتاووهم اوگست سزار نامیده است) .روایتی ازکارها وجهان گشائی های هردو آورده است (کتاب‌العبرج ۲ص۱۹۹-۲۰۰).

آگاهی ابن‌خلدون‌ازجهان‌یونان وروم قدیم‌واروپا بسیارمحدود بوده‌است .درستست که وی ازسقراط وافلاطون وارسطونام برده است و آخرین ایشان را دقیق ترین و معروف ترین حکیمان می داند (مقدمه ج ۲ص ٦۹ ج۳ ص ۹۰) ولی‌زبان یونانی ولاتین نمی‌دانست وهیچگونه آشنایی مستقیم با آثار ایشان‌نداشته‌است. خلاصه ای از تاریخ یونان و روم وگوتها واسرائیلیان وديگران درمجلد دوم‌کتاب العبر خود آورده ولی معلوماتش دربارهٔ مردم‌غیرعرب پراکنده است وگاهی‌کاملاازمنابعی مانند سعیدبن‌الطبریق (اوتیکیوس متوفی‌در۹۳۹ م.) وجرجیس‌المکین ابن‌العمید (متوفی در ۱۲۷۳ م .) وابن سعید الغرناطی المغربی (متوفی در۱۲۷٤م .) ومخصوصاًپاولوس اوروزیوس (در قرن پنجم) (هروشیوش یاهروشیش) عیناً نقل‌کرده است. ابن‌خلدون این مورخ اخیر را « مورخ روم» نامیده است (کتاب العبرج ۲ ص ۱۰ : ۱۲،۲٤ : ۷۱،۲٦ : ٥ و ما بعد) ومقدار قابل توجهی ازمواد راکلمه بکلمه از ترجمهٔ عربی تاریخ رد بر بت پرستان تألیف اوروزیوس نقل کرده است . قسمت هایی از نسخهٔ خطی عربی این‌کتاب را ژ . لوی‌دلاویدا در کتابخانهٔ دانشگاه کولومبیا درنیویورك پیداکرده است (رجوع کنید بمجلهٔ جمعیت خاور شناسان آمریکا ۱۹٤۳ص۱۸۷-۱۹۱ ونیزاو. ا .ماکادودر کتاب‌مختصری

ازتاریخ اسپانیا ج۱بسال۱۹۴٤ ص ۱٤۳ وژ . لوی دلاویدامطالعهٔ دقیقی از آن کرده است بعنوان ترجمهٔ عربی تاریخ اوروزیو (در مجموعـهٔ ژ . گاالبیاتی ج ۳بسال۱۹۵۱ص ۱۸۵-۲۰۳درسلسلهانتشارات آمبروزیانیج ۲۷چاپ میلان) .

درمورد تاریخ یهود پس‌ازدوران کتاب مقدس ابن‌خلدون بکتاب یوسف بن خریون که اورا مورخ دوران ترمیم بیت‌المقدس می‌نامد و او رابخطا با فلاویوس ژوزفوس که نام «یوسیپون» بخود گرفته است یکی می‌داند استناد کرده است (کتاب العبر ج ۲ ص ٤۲ : ۲۳ ، ۱۱٦ : ۸ ومابعد)جزئیات مربوط‌بابن‌خلدون ویوسیپون رادرزیر بنظرخوانندگان می‌رسانیم.

(۹۷) « این‌پادشاه» ظاهراً تیمورست واین نامه راابن‌خلدون بـه مترجم املاکرده است .

(۹۸) بیادداشت شمارهٔ ۸۲وبعد از آن رجوع کنید .

(۹۹) اگرچه ابن‌خلدون خوب می‌دانست که بخت‌نصردر حقیقت تنها حاکم یکی‌ازولایات‌ایران یعنی‌ساتراپ (مرزبان)وفرماندهٔمرزهای مغرب امپراتوری بود (مقدمه ج ۱ ص۱۰) وی را پادشاه نامیده است (مقدمه ج ۱ ص ٤۱۷ وجا های دیگرکتاب العبرج ۲ص۲۲۵).

(۱۰۰) در حقیقت‌تیمور(پادشاه)یا(حاکم) نبوده است‌فرمانروایی که اسماًاین مقام را داشت یعنی (صاحب التخت) محمودخان بودکه در ۷۹۰ ه . جانشین سیورغتمش خان شد .

سیورغتمش خان یکی از بازماندگان جغطای وصاحب سمرقند بود از آنجاکه بنابر سنن تاتاران تنها یکی ازبازماندگان پادشاه می-

بایست فرمانروا باشد تیمور محمود سلطان را با آنکه خود حکمرانی می کرد باین مقام گماشت (بیادداشت شمارهٔ ۱ و ۶۳ رجوع کنید).

(۱۰۱) نام پدر آن پسر سیورغتمش بودنه ساطلمش و نیز پیش از این در کتاب التعریف ابن خلدون پدر راساطلمش خوانده است (نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ ب : ۷ و نسخهٔ خطی ب ورق ۸۹ ب : ۲) اما در حاشیهٔ نسخهٔ خطی آ سیورغتمش نوشته شده است که کاملا واضح و خواناست . درنسخهٔ خطی ج (ورق ۱۳۹: ۲۱) سیورغتمش طلمش آمده است که درین نسخه نیز نام نخستین باز کاملا آشکار و خواناست وظاهراً ازهمان منبع یعنی ازحاشیهٔ نسخهٔ خطی آ برداشته شده است، درحالی که طلمش تحریف همان ساطلمش است . درین عبارت این نام اخیر بی آنکه در آن تصحیح کرده شود آورده شد .

دریك عبارت دیگر (نسخهٔ خطی آ ورق ۸۲ ب : ۱۵ و نسخهٔ خطی ج ورق ۱۴۸: ۲۲) ابن خلدون نوشته است سیورغتمش (که در نسخهٔ خطی آ بدان اشاره نشده است) این نام را بعنوان مادر پسر آورده است (نه پدرپسر) . درنسخهٔ خطی ب (ورق ۹۳ آ : ۱۷) نیز سیورغتمش آمده است . درنسخهٔ خطی ج (ورق ۱۴۸: ۲۲) نام پسر نیز محمود آمده است. درکتاب العبر(ج ۵ ص ۵۳۲ : ۱۱) نام پسر را «طغتمش» یا « محمود » آورده است که مادرش را تیمور پس از مرگ پدرش بزنی گرفته بوده ودر عبارت اخیر نام پسر و نام مادر هیچیك ذکر نشده است .

در کتاب ابن عربشاه (ج ۱ ص ۶۲ : ۱۰) سیورغتمش بخطا سیورغاتمش آمده است، تیمور پس از آنکه سلطان حسین را کشت (در سال ۷۷۱ هـ ـ ۱۳۷۰ م.) وی را بر تخت نشاند وهنگامی که بسوریه تاخت تیمور درخواست کرد که نام

«محمود خان» یا «سیورغتمش» (در اصل چنینست) ونام وی را در خطبهٔ نماز آدینه ببرند. ونیز درسکه ها نام هردورا نقش کنند (ونیز رجوع کنید بمقالهٔ بارتولد بعنوان الغ بیك ص ۳۳ و ۳٤ و یاد داشت شمارهٔ ۲۱ این کتاب). ابن تغری بردی نیزمی گوید که محمود خود بنام صورغتمش نیز معروف بود (نجوم ج ٦ ص ۸٤: ۱۱ وص ۱۵۸: ۱۷).

(۱۰۲) «بقیه» بمعنی «آخرین» شاه خاندان بابلست و «اول» اشاره است بروزگار اساطیری تاریخ ملت ایران یا دوران پیش از اسکندر (کتاب العبرج ۲ ص ۱٦۱: ۳).

«النبط» ضبط زبان تازیست برای بابلیان یعنی بازماندگان شم (سام) کتاب مقدس که از اخلاف «نبیط» وپس از آن نمرود است، حقیقت مطلب اخیر از مطلبی که در کتاب العبراج ۲ ص ٦۹: ۱۹ وطبری ج ۱ ص ۲۱۹: ۵ وص ۳۲٤: ۳) آمده استنباط شده است. آسوریان نیز (یعنی مردم نینوا و موصل و جزیره وبین النهرین) از اخلاف نمرودند چنانکه ایشان راهم گاهی بنام نبطی می نامند.

بخت نصر (که عربها بدان چنین گویند) که طبری (درج ۱ ص ٦۷۱: ۱۳) می گوید ضبط تازی نبوخد نصراست. بنابر روایات جاری تازیان بابلی بوده است (رجوع کنید بکتاب العبرج ۲ ص ٦۹ : ۲۸) یا دست کم وی نوه سناخریب پادشاه موصل و کسی بوده که بابل را گرفت (کتاب العبرج ۲ ص ۷۱: ۱۲ وطبری ج ۱ ص ٦٦۲: ۹). درهریك ازدوصورت وی نبطی بوده است و باز در هر یك از دو صورت وی ایرانی بوده است زیرا بعدها هنگامی که ایرانیان وی را شکست دادند بازوی را بحکمرانی بابل گماشتند (کتاب العبرج ۲ ص ۷۱: ۱۵ طبری ج ۱ ص ۳۲۹: ۹).

روایتی که بکلی جداگانه است حاکیست که بخت‌نصر یعنی همان کسی که بابل را ویران کرد ایرانی بوده نام پارسی وی بخترشه بوده و فرمانروای همهٔ ولایات مغرب ایران از جانب لهراسب و جانشینان وی بوده است (طبری ج۱ص۶۴۰:۶ وص۶۴۵:۱۴ وص۶۵۱:۱۲ و کتاب العبر ج۲ص۱۶۰:۱۶ آنجا نام فارسی بخت‌نصر بخت‌نرسی آمده است) . هنگامی که وی از بابل باورشلیم می‌رفت بخت‌نصر دیگری بوی پیوست، این بخت‌نصر پسر نبوزردن بن سنخریب صاحب موصل بود (طبری ج۱ص۶۵۰:۱۶ و کتاب العبر ج ۲ص ۱۶۰:۱۸).

(۱۰۳) آن قسمت از شرح حال که در میان دو کمان گذاشته شده است ظاهراً در حاشیهٔ نسخهٔ خطی آمده است و چنین می‌نماید که در نسخه برداری پس از آن که نویسنده خود بخط خود کرده است یا کاتب آنرا نوشته افزوده باشند. منوشهر نوهٔ پادشاه باستانی ایران یعنی افریدون بوده است و بنابر روایات درعصر موسی می‌زیسته است (طبری ج۱ص۴۲۹:۱۳ بیادداشت شمارهٔ ۹۴ رجوع کنید) درسالنامهٔ حمزهٔ اصفهانی (چاپ بمبئی ۱۹۳۲ ص ۲۰) آمده است که موسی درشانزدهمین سال پادشاهی منوشهر بجهان آمد و اسرائیلیان را از سرزمین مصر بیرون آورد و دردوران پادشاهی همین بود که یوشع اسرائیلیان را بفلسطین راهنما شد .

یکی ازجانشینان منوشهر کیقبا بوده است که پنجمین جانشین وی بشمار میرود (کتاب العبر ج۲ص۱۵۹:۵ وطبری ج۱ص۵۳۳:۹) وی بادختر یکی ازسران ترک زناشوئی کرد و این دختر چهار پسر آورد ویکی ازایشان کیکاوس بود (کتاب العبر ج۲ص۱۵۹:۶). بنابر روایت دیگر کیکاوس پسری داشته است سیاوخش نام (طبری ج۱ص۵۹۸:۲) که نزد فراسیاب پادشاه

ترك رفت . فراسیاب دختر خودرا بزنی باو داد (طبری ج۱ص ۶۰۰:۳-۱۱) و وی پسری آورد که پس از مرگ پدر بجهان آمد (طبری ج۱ص ۶۰۰:۱۱ و نیز رجوع کنید به ج۱ص ۵۹۸: ۱۱)

شاید تیمور باین روایات برای اثبات نسب خود بمنوشهر از سوی مادر استناد کرده باشد . نام مادر تیمور سکینه خاتون بود (کتاب الغ بیك از بارتولد ص ۱۹).

(۱۰۴) مشکلست بتوان علت این را که ابن خلدون بـاین نسبت تیمور بمنوشهر اصرار کرده است دانست مگر آنکه بگوییم این کار صرفاً معلول مدعای تیمور بوده است .

(۱۰۵) متن (یأکر علینا) معنی تحت اللفظ آن اینست که «عقیدهٔ طبری بما برمی گردد» این ممکنست باین معنی باشد که« نظر مارا تأیید می کند یا آنکه « بعلیه ما برمی گردد.» اگرچه در مورد اشاره بجنگ یارقابتی که در میان بوده است این بمعنی اخیرست .

پس از سنجش متون چنین برمی آید که این بمعنی اینست که «درین بحث باما هم عقیده است» یا شاید «درین مورد باما یك نظر دارد» رجوع کنید بفهرست بلاذری چاپ دوخویه ص ۷۳) .

(۱۰۶) محمد بن جعفر طبری مورخ (که در ۹۲۳م. درگذشته است) در نظر ابن خلدون « یکی از معدودی تاریخ نویسان معتبر» بوده است و ابن خلدون وی را از مورخانی می داند که نظایر وی« از شمارهٔ انگشتان یك دست تجاوز نمی کند» (مقدمه ج۱ص۳و۲۵و۴۴ ببعد) ابن خلدون بآثار تاریخی طبری بسیار معتقد بوده بآن استناد کرده است و درمورد تاریخ مردم غیر عرب از آن بهرهٔ بسیار برده است (رجوع کنید بکتاب العبر ج۲) و نیز برای

نشان دادن نظریات اجتماعی و فلسفی خود بآن بسیار اشاره کرده است.

(۱۰۷) عبارت «ما بطبری تکیه نمی کنیم» معنی تحت اللفظ آن اینست که «ازطبری برما چیست» یا بعبارت دیگر ازطبری چه برعهده داریم یا چه باك ازو داریم.

(۱۰۸) روش عبارت پردازی پاسخ ابن خلدون نیز پیچیده است زیرا «ناظر علی» معمولا بمعنی «نظر مخالف» است. اما از آنجا که تیمورطبری رامورخ متبحری نمی‌دانسته، اگرابن‌خلدون نیزوی رامعتبر نداند بحثی نیست. ازدلایل دیگرذکری نکرده پس نمیتوان دریافت آیا ابن‌خلدون ازروایات گوناگونی که طبری آورده است یکی‌را که‌بانظراو برابر بوده است ونظر تیموررا رد میکند برگزیده است یانه.

(۱۰۹) اشارهٔ ابن خلدون ببیرون رفتن قاضی از شهر و باز شدن دروازه، دنبالهٔ شرحیست که ازاوضاع شهرپس ازآنکه قضاة را درکنار دروازهٔ کوچك شهر گذاشتندورفتند ذکر کرده‌است(رجوع کنیدبیادداشت شمارهٔ٤٦). این واقعه دربامداد دوشنبهٔ ٢٤ جمادی الاولی ۸۰۳ﻫ -۱۰ ژانویه ۱٤۰۱م. روی داده است.

العینی که شرح وقایع این زمان را نوشته است بسیار باختصار پرداخته وهیچگونه اشاره‌ای بابن‌مفلح نکرده ومی گوید که در روزدو-شنبه ٢٤ جمادی الثانی (البته مقصودش جمادی الاولی بوده است)تیمور (ملك) مسلط شدبرشهرو دروازه ها راباز کردندووی برایشان‌پاسداران (شحنه)گماشت وخراجی‌برقرار کرد (اوراق٤١آ:۳۱ تا ٤١ب : ۲ملاقات تیمور باقضاة پس ازین‌خواهدآمد (یادداشت شمارهٔ۱۱۵). این ملاقات درنزدیکی دیوارشهرروی داد ونه درقبهٔ یلبغا.

(۱۱۰) در مورد لغت «زعموا» باید گفت که بمعنی «چنین می پنداشتند» باید باشد. بفهرست طبری درمقدمهٔ ص۲۷۸ رجوع کنید.

(۱۱۱) دراین جا «بذل» آمده است. اما در نسخهٔ خطی آ «بدل» یا «یدل» نوشته شده است.

(۱۱۲) گفته اند که تیمور لنگ بوده است و این در نتیجهٔ تیری بوده است که بکندهٔ زانوی اوخورده است (نجوم ج٦ ص۷٤: ۱٦ و نیز رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۳۸). بنا بر گفتهٔ کلاویخو (ص۲۱۲) تیر بر پای راست اوخورده بود واین زخم را درسیستان دردستبردی که به آنجا زد، خورد. درنتیجهٔ این زخم تاپایان زندگی همچنان می لنگید بعد ها زخمی بدست راستش خورد ودوانگشت کوچکش بریده شد. لنگ درزبان فارسی بمعنی اعرج است و بهمین جهت تیمور لنگ که بعدها اروپائیان تا-مرلان گفته اند ازهمین جاست (کتاب الغ بیك از بارتولد ص۲٤).

(۱۱۳) «دسته های نوازندگان» تحت اللفظ متن بمعنی «سازها» است و با آنان ترجمهٔ کلمهٔ عربی «لهم» است (دراصل چنینست جمع مذکر) شاید اشاره باشد بنوازندگان.

(۱۱٤) «قبر منجك» شاید اشاره بقبرفرج بن منجك باشد که در کتاب مساجد دمشق از طلس ص۱٤٤: ۱۲۷ ذکری از آن آمده است و آن دربیرون دروازهٔ جابیه است که در سمت غربی دیوار شهر باشد و نیز بکتاب قطعاتی از تاریخ ابن طولون درتوبینگنر تألیف ر. هارتمان ص ۱۵٤ س۱۰ رجوع کنید که در آن قبرفرج بن منجك بمناسبت ذکردروازهٔ نصر آمده است واین دروازه نیزدرسمت غربی باروی شهر بالای دروازهٔ جابیه بوده است.

این حملهٔ تیمور «بردمشق» روایتی را که میگوید لشکرگاه تیمور درقریهٔ یلبغا بوده است تأیید میکند این جایگاه در سمت جنوب باروی شهر تا اندك مسافتی بوده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۵).

(۱۱۵) مقصود ازین ملاقات با قضاة را ابن خلدون پیش ازین آورده است و برای آن بوده است که رسماً فرمان برداری (طاعه) خود را بیان کنند. گویا این از کارهای ضروری بوده است، برای برگزاری خراجی که تیمور پذیرفته است و در « یادداشت » آمده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۸) . ظاهراً این پس از تسلیم شاه ملك صورت گرفته است (شاه ملك درین جا بنام «نایب» تیمور آورده شده‌است. شایدهم او بفرمانروائی دمشق باردیگر برقرار شده باشد. رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۴۹) بشاه ملك دستور داده شده خلعت‌هائی بکسانی که بشهر می آیند بدهد زیرا این گونه خلعتها بنا برمعمول بهر کس که بمقامی برگزیده میشد داده‌می شد. ابن خلدون درین عبارت مختصرممکنست همان نظری را داشته باشد که ابن عربشاه (ج۲ ص۷٤:۱۳) صریحاً میگوید وی پوشاند(البس) هریك ازین بزرگان را خلعتی (خلعه) وایشان را همچون برگزیدگان خود (عنده) گماشت، آنگاه ایشان را با شادی تمام روانه کرد .» العینی (ورق ٤۱ب : ۲۳) می گوید تیمور مأمورانی درشهر گماشت که قاضی حنفی ابن کشك راجزوایشان نام می برد که بریشان ریاست داشت و نیز از قاضی حنفی النابلسی نام برده‌است اما ازشافعیان ومالکیان کسی را بکارنگماشت .

(۱۱٦) این گفتگو درطرحهای گوناگون برای باز کردن باروی شهر در همان روزی روی داده است که ابن خلدون نخستین بار باتیمور ملاقات کرده است، یعنی ۲٤ جمادی‌الاولی ۸۰۳هـ ـ ۱۰ ژانویه ۱٤۰۱ م.

(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ٤٦). برای‌اجرای طرحهای مذکور چند روز بعد اقدام‌شد (بیادداشت شمارهٔ ۱۲۲ رجوع کنید.)

(۱۱۷) ترجمهٔ تحت اللفظ عبارت «خانهٔ من» «مسکن یا جایگاه منست» هیچگونه اشاره ای نکرده‌است که دلیل باشد ابن خلدون ازین عبارت مدرسهٔ عادلیه را درنظرداشته است

(۱۱۸) ازآنجاکه‌درموردتاریخ بربریان و مغرب رویهمرفته خود بتفصیل‌سخن رانده است، ابن خلدون چنان با این سخنان آشنا بوده است،که لازم نمیدانسته بآن جز بالفظ «چند روزی» اشاره بکند. این شرحی که بدستورتیمور نوشته است ودرآن بایجازواختصارسخن رانده باید شرحی مستقل واثری جداگانه ازابن‌خلدون بشمارآید و بایدآنرا درعددآثار دوران آخرزندگی اودانست.

(۱۱۹) دربن‌جاکلمهٔتازی«منشی» درمتن«موقع»آمده است.یعنی کسی که‌اسناد رسمی رامی‌نویسد ،در متنی که درزمینهٔهمین‌شرح‌زملکانی (رجوع کنیدبیادداشت‌شمارهٔ۷۷)نوشته‌است‌بجای«ورفعته» «ودفعته» آمده است.

(۱۲۰) اینکه‌آیا این ترجمه‌صورت‌گرفت‌یانه، معلوم‌نیست. درهر صورت هیچ نسخه ای ازاصل یا ترجمهٔ آن باقی‌نمانده است. مقصود از « اللسان المغلی » شاید ترکی مشرق یا ترکی جغتای بوده است. و آن زبانیست که درسراسر آسیای مرکزی مغولان معمولشان بود و آنرا بخط ایغوری می‌نوشتند، رجوع کنیدبکلاویخو(ص۲۰۱ و۳٥٦). کلاویخو درضمن سفرخود دقیقاً زبان هائیراکه در آسیای مرکزی‌رواج داشته است دریافته و نوشته است. بکار بردن زبان مغولی مکتوب که

طرف رجوع عموم مردم باشدحقیقتی است که ازوجود دیوانخانهٔ خاصی در دستگاه ممالیك قاهره برای ترجمهٔ اسناد ونامه‌های مغولی دایرشده بود برمی آید (ابن الفرات ج۹ ص۴۵۳:۲۱-۲۳ وکاترمر کناب سلوك ج ۲ قسمت دوم ص۳۱۳-۳۱۴ صبح الاعشی ج۷ص۲۹۴:۱۰) درموردحذف «ن»درزبان مغولی رجوع کنیدبکتاب Vorlesungen ازبارتولدص۲۱۴ -۲۱۵).

درهرحال‌درین‌موردتردیدست که تیمورتاچه اندازه‌اززبان مغولی آگاه بوده‌است (رجوع کنید بسفرنامهٔ کلاویخوص ۳۵۶) . ابن‌عربشاه می‌گوید (ج ۲ ص ۸۰۰) : « تیمور زبان تازی نمی‌دانست اما از فارسی و ترکی ومغولی آنهم باندازهٔ کافی آگاه بود و نه‌بیشتر از آن» (ونیز بکتاب منهل ورق ۱۵۲ آ: ۱۴ رجوع کنید) .

ظاهراً تیمور خودزبان فارسی را ترجیح می‌داده‌است نه‌تنها در گفتگو کلمات فارسی مانند «خوب خوب»(ابن‌عربشاه ج ۱ص ۶۳۰ : ۶) بکارمی‌برده، بلکه‌شعار او این عبارت فارسی‌بودکه «راستی‌رستی» یعنی اگرراست بگوئی رهایی می‌یابی (نجوم ج ۶ص ۲۸۱ : ۲۰، ابن‌عربشاه ج ۲ ص ۷۸۲ : ۶ و بارتولددرکتاب Vorlesungen ص۲۳۲ آنرا چنین ترجمه کرده است :

«راستی موجب رستگاری است» .

بنابرگفتهٔ ابن‌قاضی شهبه (ص۱۸۱) شرحی راکه ابن خلدون در بارهٔ مغرب نوشته است‌برای تیمور بفارسی گفته‌انـد و نیز پیش ازین (یادداشت شمارهٔ۳۱)گفتیم ابن‌مفلح برگزیده شدکه باتیمورسخن گوید. زیراوی کسی‌بودکه بهردوزبان‌فارسی‌وترکی‌سخن‌می گفت‌ونیازی‌بمترجم

نداشت (ابن‌ایاس ج ۱ ص ۲۲:۳۳۱) .

(۱۲۱) «النقب» احتمال می‌رود بجای «آلت‌النقب» باشد چنانکه در کتاب العبرج ٥ ص ٤۹۳ : ۲۲ آمده است . برای جزییات و توصیف بیشتر دربارهٔ افزارها و ماشین‌های جنگی مطابق مؤلفات لغت نویسان و تاریخ نویسان عرب، رجوع کنید بکتاب تاریخ افزارهای توپخانه ملل شرقی در قرون وسطی درفصل « افزارهای‌توپخانه اسلامی» تألیف‌هوری ص ۱۲۷ - ۱۹۲

K. Huuri, Zur Geschichte des mittelalterlichen schutz wesens aus Orientalischen Quellene,Das Islamische Geschützwesen aus Orientalischen Quellen P P 127 . 192

(۱۲۲)شرح ابن خلدون‌دربارهٔ محاصرهٔ قلعهٔ‌دمشق خلاصه ایست از وقایعی که باجزئیات تمام تاریخ نویسان دیگرهم آورده‌اند و نیز پیداست‌که مقصود اوبیشتر ذکری از خلاصه‌ای ازکارهای وی‌بوده‌است .

مقدمات محاصرهٔ قلعه شاید در ۲۸ جمادی‌الاولی ۸۰۳ ه ۱٤۰۰- ژانویه ۱٤۰۱ فراهم‌شده باشد یعنی‌چهار روزپس ازگفتگودربارهٔطرحی که‌پیش ازین آورده شد (یادداشت شمارهٔ ۱۱٦). ابن عربشاه (ج ۲ ص ۷٦ : ۱٥) می‌گوید تیمور (نخست) این‌محاصره را چندان جدی‌نکرد و شرف‌الدین (ج ۳ص ۱۳٥) می‌گوید تیرهایی که از درون قلعه بانگ می‌کردند دربرابرلشکریان تیمور سدی فراهم‌کرده بودند ولازم‌می‌آمد در برابر آن تهیهٔ بسیار ببینند (ج ۳ ص ۱۳٦) و این تدارکها شامل ساختن سه صفه بود که مشرف بردیوارهای قلعه باشد (ابن‌عربشاه ج۲ ص ۹٤ : ٤ نجوم ص٦٥ : ۱٥۰ ج) و نیز ساختن شست قلعه کوب که

بگفتهٔ ابن خلدون ساختن آنها «چندروز» کشید جزئیات حوادث روزهای فراوان محاصره را که پس از آن آغاز کرده‌اند شرف‌الدین ذکر کرده است (ج ۳ ص ٣٣٦ - ٣٣٨ و نیز نجوم ج ٦ ص ٦٥ : ١١ - ١٥) .

بنا بگفتهٔ ابن عربشاه (ج ۲ ص٩٦ : ٦) حمله را نخست از سوی شمال و مغرب آغاز کرده‌اند، هم چنین العینی (ورق ٤١ ب : ٥) تصریح می کند که جایگاه برخی از وسایل محاصره در الصالحیه و عقیبه و حکر السماق بوده است .

العینی نیز ذکر کرده است که یکی از آنها را در تربة النوریه (جنوب مسجد امویان) و مخصوصاً یکی را هم در اندرون مسجد جاداده بودند (ورق ٤١ ب : ٤)

ظاهراً این واقعه پس از آن بوده است که شاه ملك که نایب تیمور در دمشق شده بود بنا بگفتهٔ ابن ایاس (ج ١ ص ٣٣٢ : ٢٥ - ٢٨) جایگاه خود و لشکریانش را در مسجد قرارداده و درهای آنرا بروی مردم بسته بود . مقریزی (سلوك ورق ٢٦ ب: ٢٥) نوشته است که چون تیمور وارد شهر شد تنها دوبار در مسجد امویان نماز برگزار شد (نجوم ج ٦ ص ٦٤ : ٢٢) . می گوید « نخستین بار روز آدینه ٩ جمادی‌الاخر بود که نام سلطان محمود و ولیعهد او پسر تیمور (نجوم ج ٦ ص ٦٥ : ١) را برده‌اند ». ولی ٩ جمادی‌الاخره سه‌شنبه بوده است و نه جمعه و احتمال نزدیك بیقین می‌رود که مقصود او آدینه ١٩ جمادی الاخره ٤ فوریه بوده باشد (شرف‌الدین ج ٣ ص ٣٣٤ آنرا در روز آدینه پس از دریافت فدیه می‌داند : رجوع کنید بقسمت بالا) .

پس بستن درهای مسجد در ٢٦ جمادی‌الاخره - ١١ فوریه روی

داده‌است و بکار گذاشتن قلعه کوب در مسجد ممکنست پس از آن بوده باشد. و نیز خراب کردن قسمتی از شهر که درمیان مسجد و قلعه بوده‌است یعنی در جنوب ومغرب قلعه (سلوك ورق ۲۷ آ : ۳) . ابن خلدون (درقسمتی که‌اکنون مورد بحثست) نیز آورده است که ویران کردن ساختمان قلعه درهرسوی (یا ازهرطرف) بوده است .

دفاع دلیرانهٔ مدافعان قلعه‌در برابر نیروهای درهم شکنندهٔ محاصره را ابن‌عربشاه بتفصیل بیان کرده‌است (ج ۲ص ۹٦ : ۷ ص ۹۸ : ۳ نجوم ج ٦ ص ٦٥ : ٦ ـ ۱٥) این نکته با گفتهٔ ابن‌خلدون که با بی‌قیدی آنرا بیان کرده اختلاف دارد. حتی شرف‌الدین (ج ۳ ص ۳۳٦ ـ ۳۳۸)جزئیات را بتفصیل شرح‌داده است و نوشته‌است چگونه هنگامی که قلعه کوب، بزرگترین برج قلعه بنام‌طارمه‌را درهم‌می‌شکست وقسمتهای بالای آنرا آتش‌زده بود تافرو افتد، دفاع کنندگان‌شکستگی آنرا تعمیر کردند، در حالیکه قسمت دیگری ازدیوار آن فرو افتاد وعده‌ای‌از حمله‌کنندگان را زیر آوار کشت‌و ازحرارت دیگران کاست (ج۳ ص ۳۳۸) . این‌دفاع از این‌جهت جالب‌بود که جنگ آوران کار کشته اندك وحتی کمتر ازچهل‌تن بودند، بنابگفته‌مؤلف نجوم (ج ٦ ص ٦٥ : ۱۳) . ابن عربشاه (ج ۲ ص ۹٦) از میان فرماندهان بغیر از نایب تنها از دو فرمانده درجهٔ دوم نام‌می‌برد. (زردکاش)یعنی کسانی که اسلحه‌بایشان سپرده شده بود . این تغری‌بردی در کتاب منهل خود (ورق ۱٤۹ آ : ۱۰)می‌گوید که یکی از کسانی که در قلعه بود بمن گفت همهٔ مدافعان قلعه بسیار جوان بودند و بیشترشان ازفن‌جنگ چیزی نمی‌دانستند .

سرانجام هنگامی که همهٔ دفاعها را درهم شکستند و پی بردند که هیچ-

گونه یاری را نبایدانتظارداشت، یزدار نایب قلعه‌تسلیم‌شدوامان‌خواست (نجوم ج ٥ ص ٦٥ :١٥) ولـی وی را کشتنـد (شرف الدین ج ۳ ص ۳۳۸).

تاریخی برای‌تسلیم(که‌مربوط بتاریخ‌عزیمت‌ابن‌خلدون‌بمصرست) تنها درکتاب‌العینی (ورق ٤۱ب . ۱۲) آمده است و آن روز آدینهٔ ۲۱ رجب ۸۰۳هـ. ـ ۷مارس۱٤۰۱ م. است . ولی روز۲۱رجب دوشنبه بوده است پس شاید روز آدینه ۱۱ رجب ۸۰۳هـ. ـ ۲٥ فوریه ۱٤۰۱م.مقصود بوده باشد . اعتبار تقریبی ۱۱رجب و۲٥ فوریه را میتوان بوسیلهٔ بیانات زیرین شرف الدین(ج۳ ص۳٤۰) استنباط کرد . تیمورپس ازتسلیم شدن قلعه از قصرالابلق بخانهٔ بتخالص رفت (رجوع کنید بابن‌عربشاه ج۲ص ۸۰:۷که نیزمی‌گوید، تیموردر آن هنگام دستور ویران کردن‌ابلق‌راداده بود) هنگامی که تفاوت زیبایی این خانه را با مقابرزنهای پیامبر دید بامرایش دستورداد روی آن قبرها گنبدهای مرمربسازند (رجوع کنیدبه ابن‌عربشاه ج۲ص۹۸:۱۱) وامرا قبرهارا درمدت ۲٥روز بپایان‌رسانیدند (شرف‌الدین ج۳ص۳٤۱) وچون امیران در۳ شعبان ۸۰۳ هـ. ـ۱۹ مارس ۱٤۰۱ م. (شرف الدین‌ج۳ ص۳٤۷ ـ ۳٤۸ نجوم ج٥ ص۸۱:٥ منهل‌ورق ۱٤۹ آ:۱۳) با تیمور ازدمشق رفته‌اند، پس قلعه می‌بایست ۲٥ روز پیش ازسوم شعبان ویران شده باشد یعنی در۸ رجب ـ ۲۲ فوریه (بجای ۲٥ فوریه چنانکه دربالا آمده است) درهرحال چند روزپیش از۲۱رجب ـ ۷ مارس بوده است .

دفاع قلعه بروایت‌کتاب منهل (ورق۱٤۹ آ:۱۲) چهل روز کشیده است وبگفتهٔ ابن عربشاه(ج۲ص۹۸:٦۷)چهل وسه روز. پس اگراز ۱۱

رجب بعقب برگردیم تاریخ شروع بمحاصرهٔ قلعه در ٢٨ جمادی الاولی ٨٠٣ ه ٠ ١٤ ژانویه١٤٠١ م می‌شودچهار روزپس‌از آنکه‌ابن‌خلدون (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ١١٦) می گوید که دربارهٔ نقشهٔ محاصرهٔ قلعه نخستین‌بار تیمور با مهندسان خودگفتگو کرده‌است.

مدت محاصرهٔ قلعه را درهرحال ٢٩ روزنیزگفته‌اند (سلوك ورق ٢٧ آ : ٤ نجوم ج ٦ ص ٦٥ : ٩ ابن‌ایـاس ج ١ ص ٣٣٣ : ١). العینی (ورق ٤١ ب : ١١) یکماه گفته‌است. پس چنانکه ظاهراً احتمال‌می‌رود تسلیم در١١ رجب ـ ٢٥ فوریه روی‌داده است. ٢٩ روز پیش از آن‌که یازدهم جمادی‌الاخره ٢٧ ژانویه باشد شاید تاریخی‌را برساند که پس‌از دوهفته تدارك مرحلهٔ قطعی حمله شروع شده است وپس ازین خواهد آمد که تاریخ حمله ازجنوب ومشرق از آن هم دیرتر بوده است یعنی پس‌از ٢٦ جمادی‌الاخره ٨٠٣ ه ـ ١١ فوریه ١٤٠١ م ٠

(١٢٣) ابن‌خلدون درین چند کلمه ضبط دارایی ایشان‌را با زجر داستان دراز و غم‌انگیز رنجهای مردم دمشق را بیان می کند و ازشرح وقایع « چند روزی » که وی در آنجا بوده خودداری کرده است. درحقیقت دیده می‌شود ملاقات دیگر وی که مخصوصاً آنرا ذکر کرده است در روز تسلیم قلعه پیش آمده است و احتمال می رود در روز ١١رجب ٨٠٣ ه . ـ٢٥ فوریه ١٤٠١م . روی داده‌باشد. اگرچه‌ببرخی ازمقدمات‌تسلیم قلعه‌نیزاشاره‌کرده است ازروز ملاقات قضاة و هنگامی که وی باتیمور بود ازروز ٢٤جمادی‌الاولی٨٠٣ه . ـ ١٠ژانویه١٤٠١م تا موقع‌تسلیم قلعه‌شش‌هفته گذشته بود.

درین مدت تیمورخراج برشهر گذاشت نخست ازابن مفلح یك‌

میلیون دینار (سلوك ورق٢٦ب:١٣ نجوم ج٦ص٦٤:٦٤:٨٨، رجوع کنید بشرف‌الدین ج٣ص٣٣٤ابن‌عربشاه ج٢ص٢:٧٨) خواست. این‌یك میلیون دینار بی‌مخالفت فراهم شد(سلوك‌ورق ٢٦ب:١٤ نجوم‌ج ٦ص٦٤:١٢ابن ایاس‌ج١ص١٦:٣٣٢) . تیمور ابن‌مفلح راجبراً واداشت‌مبلغ‌قراردادی را هزارتومان‌بپذیرد وهرتومان برابرده‌هزار دینار بوده‌است که‌روی همرفته ده میلیون‌دیناربا شد (سلوك ورق ٢٦ب:١٨نجوم‌ج٦ص٦٤:١٦ ابن ایاس ج١ص١٩:٣٣٢) واین‌مبلغ را برمردم وخانه‌ها وحتی موقوفات (چنانکه پس ازین خواهد آمد) تعلق دادند . دادوستدها دربازار قطع شد وتنها فروش برای فراهم کردن این‌مبلغ‌بود (سلوك ورق٢٦ب:١٧-٢٢نجوم ج٦ ص٦٤: ١٥-٢٢ ابن‌ایاس ج١ص٣٣٢ ص ٢٠-٢٣). سپس که ده میلیون دینار را نزد تیمور بردند مدعی‌شد که بواسطۀ اختلاف‌درحساب(بحسابنا) تنها سه‌میلیون دینار پرداخته‌شده‌است، پس هفت‌میلیون دینار باقی ماند (نجوم‌ص٦٥:١٩ ابن‌ایاس ج١ص٣٣٣:٣سلوك ورق ٢٧آ : ٦که در آنجا بجای سه‌میلیون،سه‌هزاروبجای‌نه‌میلیون ،نه‌هزارنوشته شده است. برای مقایسۀ حساب مالیاتی که تیمور از مردم دمشق بزور گرفت رجوع کنید بکتاب زندگی‌تیمورتألیف ب میگنانلی‌ص١٣٧) .

باهمۀ اینهاالعینی(ورق٤١ب:١٧)صریحاً می گوید که‌تیمور«دمشق را بمردم آنجا سه‌بار فروخت وهربار مبلغ‌بسیاری‌زروسیم گرفت .»

درمیان منابع تازی تنها ابن‌مفلح یاد آوری کرده که مجموع این مبلغ بده میلیون دینار می‌رسد شرف‌الدین(ج٣ص٣٨٩) می گوید که‌شاه ملك وبرخی‌دیگرازامیران تیمور دربیرون دروازۀ فرادیس دفتری برای گرد آوری این‌مبلغ فراهم کردند. دروازۀ فرادیس درکنار دیوار شمالی

شهر نزدیك مسجد امویان بود. ابن‌عربشاه (ج۲ص۹۸:٦) ومنهل (ورق ۱٤۸ب:۱٥) نام سرکردهٔ ماموران وصول رااله‌داده‌نوشته‌اندووی‌درخانهٔ ابن مشکوربیرون دروازهٔ‌کوچك‌شهرمسکن‌داشت، درحالی که‌دیگران درکاخ زرین(دارالذهب) جاگرفته بودند(رجوع کنید باابن عربشاه ج ۲ ص۹۲:۱۰-۱۱ وبهمان کتاب‌ص۸۰:۲ ومنهل‌ورق۱٤۸:۱۹ وکتاب‌طلس، مساجددمشق ص۸۸). دارالذهب‌درمیان مسجد امویان‌ودروازهٔ کوچك بوده‌است .

درگرد آوردن پول ابن مفلح ودستیارانش بشکنجه وزورمتوسل شدند وبسیاری راپچوب‌بستند(سلوك‌ورق۲٦ب:۲۰ونجوم‌ج٦ص٦٤:۲۰) ظاهراً هفته‌ها این‌کاردوام داشت وشاید تا تقریباً ۱۸ جمادی‌الاخر ۸۰۳ ه. -۳ فوریه۱٤۰۱م . همچنان مردم‌را درفشار می‌داشتند .

هنگامی‌که ده میلیون دینارپرداخته شد یا اندکی پیش ازوصول همهٔ این‌مبلغ، تسلیم‌شهررسماً درخطبهٔ روز آدینهٔ در مسجد امویان بنام محمود یعنی‌پادشاه اسمی‌شهرکه وارث وپسرتیمور شمرده می‌شد اعلان شد(سلوك‌ورق۲٦ب:۲٦ونجوم ج ٦ص٦٥:۱وشرف‌الدین‌ج۳ص۳۳٥می‌-گویندکه‌خطبه بنام‌خود تیمور خوانده‌شد). تنهاسلوك(ورق۲٦ب : ۲٥) تاریخی‌برای‌این‌خطبه آورده‌است و آن آدینهٔ۹ جمادی‌الاخرسال۸۰۳ه‍- بوده‌است.اما این‌روز مصادف بوده است با سه شنبهٔ۲٦ ژانویه ۱٤۰۱م . وباحتمال نزدیك بیقین‌باید عدد ده حذف شده باشدکه برابر بوده است با٤فوریه ۱٤۰۱م .

آنگاه شاه‌ملك باهمراهانش بشهروارد شد(ابن‌ایاس می گویدبا زنانش «بحرمه») ومسجدامویان را جایگاه خود ساخت ودست بشراب

بردو کوس زدند وطاس انداخت درهای مسجد بسته بود ومراسم نماز آدینه را ترك کردند(سلوك ورق۲٦ب:۲۷-۳۰ ونجوم ج٦ص ٦٥:٤ با تفصیل و ابن ایاس ج۱ص۳۳۲:۲٥-۲۸) .

ظاهراً پس ازین وقایع بوده است که ویرانی شهر در محلات میان مسجد وحصار شهر رخ داده است. واین واقعه درسلوك(ورق۲۷ آ:٤) آمده است واین کار شاید حملهٔ بحصار شهر را ازهمه جانب ممکن کرده باشد. پولی که تا این زمان فراهم شد ازراه خراجی بود که برمردم دمشق بتنهایی بستند(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۳۷ دربارهٔ کلمهٔ خاصةً) بنابرحساب تیمور هنوز هفت میلیون ازین خراج گرفته نشده بود .

سپس تیمور خراجهای زیررا نیزخواستار شد :

الف - پول ومال وسلاحهایی که دردمشق ازسلطان وامیر ولشکریان مصر باقی مانده بود، درشهر اعلام کردند هر کس ازین بابت چیزی درپیش خود دارد یا باو سپرده شده،است بی درنگ تسلیم کند (سلوك ورق۲۷ آ: ۸ونجوم ج٦ص٦٦:۳وابن ایاس ص۳۳۳:۸) .

ب- پولهای بازرگانان وبرجستگان دیگر که از دمشق گریخته بودند(سلوك ورق ۲۷ آ:۱۱ بجای آنکه «از»بنویسد«به» نوشته شده است ونجوم ج ٦ص٦٦:۲ وابن ایاس ج۱ص۳۳۳:۹) درکار گرد آوردن پول مردم شهر از نومیدی وناچاری بریك دیگر جاسوسی کردند(سلوك ورق ۲۷ آ: ۱۰و۱۳نجوم ج ٦ص٦٦:۳ رجوع کنید با بن عربشاه ج۲ص۹۲:۱۲) .

ج- همهٔ چهارپایان ازاسب واستر وشتر وخر راکه درشهر بودند (سلوك ورق۲۷ آ:۱٤ وابن ایاس ج۱ص۳۳۳:۱۰ شمارهٔ چهارپایانی راکه بلشکرگاه تیمور بردند دوازده هزار نوشته اند) .

د ـ همهٔ سلاحها و تجهیزهایی از هر گونه که در شهر فراهم بود (نجوم ج٦ص٦٦: ٤ و ابن ایاس ج١ص٣٣٣: ١٣ و نیز رجوع کنید بسلوك ورق ٢٧ آ: ١٤ آنجا که چند کلمه دربارهٔ درخواست تجهیزات و اسلحه از نسخه افتاده است .)

آنگاه تیمور بازماندهٔ خراج خود را که همان هفت میلیون دینار باشد خواست. هنگامی که ابن مفلح پاسخ داد که مطلقاً دیگر پولی در شهر نمانده است، تیمور روی و یارانش را در فشار گذاشت تا آنکه فهرستی از همهٔ محلات شهر و خانه‌های آن باو بدهند (سلوك ورق ٢٧ آ: ١٦ـ١٧ و ابن ایاس ج ١ ص٣٣٣: ١٥ـ١٧ و آنگاه سطر ١٣ـ١٤ که هیچیك ازین دو مفهوم اخیر کاملا در آن روشن نیست و نجوم ج٦ص٦٦: ٧ «خانه‌ها» را حذف کرده است و ابن عربشاه ج٢ص٧٨: ١٤) .

این فهرست‌ها را بامیران لشکر تیمور دادند تا با همراهان خود بجاهای معین و کویها و برزنها بروند و از مردم پول بخواهند .

آنگاه دوران شکنجه‌های وحشیانه و تاخت و تاز و غارتگری و مردم کشی که بزن و مرد و کودك ابقا نکردند آغاز شد و تا ١٩ روز دوام داشت و تا سه شنبهٔ ٢٩ رجب ٨٠٣هـ . ـ ١٥ مارس ١٤٠١م . کشید (سلوك ورق ٢٧ آ: ١٩ و ورق ٢٧ ب: ٢ و نجوم ج٦ص٦٦: ٩ و ٦٧: ١١ و ابن ایاس ج١ص ٣٣٣: ٢٢ و ٣٣٤: ٤ . در همهٔ این مراجع ٢٨ رجب آمده است رجوع کنید با بن عربشاه ج٢ص١٤٢: ٦ تا ص١٦٤: ٤ و از شکنجه‌هایی که بریك یك از قضاة وارد آورده‌اند شرح می‌دهد). شرف‌الدین (ج٣ص٣٤٤) انهدام و غارتگری را بامر ای تیمور نسبت نمی‌دهد بلکه آنرا از لشکریان می‌داند (رجوع کنید بمطالبی که پس ازین خواهد آمد). از همهٔ این مصایب ابن-

خلدون با آنکه درشهرساکن بوده مصون مانده‌است .

(١٢٤) درمتن نسخهٔ خطی آوج چنین آمده است «اناسیها» یعنی مردم آن که «اساسیها» یعنی اساسیهٔ آن نیزخوانده‌شده است. هنگامی که امرای تیمورخبردادند که آنچه‌ممکن بوده‌است گرفته‌اند بهمراهان‌ایشان دستوررسید که درچهارشنبهٔ رجب۸۰۳ ه . ـ ١٦ مارس ١٤٠١ م. بشهر روند (سلوك‌ورق۲۷ب:۳ ونجوم‌ج ٦ ص٦٧:١٤ وابن‌ایاس ج١ص ٥:٣٣٤ آنرا روزسه شنبهٔ ۲۸رجب نوشته‌اند وحال آنکه سه‌شنبهٔ ۲۹ بوده‌است وشرف الدین ج٣ص٣٤٤نوشته‌است‌غرهٔ شعبان وابن عربشاه ج٢ص١٢٤:٨ تاریخی نیاورده‌است، امادرص١٢٨:٦ می گوید که غارت عمومی سه روز دوام داشت)، شرف‌الدین (ج٣ص٣٤٣و٣٤٤) می گوید که لشکریان بی‌زحمت بشهردرآمدند، اماتیمور ایشان رادلیرکرد وبوسیلهٔ خطابه‌ای که خود بیان‌کردسریانیان‌را برای پشتیبانی که ازامویان‌درجنك باعلی کرده بودند سرزنش کرد .

هنگامی که لشکریان همهٔ اثاثه ووسایل خانه‌راکه درشهر مانده بود گرفتند مردان‌وزنان‌وکودکان‌راجز کسانی که ازپنج‌سال کمترداشتند بیرون‌ریختند ودرفشارگذاشتند (سلوك ورق۲۷ب:٦ و نجوم‌ج٦ص٦٧: ١٦) ابن ایاس(ج١ص٣٤٤:٧) ازجمله اسیران لشکرتیمور المناوی‌رانام برده‌اند (رجوع کنید. با ابن عربشاه ج ٢ ص١٢٦ : ٢ و ص ١٤٢ ـ ١٤٨) شرف‌الدین‌می گوید (ج٣ص٣٤٧)که تیمورهمهٔ‌اسیران رارهاکرد وبشهر درآورد.حقیقت اینست که‌بسیاری‌ازاسیران‌درراه‌پیمایی‌ازدمشق گریختند (سلوك ورق۲۷ب:۱۲ ومابعد وابن ایاس ج١ص٣٣٥:٩ ومابعد) وسپس چون اطلمش آزاد شد واورا نزد تیمورفرستادند همهٔ اسیران‌دیگررارها

کردند وبقاهره فرستادند (ابن ایاس ج۱ص۳۳٦:۱۵) .

(۱۲۵) دربارهٔ آتش زدن شهر رجوع کنید بسلوك ورق۲۷ب:۲٦ و نجوم ج٦ص٦۷:۱۸ که می گوید «وبمساجد» ابن عربشاه ج۲ص ۱۳۲:۷ و مابعد وابن ایاس(ج۱ص۳۳٤:۱۷) می گوید که تیمور فرمان آتش زدن شهر را در روز پنجشنبهٔ غـرهٔ شعبان ۸۰۳ هـ - ۱۷ فوریه ۱٤۰۱ م . داد و شرف الدین(ج۳ص۳٤٦) که می گوید آتش سوزی اتفاقاً روی داد وبواسطهٔ آن بود که خانه‌ها دوطبقه یاسه‌طبقه بود وازچوب ساخته بودند و آتش- سوزی توسعه یافت .

(۱۲٦) آتش بمسجد امویان رسید وسقف آنرا فروریخت، درهای آن سوخت ومرمرهای آن پراکنده شد وتنها دیوارهااستوارماند(سلوك ورق ۲۷ب:۹ ونجوم ج٦ص٦۸:۲). ابن عربشاه می گوید (ج۲ص۱۳۲:۵) که رافعیان خراسان این آتش را افگندند، درمورد آتش سوزی مسجد رجوع کنید بکتاب کلاویخوص ۱۷۳و۲۹۰ وکتاب سابق الذکر شیلتبر گر ص۲۲-۲۳و۱۲۸ ویادداشت هایی دربارهٔ تیمورص٤۵۵ .

بگفتهٔ اشرف الدین ج ۳ ص ۳٤٦ و برخی جزئیاتی که مفهوم آنها متضاداست وازنظام الدین شامیست (چاپ تاورص ۲۳۰) تیمور،شاه ملك را برای نجات دادن مسجدفرستاد اماباوجودهمهٔ کوششهایی که لشکریان وی کردند، منارهٔ شرقی مسجد باآنکه همهٔ آن ازسنك ساخته شده بود یکسره ویران شدوحال آنکه «منارهٔعروس» باآنکه ازچوب بودمعجزه آسا ازگزند آتش مصون ماند (ظاهراً این مناره همان«منارهٔعیسی»است). گنبد مسجد باآنکه ازسرب پوشیده شده بود از آفت مصون نماند(رجوع کنید باشارهٔ ابن خلدون درین زمینه) وشرف الدین گویا این واقعه را نتیجهٔ خشم

خدا«بر آن مردم» می‌داند .

(۱۲۷) ابن خلدون خود شاهد انهدام شهر و مسجد در هفتهٔ پیش از عزیمت تیمور یعنی سوم شعبان ــ ۱۹ مارس نبوده است. شاید وی از دمشق اندکی پس از ۵ ۲ فوریه ۱۴۰۱ م. بیرون رفته باشد زیرا وی در غرهٔ شعبان ۸۰۳ ه . ــ ۱۷ مارس ۱۴۰۱ م درقاهره بوده است پس از راه‌پیمایی دشوار که لااقل دو هفته کشیده است و شاید هم بیشتر (بیادداشت شمارهٔ ۱۶۹ از نظر بحث در تاریخ روزها رجوع کنید) بقاهره رسید . اما اینکه تا چه اندازه از وقایع شهر را حتی درزمانی که ساکن شهر بوده دیده است به دشواری می‌توان گفت وی تنها می گوید درین هنگام شرح کتاب مغرب خود را به پایان رسانده و نزد تیمور برده است .

(۱۲۸) این واقعه ظاهراً در ۱۱ رجب ۸۰۳ ه . ــ ۵ ۲ فوریهٔ ۱۴۰۱ م. رخ داده است .

(۱۳۰) همچنان که تیمور او را «احضار کرد» (استدعانی) قضاة دیگر را هم خواند بنظر می‌رسد که ابن خلدون نیز مانند دیگران از شهر بوده باشد و چنانکه پیش از این گفته شده، وی با تیمور که گویا اینك درقصر الابلق جا گرفته بود دریاك جا نبوده است. رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۵ .

(۱۳۱) «سند» (مستند) قانونی این کار همان حکمیست که بر اساس سنت پیغمبر گذاشته شده است .

(۱۳۲) عبارت تحت اللفظ اینست که « وی دهان بدهان با من سخن راند» .

(۱۳۳) نظریات ابن خلدون دربارهٔ سازمان و توسعهٔ دستگاه خلافت و امانت و روایات گوناگون شیعه دربارهٔ آن در فصول مختلف مقدمهٔ وی

آمده‌است. مخصوصاً بمقدمه ج۱ص۳۴۲-۳۷۷ رجوع کنید .

(۱۳٤) تعیین وصیت «وصیه» یعنی تعیین صریح علی بوسیلهٔ پیغمبر بجانشینی اووجانشینی فرزندان علی بخلافت پس‌ازدرگذشت وی (رجوع کنیدبمجلد اول کتاب گولدزیهر Vorlesungen ص۲۰۹) .

(۱۳۵)عبارت تحت‌اللفظ اینست که «بسیاری‌ازعقایدپراگنده هست (تشذّ)که بشمارنمی آید» (رجوع کنید بکتاب دوزی ج ۱ ص ۷۳۸ به‌کلمهٔ شذّ) .

(۱۳٦) اهل سنت درمورد ردکردن ازوم تعیین جانشین خاص، برگزیدن آزاد یا انتخاب(اختیار) را مقبول دارند یا آنکه آنرامرجع‌می دانند. ودرین مورد مخصوصا «اجبار» را جایزنمی‌دانند، درین امر ابن‌خلدون بجدل می‌پردازد تا اندازه ای بی آنکه حجت و منطق بیاورد اجبار دیگری راکه همان «اجتهاد باشد» می پذیرد . اجتهاد عبارتست از «عمل انتخاب» . ابن خلدون در مقدمهٔ خود اصول اجتهاد را بدین گونه نیاورده است . پس از آنکه لزوم داشتن امام یا خلیفه را ثابت می‌کند چهارشرط را (شروط) رابیان کرده است، برای کسی که جانشین پیغمبرخواهدشد(مقدمه ج۱ص۳٤۹:۱). این‌چهار شرط‌عبارتست ازعلم و عدالت‌ولیاقت(کفایه) وتن‌درستی وعقل .

(۱۳۷) خاندان الحنفیه ازاخلاف علی‌اند،اززنی‌بنام خوله ازقبیلهٔ بنوحنیفه رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلامی بکلمهٔ محمدبن حنفیه .

(۱۳۸) ابومسلم عبدالرحمن بن‌مسلم سرکرده‌ای‌ازنژاد ایرانی بود، رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلامی .

(۱۳۹) السفاح نخستین‌خلیفهٔ عباسی بوده‌است که‌از۱۳۲تا۱۳٦ه.

(۷۵۰-۷۵٤ م .) خلافت کرده است برادرش المنصور چنانکه پس ازین خواهد آمد از ۱۳٦ تا ۱۵۸ ه . -(۷۵٤-۷۷۵م.) خلیفه بوده است آخرین خلیفهٔ عباسی ازالمعتصم از ٦٤۰ تا ٦۵٦ ه . (۱۲٤۲-۱۲۵۸م.) خلافت کرده‌است .

(۱٤۰) عبارت تحت‌اللفظ اینست که «اختیار ایشان بر وقرار گرفت» « واین عبارت پیچیده است بمعنی اینکه اورا برگزیدند (درین‌جا کلمهٔ «اختیار» اصطلاح‌فنی انتخابست)

(۱٤۱) ابن‌خلدون‌ظاهراً کلمه «اسفاق» را برای تأکید بکلمهٔ «اجماع» که لغتیست فنی‌تر ومعمول‌تر افزوده‌است، اسفاق بمعنی تصویب فروش «بیع» است و نیز بمعنی‌قول اطاعت و سوگند وفاداری آمده‌است .

(۱٤۲) «تعیین‌شد» درین‌جا «عهد» است که اصولا مرادف با «وصی» است. اما صریحاً بخاندان علی‌اشاره نشده‌است .

(۱٤۳) خلافت عباسی احیا شده درقاهره بعنوان خلافت قانونی نا حملهٔ عثمانیان بسال ۱۵۱۷م . باقی ماند با آنکه خلفای مصر اختلافات محدودداشتند. رجوع کنید بکتاب خلافت تألیف ت . و. آرنولد چاپ اکسفرد ۱۹۲٤ .

(۱٤٤) رجوع کنید بیادداشت‌شمارهٔ ٤۷ .

(۱٤۵) این که این‌دوست که بوده‌است‌معلوم‌نیست .

(۱٤٦) ابن‌خلدون ازتجربهٔ گذشتهٔ خود درسال ۱۳٦٤م. که‌مأمور دربار پدروستمگر پادشاه اشبیلیه‌شده بود پی برده بود که هدایا برای معرفی فرمانروایی اعم ازاینکه درمشرق بوده باشد یادرمغرب واجب و لازمست . درمورد این رسم در دیار مشرق رجوع کنید بکتاب کلاویخو

که می گوید : «اینك درین کشور رسم برین قرار گرفته که هر کس را که امیری بحضور خود بپذیرد باید باو پیشکشی بدهد . . . . (ص١٥٨) و «باید گفت که ارزش پیشکشی که بپیك های تیمور داده می‌شود نشانهٔ احترامیست که پیشکش کننده در بارهٔ تیمور دارد»(ص٢٠٣) . .

(١٤٧) کلمه‌ای که بجای «نسخهٔ قرآن» درین جا آمده «مصحف» است که معنی تحت اللفظ آن «مجموعه‌ای از صحایف نوشته» است. اما معمولا درمورد قرآن یاقسمتی از آن گفته می‌شود. پس از کلمهٔ مصحف ظاهراً در متن عبارت «فی جزء محذو» آمده است وچون بمتن معینی اشاره نشده، باید کلمهٔ آخر عبارت «مهذق» باشد اما هیچ یك ازین دو نوع تعبیر نمی تواند صفت موجهی برای «جزء» باشد که بمعنی «قسمت» یا «جلد» است .

(١٤٨) قصیدة البرده منظومهٔ معروفیست در نعت رسول و گویندهٔ آن از نژاد بربر بنام شرف الدین ابوعبدالله محمد بن سعید الابوصیری (یا البوصیری) است که از ٦٠٨ تا ٦٩٥هـ . برابر با ١٢١٣ تا ١٢٩٦م . زیسته است. دربارهٔ شرح حال و آثار وی رجوع کنید بتاریخ ادبیات عرب بروکلمان ج ١ ص٢٦٤-٢٦٦ وذیل آن ج١ص٤٦٧-٤٧٢ ودایرة المعارف اسلام .

بگفتهٔ ابن الخطیب (در نفح الطیب چاپ بولاق ج٤ص٤١٩) ابن خلدون برای برده شرحی نوشته است . ابن خلدون این اثررا در «شرح حال» خود ذکر نکرده است .

(١٤٩) دربارهٔ این شیرینی مخصوص «حلوا» رجوع کنید بکتاب (دوزی ج١ص٣١٨ در کلمهٔ حلوا و نیز بکتاب مقری ج١ص٦٩٤: ١٦ ومقدمهٔ ابن حلدون ج١ص٢٥ وترجمهٔ آن ج١ص٣٤ پاورقی ٣ .

(١٥٠) دربارهٔ قصر الابلق (کاخ رنگارنگ) که مقر تیمور بود رجوع

کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۵ این کتاب .

تاریخ درست این ملاقات ابن خلدون با تیمور و این که چه مدت پس از نخستین ملاقات ایشان که در ۲٤ جمادی‌الاولی ۷۰۳ ه . ـ ۱۰ ژانویه ۱٤۰۱ روی داده واقع شده است معلوم نیست . می‌بایست ملاقاتی اندکی پس از ملاقات نخستین رخ‌داده باشد یعنی ملاقاتی که باو رسوم و آداب را گفته‌اند . ازطرفی شرح ملاقات پس ازشرح تسلیم باروی شهر و بلافاصله پس ازعنوان«بازگشت ازنزد تیمور بقاهره» آمده‌است. درصورتی که این ملاقات در اوایل اقامت وی دردمشق روی داده باشد مقدمه ای که وی درین‌جا نوشته مربوطست ببازگشت وی. زیرامی گوید باوزنهار نامه‌ای داده شدکه بازگردد (رجوع کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۱٦٦) .

(۱۵۱) وضعی که ازباردادن او درین جا آمده است بـا آنچه که کلاویخو درین‌زمینه نوشته تطبیق می‌شود(کتاب کلاویخوص۲۲۲ـ۲۲٦

(۱۵۲) قراردادن قرآن یاهرگونه کتاب آسمانی برروی سرعلامت احترامیست که ازرسوم معروف‌فرمانروایان آسیائیست. همین رسم‌چنان که بماخبر آن رسیده دردربار اکبر فرمانروای مغولی‌هندوستان(که در ۱٦۰۵م.در گذشته) درمورد کتاب‌عهد عتیق‌وعهدجدید رعایت‌می گردیده است و نسخه‌ای‌که باوداده‌شده بود متنی‌بودکه دردارالترجمهٔ سلطنتی ـ پلانتن Plantin چاپ ۱۵٦۷م . تهیه شده‌بود. رجوع کنید به‌کتاب ـ Commentarius ص ۳۷ اثر آنتونیومونسرات Antonio Monseratc و کتاب‌اکبرپادشاه‌مغول‌بزرگ‌ص۱۷۵اثرو.ا. سمیث‌وتیزشاه‌عباس‌نخست، پادشاه ایران(که در۱٦۲۹م. درگذشت)هنگامی که‌نسخهٔ‌مجموعهٔ‌مزامیر واناجیل‌رادر۱٦۱۹م. بوی تقدیم کردند عیناً همین کاررا کرد.رجوع کنید

بیادداشت‌های روزانهٔ فرقهٔ کرملیت که مبلغین ازجانب پاپ درقرون ۱۷ و ۱۸ درایران تبلیغ می کردند چاپ لندن ۱۹۳۹ ج ۱ ص ۲٤۱ .

(۱٥۳) مقریزی (خطط ج ۲ ص ۲۲۰ : ۳٦) این رسم را بچنگیزخان نسبت میدهد که می گویند فرمان داد هیچ کس از دست دیگری چیزی نخورد مگر آنکه وی نخست از آن خورده باشد مخصوصاً هنگامی که گیرنده از شاهزادگان و امیران باشد (رجوع کنید بمنتخبات ادبیات عرب چاپ دوساسی ۱۸۲٦ ج ۲ : ۱٦۲) .

(۱٥٤) معنی تحت‌اللفظ آن اینست: «حیران شدم (یعنی اندیشیدم) ازین که چه در سردارم (بماعندی) درین زمینه (شأن) خویش و برخی ازدوستانم در آنجا (یعنی در شهر) . »

(۱٥٥) معنی تحت‌اللفظ آن چنینست : «من بیگانه‌ای هستم (با) دو کار بیگانه » .

(۱٥٦) دربارهٔ مغرب بمنزلهٔ میهن وزادگاه اورجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۷٤ .

(۱٥۷) اصطلاح «جیلی» یعنی «قبیلهٔ من» شگفت بنظر می آید. درمورد شخص ابن خلدون چنان می‌نماید که باید بمعنی مغربی باشد . اما قاهره ازشهرهای مغرب نیست زیرا که وی خود قاهره‌را ازمغرب جدا میداند . بجای «جیلی» باید «عیلی» خواند زیرا که در متن (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۷٦) تیمور بابن‌خلدون‌می گوید :

برونزد خانواده و کسانت . « عیالك » و «عیل» صورت دیگریست (که گاهی مفرد آن‌رامی گویند) از کلمهٔ «عیال». بدین گونه ابن عربشاه (ج ۲ ص ۷۹٦) می گوید تیمور باابن‌خلدون موافقت کرد که وی بقاهره برود

وخانواده (یازن) وفرزندان(اهله‌واولاده) خودرا بردارد ونزد اوباز گردد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۱۷۵) . ابن‌خلدون پیش ازین گفته‌است که درسال۷۸۵ھ ـ ۱۳۸۳م . درراه تونس باسکندریه «زن وفرزندش (یا فرزندانش دردریا ناپدیدشده‌اند » (کتاب العبرج۵ص۶:٤۵۵) . ظاهـراً ابن‌خلدون درقاهره زن دیگری گرفته است چنانکه دیگران این‌مطلب را تأئید کرده‌اند(رجوع کنید بسخاوی ج٤ص۲۷:۱٤٦) .

(۱۵۸) این سخنان راابن‌خلدون تنها برای چاپلوسی‌وخوش آیند گفته تا وی همان پاسخی‌راکه می‌خواسته‌است بدهد .

(۱۵۹) «اردو» بترکی‌بمعنی«لشکرگاه» و«سراپردهٔشاهی»وبمعنی وسیع‌تر«اقامتگاه » و«پایتخت» است. رجوع کنید بمقالهٔ تاور در آرشیو اوریینتالی ج٦ص۱۹، فهرست کتاب سخنرانی‌های‌بارتولدص۱٤۹و۱۸۰ و کلاویخوچاپ مادرید ۱۹٤۳ ص۱۲۲ مقدمه . چون تیمور درین هنگام درقصرالابلق بوده‌است شاید«اردو» درین‌جا بمعنی وسیع‌تر آمده باشد . در هر حال اقامتگاه ابن خلدون بر خلاف تیمور در اندرون شهر بوده است .

(۱٦۰)«انجام‌دادن»«امضا»است‌که بمعنی«امضای فرمان‌یاامریه‌ای» هم‌آمده‌است. ظاهراً در آن‌هنگام شاه‌ملك مأموربوده است وسایل‌رفتن ابن خلدون را ازشهرنزد تیمور ازهرراهی که او می‌خواسته است فراهم کند .

(۱٦۱) معنی تحت‌اللفظ آن اینست : «وبرای من دیگری (اخری) می‌ماند .»

(۱٦۲) درنسخهٔ خطی نوشته شده است «الفراء » (بکسرفا) یعنی

«خرهای وحشی» یا«الفراء» (بضم‌فا وتشدیدرا) یعنی «پوست‌فروش» واین کلمه‌در فهرست مأموران رسمی ناممکن بنظر می‌رسد. «قراء» (قرآن خوانان یامعلمان) تنهاوجهیست که‌ممکنست درست‌باشد. قرآن‌خوانان (یا معلمان) درشمار مأموران رسمی در دربار خلفای فاطمی بودند. (صبح‌الاعشی‌ج٦ص١٨:٤٨٨) ونیز دردربار تیمور همچنین بوده‌است(ابن عربشاه‌ج٢ص٨٧٠ :٦). اما ازروحانیان (ونه از دبیران) دستگاه بشمار می‌رفتند .

(١٦٣) درین‌جاهم ابن خلدون عنوان«شاه»«ملك» را برای تیمور بکاربرده‌است (رجوع کنید بیادداشت های شمارهٔ ١و١٠٠)

(١٦٤) اگراین کلمه‌را «یغفل» بخوانیم که بمعنی«فراموشکاری» و بی‌اعتنایی» است درین عبارت بی‌معنی‌بنظرمی‌رسد بایداین کلمه«یعقل» باشدکه بمعنی«بخوکردن» و«زندانی کردن» است .

(١٦٥) ابن‌خلدون بیهوده پیشنهادکرده است‌که تیمور نیازمند کارگشایانست،گواینکه مقصود حقیقی اورهایی از دست دوستانش بوده باشد.این‌حقیقت مشهورست‌که تیمور ازدمشق‌وشهرهای دیگر کارگران زبردست وطراحان وهنرمندان چیره دست را باخودبسمرقندبرد. العینی (ورق٤٢ب:٢٥) می‌گویدکه«کارگران متخصص‌را ازهررشته»باخودبرد. بگفتهٔ کلاویخو(ص١٣٤و٢٨٧و٢٨٨)همهٔ بافندگان‌وکمانگران‌وشیشه‌گران وچینی‌سازان ودیگران را باخود ازدمشق‌برد(رجوع کنیدبشرف‌الدین‌ج٣ص٣٤٠-٣٤٧) .

(١٦٦) «زنهارنامه» نامه‌ایست رسمی مبنی بربخشایش شورشیان وبزهکاران دیگر ومأموران رسمی خطا کار و نیز گذرنامه ایست برای

بازرگانان بیگانه یافرمانروایان‌خارجی .

درین‌جا ابن‌خلدون اشارهٔ بسیار به «امان» کرده‌است . درین جا گویا اشاره بنامه‌ایست که مقریزی از آن یادکرده‌است که تیمور بابن ـ خلدون داده واودربازگشت بقاهره باخود برده‌است (سلوك‌ورق ٢٨ب: ١٩) . درمیان کسانی که همراه ابن‌خلدون آمده و«بشفاعت او» آزادشده بودند ، یکی‌صدرالدین احمدالقیصری بازرس دبـیرخانهٔ سپاه دردمشق بود(سلوك ورق٢٨ب ومابعد ونجوم ج٦ص١٥:٨١٦وسخاوی‌ج٢ص٣٢٣ ـ٢٢٤) .

(١٦٧) بنابر کتاب‌سلوك (ورق٢٨ب:١٨) ومنابع دیگر.مهرتیمور عبارت‌بوداز امضای‌او«امیرتیمور گورکان» رجوع کنیدبیادداشت‌شمارهٔ١

(١٦٨) رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ١١٨ پیش از این دربارهٔ «بیتمی» .

(١٦٩) چون تیمور در٣شعبان ٨٠٣هـ . ـ ١٩ مارس ١٤٠١م . از دمشق رهسپارشده است(رجوع کنید بسلوك ورق٢٧ب:٧ وابـن‌عربشاه ج٢ص٤:١٣٤ پس‌ازهشتاد روز توقف وبگفتهٔ نجوم ج ٦ص١:٦٨ پس از نودروز توقف بنابر کتاب یادداشت دربارهٔ تیمورص٤٥٥) و ابن خلدون هم درحدود همین‌زمان پس‌ازسه‌هفته راه‌پیمائی از دمشق بقاهره رسیده است(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ١٩٣)پیداشت که ابن‌خلدون‌بتاریخی اشاره می کندکه پیش‌از١٣رجب٧٠٣ هـ . ـ ٢٧فوریهٔ١٤٠١م.است ونیز پس‌ازتاریخ تسلیم‌حصارشهراست (یعنی‌زمانی که ابـن خلدون هنوز در دمشق‌بود) . پس١١رجب٨٠٣ هـ . ـ ٢٥ فوریهٔ ١٤٠١م ، بنظرمنتفیست.

ابن‌عربشاه (ج٢ص١١٢) می گویدپس‌ازتسلیم‌حصارتیمورخواست

(رام) برود (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ١٩٤) . اگر این درست باشد علت نرفتن او باید بیماری سختی باشد که پس از سقوط حصار شهر تیمور گرفتار آن شد (رجوع کنید بشرفنامه ج٣ ص٣٤٢) .

(١٧٠) معنی تحت اللفظ آن چنینست : «پس از آنکه امور عادی را (المعتاد) تمام کردیم» .

(١٧١) استر (بغله) مرکوب خاص قضاة بوده است. مقریزی (خطط ج١ ص٤٠٣) می گوید رنگ استران قاضیان درمصر خاکستری بود. بهر قاضی درهنگام انتصاب یك استر و یك خلعت داده می شد . استر قاضی القضاة گران بها و برابر با بهترین اسبان بود . چون قاضی حق نداشت پیاده برود، خدمتگزارش استری برای او آماده نگاه می داشت (صبح الاعشی ج٤ ص ١١:٤٢) .

معروفست که تیمور دلبستگی مخصوصی باستر داشت . رجوع کنید بیادداشت هایی دربارهٔ تیمور ص٤٦٣-٤٦٤ که می گوید : «استر را دوست می دارد و مخصوصاً استران بزرگ اسپانیارا» .

(١٧٢) تحت اللفظ این عبارت چنینست :« ترا بآن خدمت میکنم » (اخدمك بها) درمورد این عبارت رجوع کنید بفرهنگ دوزی ج١ ص٣٥٤.

(١٧٣) عبارت« کافاه عن» یا«من» بمعنی دادن پیشکش در برابر پیشکش طرف مقابلست (رجوع کنید بدوزی ج٢ ص٤٧٨ باب سوم مزید فیه) و بالاحسان بمعنی انجام دادن کاری در برابر نیکوکاریست و ناچار لازم نیست حتماً پولی پرداخته شود . در حقیقت ممکن نیست اختلاف معانی تنها لفظی باشد . پس ازین آمده است که تیمور برای ابن خلدون پولی بعنوان بهای استر فرستاد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ١٩٦) .

(۱۷٤) معنی تحت اللفظ این عبارت اینست که: «استر را نزد او آوردند (یا حمل کردند) ».

(۱۷۵) این پاسخ نسبةً مهم ابن خلدون باخوی او که ابن الوقت و متلون بوده است، سازگارست. زیرا درضمن آنکه روزگار را در خدمت فرمانروان افریقای شمالی بسر می برده، مایل بخدمت تیمور شده است و این جملهٔ «وگرنه من بدان مایل نبودم» را می توان چنین تعبیر کرد که می خواسته است بدنبال تیمور هر کجا وهر گاه که او می خواسته است برود اما سخنان تملق آمیز اورا درباره تیمور نباید چندان جدی تلقی کرد. تردیدست که وی با سالخوردگی خواستار سفری بوده باشد. حتی چندان مشتاق رفتن ازقاهره بدمشق هم نبوده است.

باوجود این ابهام سخنان او برخی از نویسندگان تازی را گمراه کرده وسبب شده است ایشان تعبیرات ناروائی ازین ملاقات او باتیمور بکنند. ابن قاضی شهبه (ورق ۱۷۱) آورده است که تیمور با ابن خلدون گفت: «خودرا برای آمدن همراه وبملك من آماده کن». شاید این تعبیری ازین جملهٔ ابن خلدون باشد که «از شهر بلشکرگاه برو ومنتظر من باش» (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۶۹). وهمین نویسنده می گوید ابن خلدون پاسخ داد: «درقاهره کسی هست که مرا دوست دارد ومن هم اورا دوست دارم». شاید این هم تعبیری باشد ازین گفتهٔ ابن خلدون که: «درقاهره کسان من وخویشاوندان من هستند». (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵۷).

ابن عربشاه (ج۲ ص۷۹۰:۳ وص۷۹۶:۶ وچاپ کلکته ص ٤۳۹-٤٤۳) وپس ازو حاج خلیفه (ج۲ شمارهٔ ۲۰۸۵: ۱۱۰) ببرخی کتابها اشاره کرده اند که ابن خلدون درقاهره جاگذاشته بود ومی گویند ابن خلدون

بیهانهٔ آوردن این کتابها اجازهٔ رفتن بقاهره را ازتیمور گرفت. این مطلب چنانکه از گفتهٔ ابن خلدون برمی آید بی اساست . ابن خلدون می گوید که تیمور بمیل خود خواهش ابن خلدون را که مـی خواسته است نزد او بماند رد کرده است و باو گفته است بخانوادهٔ خودبر گردد وافزوده است که سپس باکتابها یابی آنها نزداوباز گشت کند .

سخن ابن عربشاه که ازملاقات ابن خلدون باتیمورمطالبی بدست می دهد (ج۲ص۶۲ـ۷۰ وچاپ کلکته ص۲۱۱ـ۲۱٤) شاید تعبیر تقریبی باشد ازشرحی که ابن خلدون درین زمینه آورده است. اما این بسیارمورد تردیدست که ابن عربشاه نوشتهٔ ابن خلدون رادردست داشته بوده باشد شاید شرح این ملاقات را افواهاً شنیده باشد و سپس آنچه راکه شنیده بقالب نثرمخصوص خود که پراز تزیینات لفظی وتملق فوق العاده نسبت به تیمورست ریخته باشد .

(۱۷۶) دربارهٔ خانواده اش رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵۷ .

(۱۷۷) تعیین اینکه این پسر میرانشاه بوده است یا شاهرخ ممکن نیست .

(۱۷۸) اشارهٔ ابن خلدون بچراگاه بهاری با تاریخ عزیمت او ازدمشق بی ارتباط نیست . مفهوم «چراگاه بهاری» را در عربی بـا لغت «مربع» که اسم مکانست ومصدر نیست بیان می کند این جمله بدان معنی نیست که پسر تیمور رفته است تا چراگاه را تعیین کند . معمولا بمحض اینکه باران زمستان اندکی سبزه در زمین می رویانید، ستور را بچراگاه می فرستادند، یعنی شاید درحدود اوایل ژانویه. امرای تیمورمی خواستند پیش از آنکه تیمور ازحماعزیمت کند، یعنی پیش ازیازدهم جمادی الاولی

٨٠٣ هـ . ـ ٢٨ دسامبر ١٤٠٠ م . (رجوع کنید بشرف‌الدین ج٣ ص ٣٠٨ وابن عربشاه ج٢ص١٤:١٢) بروند . درهرحال تیمور راضی نشد وتنها پس از آنکه محاصرهٔ دمشق پیشروی کرد وپیش از حمله وهجوم عمومی بود که وی دو پسر خود میرانشاه وشاهرخ را فرستاد تاقشلاق را تعیین کنند «تا اسبان دراطراف کنعان چرا کنند» شرف‌الدین ج٣ ص٣٣٧». شاید این کار چندوقتی پیش ازدوم جمادی‌الاخره ٨٠٣ هـ . ـ ١٧ ژانویهٔ ١٤٠١ روی داده باشد .

پس ازتسلیم حصار شهر(درحدود ١١ رجب ٨٠٣ هـ . ـ ٢٥ فوریهٔ ١٤٠١ م . هنگامی که تیمور بیمار بستری شد «شاهزادگان اصیل»(یعنی میرانشاه وشاهرخ) را «ازکنعان» بدمشق فراخواند (شرف الدین ج ٣ ص٣٤٢) . شاید پس ازبهبود سریع تیمور میرانشاه و شاهرخ یایکی از ایشان بقشلاق بازگشته باشند و درین‌جا اشارهٔ ابن خلدون باین واقعه باشد .

(١٧٩) معنی تحت‌اللفظ آن اینست : «سلطان بپسرش دربارهٔ شما سفارش می کند . »

(١٨٠) معنی تحت‌اللفظ آن چنینست : «درجهت‌روشن نبود» .

(١٨١)دربارهٔ کلمهٔ«املك» رجوع کنید بفرهنگ‌لین درهمین کلمه ص٢٧٣٠ ستون وسط .

(١٨٢)درمتن آمده‌است«صفداقرب‌السواحل‌الینا»ومعنی تحت‌اللفظ آن‌می‌شود«صفدنزدیك‌ترین‌ساحل[یابندر] بما» (رجوع کنید بدوزی در کلمهٔ ساحل). ابن‌خلدون‌درین‌جاو کمی‌بعدازآن (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ١٩٠) وا نمود میکندکه صفد در کنار دریاست درصورتیکه در

حقیقت شست میل تا کرانهٔ دریا فاصله دارد یا آنکه ابن خلدون مطلب خودرا بی‌دقت بیان کرده یا آنکه در متن تحریف کرده‌اند. شایدمقصود وی آن بوده ازدوراهی که ازدمشق بسوی جنوب می روند آن راهـی را ترجیح می‌دهد که اورا بدریا نزدیك‌تر کند(رجوع کنید بیادداشت‌شمارهٔ ٢٤ در بارهٔ راهها). اما اینکه مقصود او این باشد که بصفد برود آنگاه بکرانهٔدریا، یا آنکه ازراه صفد برود وازراهی فرعی خودرا بکناردریا برساندروشن نیست. شاید آهنگ‌او ازرفتن بصفد آن بوده‌است، راهی را برگزیندکه ازراه شقحب بکنار دریا نزدیکترباشد.

(١٨٣) ابن‌عربشاه‌می‌نویسد)ج٢ص١٠٠) که علاءالدین‌الدواداری حاجب‌صفد، علی‌الرسم مانند حکمران‌شهردرغیاب‌الطنبغاالعثمانـی (که سابقاً بفرماندهان سوریه در دمشق پیوسته بود رجوع کنید بنجوم ج ٦ ص٦:٤٩) مشغول بوده‌است.

الدواداری‌دربرابرپیشکش‌های گوناگون، ازتیموربرای‌مردم‌صفد زنهارنامه‌ای گرفته وبرای تیمور پیامهای متعددی فرستاده بود. سرانجام هردوالعثمانی وعمربن‌الطحان نایب‌غزه را ازبند تیمور آزادکرد (رجوع کنید بابن‌عربشاه‌ج٢ص١١٠:٩).

(١٨٤) رجوع کنید بیادداشت ٢١٠ پس ازین.

(١٨٥) درمتن آمده است که «وراه موضوع اختلاف با آن‌فرستاده شد» که شیوه وروش آن مهجور ودورازذهنست. زیراکه آوردن حرف اضافه «با» (مع) پس ازافعال دال براختلاف و دوگانگی معمول نیست. بدشواری می‌توان پذیرفت که‌ابن‌خلدون برای‌رفتن بصفد بایکی‌ازمردم بومی برسر راه درست اختلاف پیداکند. شایدعبارت «چون راه ما یکی

نبود» درجای خودنباشد. وجمله در آغاز چنین بوده باشد که :« و من با آن فرستاده براه افتادم و آنگاه چون راه مـا یکی نبود از هـم و داع کردیم » .

(۱۸٦)مردم قبیله (عشیر)ظاهراً دروزیها بوده اند یا آنکه‌دروزی ها نیز درمیان ایشان بوده‌اند (رجوع کنید بدوزی ج ۲ص ۱۳۰ بهمین کلمه ونیز باشاره ای که در آغاز سلوك بکلمهٔ ممالیك کـرده است) . این‌تغری بردی (نجوم‌ج ۷ص۹٤: ۲) وتاریخ ابن‌طولون (ص ۱٥٤ :۱٦) از«عشیر» مانند «کفار» (روافض) ذکرکرده‌اند. وادی تیم درمغرب کوه هرمون ازروزگارقدیم‌مرکزدروزیها بوده‌است. العینی (ورق٤۰ب :۲٤و ورق٤۱ آ:۳) ازوحشی گریهای مردم‌عشیردر کوههای صفدولجون وقفون (درسر راه صفدبغزه) سخن میرانـد .بگفتهٔ اوایشان حتی از لشکریان تیموردررفتار بافراریان ممالیك فرج که دوماه پس از فرار فرج بقاهره رسیدند، بیشتر تباهکاری وبدرفتاری کردند(نیزرجوع کنید بسلوك ورق ۲۷ب :۱۲ نجوم‌ج ٦ ص٦۱ : ۳).

(۱۸۷) معنی تحت‌اللفظ«عرایا» (درین زمینه رجوع کنیدبدوزی ج ۲ص ۱۲۳ بهمین کلمه) «برهنه» است،امابیشتر بمعنی جامهٔ زیرمی- آید (اللباس، رجوع کنید بابن ایاس ج ۱ ص ۱:۳۳٥ « تازیان و مـردم قبیله برایِ[دیگر] فراریانی که باز میگشتند چیزی نگذاشتند بجـز زیر جامه »).

(۱۸۸) قلعهٔ صبیبه درحدود سی‌وهشت میلی‌جنوب غربی دمشق و درحدود بیست میلی شمال شرقی صفد بوده است . زبـده (ص٤٦ : ۲۲) ازشهر صبیبه که بنام بانیاس مشهوراست ذکری کرده‌است . راه‌معمولی

دمشق بصفد ازمشرق‌بانیاس می گذشت. دربارهٔ انشعاب این راه ازجمله رجوع کنید بنجوم (ج٦ص ١٢٠ : ١٦)، آنجامیگوید «شیخ» یشبك و قرایوسف از دمشق براه‌افتادند و بالخربه(احتمال میرود الخربیه باشد که برسر راه‌صفدست) رفتند و آنگاه ازیکدیگر جدا شدند (افترقوا) ویشبك وقرایوسف بسوی صفد رفتندوشیخ بقلعهٔ صبیبه [درحدود دوازده میلی‌خربیه] رفت.

(١٨٩) حتی‌اگر ابن‌خلدون درآغاز اندیشهٔ‌رفتن بصفدرا نداشته است،اینك‌بنابرمندرجات متن مقتضی‌دیده است بآنجا برود (رجوع کنید بابن عربشاه ج٢ص٧٩٦ :٩).

(١٩٠)گویا ابن خلدون باردیگر (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ١٨٢) اشاره میکندکه صفد درکنار دریاست. مگر آنکه چون سابقاً اشاره به«گذشتن»کشتی کرده تنها بواسطهٔ توجه نکردن ودقت نکردن (یابرای اختصار) بوده‌است که نگفته‌ازصفد بکنار دریا رفته است. اما هیچ ذکری ازبندری که ازآنجا بکشتی نشسته نکرده‌است. با این همه بدشواری می‌توان پذیرفت که این بندرصیدا باشد. زیرا این بندربسیار دورست ودر سمت شمالست ودر مغرب شهر دمشقست. حتی صور هم ممکن‌نیست. شاید این‌بندر عکاباشدکه بندر شهر صفدست (زبده ص ١٤٤ : ٧).

(١٩١) بایزید (= ابویزید) بن عثمان، سلطان عثمانی کس بنزد سلطان فرج فرستاد وپیشنهاد اتحاد دربرابر «تیمور ستمگر کردتا اسلام ومسلمانان بیش ازین گزند نبینند»(نجوم ج ٦ص٤٥: ١٤) وفرستادگان بایزید ظاهراً درسلخ شوال٨٠٣ هـ - درحدود ٢٣ژوئن١٤٠٠ م. بدربار

قاهره رسیده اند (نجوم ج٦ص ٤٥: ١٢)وپاسخی داده اند که این پیشنهاد را رد کرده است (نجوم ج ٦ص ٤٥ : ١٩ وص٤٦ :١١) شاید درین جا اشارهٔ ابن‌خلدون ببازگشت فرستادگان سلطان فرج بقاهره باشدودرین صورت ایشان پیش ازشعبان ٨٠٣ هـ - مارس١٤٠١م ، بآن شهررسیده‌اند (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ١٩٣). درآنزمان سفراز قاهره ببروسه و بالعکس ششماه میکشیده است .

(١٩٢) بسیاری ازکسانی که ازدست تیمور گریخته بودند، ازراه دریا بمصر رفته اند امااز آنجا نیز سفرخود رااز راه دریا دنبال کرده و بدمیاط واز آنجا بقاهره رفته‌اند (ابن‌ایاس ج١ص٣٣٥، ٢٢) . ابن‌خلدون نمی گوید که چرااوهم‌ازهمان راه‌نرفته‌وراه دشوار بیابان‌را ازشبه‌جزیرهٔ سینا بر آن ترجیح داده‌است .

(١٩٣) بنابرمندرجات سلوك (ورق ٢٨ب : ١٩) ابن‌خلدون در روز پنجشنبهٔ غرهٔ‌شعبان٨٠٣ هـ . - ١٧ مارس ١٤٠١ م . بقاهره رسیده است . در بارهٔ طول مدت احتمالی سفر بازگشت وی بیاد داشت شمارهٔ ١٦٩ رجوع کنید .

(١٩٤) این‌سفیر ظاهرأبیسق‌الشیخی یکی‌از «فرماندهان‌سواران» بوده‌است. نامه‌ای ازتیمور در٢١جمادی‌الاخر ٨٠٣هـ -٧فوریه١٤٠١م. بقاهره رسید ودر آن آزادکردن اطلمش (دربارهٔ وی بمطالب‌بعدرجوع کنید) راخواستار شده‌ودر مقابل آن تیمورقول داده است اسیران‌مصری واز آن جمله‌صدرالدین المناوی قاضی را آزادکند . اطلمش از زندان آزاد شد ودرخانهٔ امیرسودون طازمنزل‌کرد سپس نامه‌ای بتیموررسید که سلطان‌فرج‌مندرجات نامه‌را می‌پذیرد (سلوك ورق٢٨آ: ٢٦ ونجوم

ج ٦ص ٧٠: ١٥-٢٢) . آنگاه بیسق چندروزی پس از ٦فوریه از قـاهره رهسپار شد(رجوع کنید بمطالب بعد).

ابن عربشاه (ج٢ص١١٤) نیز اشاره می کند که پس از فرار سلطان فرج از دمشق بیسق با نامه‌ای حاکی از علل آن فرار و برخی تهدیدها بتیمور نزدتیمور آمد(ج٢ص١١٦:١-١٠) هنگامی که تیمور آن نامه را خواند بیسق(چنانکه وی خود در بازگشت بقاهره گفته است) «گفت برو بقلعهٔ خودتان (قلعتکم) .»بیسق آن قلعه‌را ویران یافت(همان کتاب ص ١٢٢:٣-٤). در مورد تاریخ احتمالی ملاقات بیسق باتیمور بیادداشت شمارهٔ ١٩٥ رجوع کنید .

در نامهٔ دیگری که بعدها نوشته‌اند نیز اشاره‌ای باین سفارت بیسق نزد تیمور کرده‌اند(تاریخ آن نامه جمادی‌الاولی ٨٠٣هـ - ٢٧ نوامبر تا٢٦ دسامبر١٤٠٢م. است) . این نامه راکه سلطان فرج برای تیمور فرستاده است ، قلقشندی (در صبح‌الاعشی ج٧ص٣٢٠-٣٢٤) آورده‌است . مضمون آن اینست که پس از فرار کردن بیسق(و دیگران)از دمشق نامه‌ای از تیمور آورده‌اند که در آن قید شده بود اگر اطلمش رانزد او بفرستد تیمور بکشور خود بازمی گردد. فرج هم وسایل فرستادن اطلمش رافراهم کرده است(صبح‌الاعشی ج٧ص٣٢١:٨-١٥) . سبب آنکه اطلمش را درهمان زمان نفرستاده است (رجوع کنید به ص٣٢١:٧) آنست که خبر بیدادگریها و بی‌رحمی ها و نابکاریهای تیمور دردمشق بایشان رسیده بود و پیمان درمیان ایشان گسسته شد(رجوع کنید بهمان کتاب ص٣٢١:١٥-١٨) . اطامش را تا مدتی مدید نزد تیمور نفرستادند .ازفحوای این نامه چنین برمی آید که بیسق(چنانکه پیش ازین گذشت) حامل نامهٔ تیمور بسلطان فرج و بگفتهٔ مقریزی و ابن

تغری بردی‌وی‌حامل‌نامهٔ سلطان فرج به‌تیمور هم بوده‌است .

هنگامی که تیمور خواستار آزادی‌اطلمش شده است(صبح‌الاعشی ج ۷ص ۱۳:۳۲۱) گفته‌است که‌درقرا، سلمیه، حمص‌یاحمامنتظراو خواهد بود . این‌منزل‌ها واقعست بر سر راهی که از دمشق بسوی شمال شرقـی می‌رود ودرجانب مشرق کوه‌های‌لبنان بحلبست . تیمور در آن‌زمان‌تهیهٔ رفتن بسوی شمال‌را می‌دیده وچون سرانجام رهسپار شد از همان راهی که درنامه گفته است رفت (شرف‌الدین ج۳ص۲٤۷ـ۲٤۸).زیرا که‌چون‌از قبیبات روانه شد بغوطه فرود آمد و (نجوم ج٦ص۷۲:٥) آنگاه بالقطیفه رفت که در بیست و پنج میلی‌شمال‌شرقی‌دمشق و بر سر آن‌راهست .

از آنجا که‌نامهٔ تیمورمبنی بر آزاد کردن اطلمش‌در٦فوریه(رجوع کنید بمطالب‌پیش ازین)بقاهره‌رسید اطلمش(اگر آزاد می‌شد)می‌بایست در ده روز یا دوهفتهٔ دیگربیکی ازمنزلهایی که در نامه ذکر شده است برسد پیداست که تیمور می‌پنداشته‌است که درمیان‌شانزدهم و بیستم‌فوریه بآنجا برسد . پیش‌ازین گفته شده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱٦۹)که تیمور دراندیشهٔ آن‌بود هنگام سقوط‌حصارشهر دمشق درحدود ۲٥فوریه رهسپارشود، .ما در۱۹یا۲۰مارس‌روانه شده است .

(۱۹٥) معنی‌فعل«اعقب» روشن‌نیست. زیرا این‌بمعنی دنبال کردن (یعنی‌بلافاصله)است. امابیسق‌پس‌از آنکه‌حصاردمشق تسلیم‌شد،بآن‌شهر رسید. واین مدت مدیدی پس از آمدن ابن خلدون بدمشق بوده است . شاید این کلمه‌درین‌جا بمعنی«دنبال آمدن»باشد ومقصوداز رسیدن بیسق‌بد مشقست‌پس‌از آنکه‌ابن‌خلدون‌ازین‌شهر رفته‌است(رجوع کنید به‌معانی‌مشابه آن در فرهنگ‌لین درتعریف‌همین فعل در ابواب۱و۲و٤ستون۲۰۹۷) .

این تعبیر کاملاپذیرفتنی بنظرمی آید . بیسق انـدکزمانی در دمشق مانده‌است، زیراتیمور بی‌درنگ باو بار دادو پیش از آنکه ازتسلیم حصار شهر آگاه شود باوفرمان‌دادفوراًبدمشق باز گردد (رجوع کنیدبیادداشت شمارهٔ ۱۹٤) . درباز گشت‌چون نمایندهٔ رسمی‌بود بیش از ده روزدرراه نمی‌ماند . مدتی که درمیان عزیمت وی‌ازدمشق‌ورسیدنش بقاهره گذشته است، باندازهٔ سفرپررنج ابن‌خلدون ازدمشق بقاهره نبوده است وچون بیسق پس‌ازابن‌خلدون بقاهره رسیده‌است، می‌بایست پس‌ازعزیمت ابن-خلدون ازدمشق بآن شهررسیده باشد . گفتهٔ ابن‌خلدون می‌رساند که‌در حین‌اقامت دردربار تیمورهیچ آگاهی ازسفارت‌بیسق بدربار تیمورنداشته است . راستی‌هم‌شگفتست که تیمورپولی‌راکه می‌بایست‌بابن‌خلدون‌داده باشد درزمان اقامت ابن‌خلدون‌دردمشق‌ببیسق داده‌است .

(۱۹٦) اگرمطالب متن درست باشد حرف‌اضافه‌ای که‌ابن‌خلدون درین‌جابکاربرده‌است‌مصطلح‌نیست.«عَزَمَ»با«الی» (بجای«علی») که‌برای اشخاص بکارمیرودو«من»(بجای «ب» یا اضافهٔ«مفعولی»)،«من» دوم‌شاید برای‌توضیح‌باشدو«قرض او» درحقیقت بمعنی«پول از آن‌شماست» باشد .

(۱۹۷)باآنکه«رئیس حکومت»(صاحب‌الدوله)گویااشاره‌بسلطان فرجست که هم اکنون ذکـری ازاورفته است این تنها موردیست که این اصطلاح‌را بکاربرده‌است . درمورد دیگرابن‌خلدون«صاحب» رابا«دوله» برای‌ابومحمدبن‌تافراکین «رئیس‌حکومت»ابواسحق‌سلطان‌تونس(صاحب دولته) بکاربرده است وابومحمدعملاقدرت سلطان را بدست آورده بود (المستبدعلیه). کتاب العبرج۷ص۳۹۸:۹ والمستبدعلی‌الدوله ص۳۹۸:۲۹

رجوع کنید بترجمهٔ فرانسهٔ مقدمه ج ۱ ص ۳۰ که در آنجا نوشته است صاحب‌اختیار مطلق(tout- puissant) و نیز عبو بن قاسم ابومحمد عبداله، والاترین مأمور حکومت سلطان ابوالحسن علی مرینی (رجوع کنید بکتاب الاستقصا ازسلاوی ص۱۹۰) را ابن‌خلدون (کتاب العبر ج۷ ص۲٦٥ : ۹) «صاحب دولته» می‌نامد (نیز رجوع کنید بکتاب العبر ج۷ ص۲٤ ببعد).

بکاربردن اصطلاح «صاحب‌الدوله» دربارهٔ سلطان فرج شگفت‌ترست. زیراکه دردستگاه ممالیك مصر «دوله» بمعنی لقب مأموران مالیه دولت بوده و چون «صاحب» هم لقب وزیر بوده است که دربن زمان تنها بمأمور رسمی گفته می‌شده است که اختیاراتی محدود حتی در امور مالی داشته‌اند (رجوع کنید بزبده ص ۹۳ و مقدمهٔ ج۲ ص۹-۱۷) .

بیشتر احتمال می‌رود دربن جا «صاحب‌الدوله» اشاره بیشبك الشعبانی باشد که مسئول روانه کردن ابن‌خلدون ازدمشق بوده‌است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۷) و کسی بود که پس ازبازگشت سلطان فرج بمصر همهٔ کارهای دیوانی مصر را بدست گرفت (مشیرالدوله‌ومد برامور، نجوم ج٦ ص۷۰:٤ می‌گوید دربن مقام با نوروز الحافظی شریك بوده‌است. درمورد استیلای یشبك رجوع کنید بنجوم ج٦ ص۸٦:۷ و ۱۱) ، این کار درهفتهٔ دوم جمادی‌الاخره ۸۰۳ هـ . ـ آخرین هفتهٔ ژانویهٔ ۱٤۰۱ م. صورت گرفته‌است. یشبك، تاشوال و اواسط ماه مه دراوج قدرت حکومت بود و ابن‌خلدون این پول را اندکی پیش ازپایان ماه مارس دریافت کرده‌است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۹۵) .

(۱۹۸) نامه‌ای که بمغرب فرستاده شده درسال ۸۰٤ هـ . (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۰٤) نوشته شده است . شاید در آغاز این سال برابر

با ماه اوت ۱۴۰۱م. بوده باشد.

آخرین واقعه‌ای که ابن خلدون بدان اشاره می‌کند(رجوع کنید بمطالب بعد) کارهای تیمور ست در دمشق ودر آن مورد می‌گوید: «بکشور خود باز گشت و اخباری می‌رسید دربارهٔ رفتن وی بسوی سمرقند.»، رجوع کنید بنجوم ج۶ ص۷۳:۱ که می‌گوید این اخبار در شعبان ۸۰۳ه. ـ ۱۷ مارس تا ۱۴ آوریل ۱۴۰۱م. رسیده است. رجوع کنید بمطالب بعد در یادداشت شمارهٔ ۲۲۸.

(۱۹۹) نامهٔ آن چنانکه درین جا آمده است قسمتیست از گزارش مفصل ابن خلدون. معلوم نیست این نامه در یکی از کتابخانهای مغرب زمین مانده باشد. ابن خلدون در سراسر دوران کار ادبی خود در نامه‌نویسی بسیار زبردست وتندکار بوده است. چنانکه در شرح حال خود (مخصوصاً در اوایل آن) باین نکته اشاره کرده است. و نیز چنانکه پیش ازین آورده شد ازمصر با دوستان خود درمغرب و اسپانیا بسیار مکاتبه می‌کرده‌است.

(۲۰۰) این فرمانروای مغرب گویا ابوسعید عثمان بن ابی العباس بن ابی سالم مرینی باشد که در فاس درروز سه‌شنبهٔ ۳۰ جمادی الاخره ۸۰۰ه. ـ ۱۹ مارس ۱۳۹۸م. درشانزده سالگی بفرمانروائی رسیده. (رجوع کنید بکتاب الاستقصا ازسلاوی ص۴۵۴، وی تا ۸۲۳ ه. ـ ۱۴۲۰م. حکمرانی کرده است همان کتاب ص۵۷۶).

(۲۰۱) نظر بدلبستگی که همواره ابن خلدون در بیست و سه سال اقامت درمصر بمغرب داشته‌است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۵۴) نباید تعجب کرد که چون بقاهره بازگشته بازبا سلطان مغرب تجدید عهد کرده وشرح مفصلی از آنچه از تیمور دیده‌است برای او فرستاده باشد.

ممکن نبود ابن‌خلدون خود ابوسعید را در مدت اقامتش در مراکش شناخته باشد لحن دوستانهٔ نامهٔ وی ظاهراً (آن‌جا که‌می گوید: «اگر از حال من‌بپرسی» بمطالب بعد رجوع کنید) دلیل برسوابق مکاتباتی درمیان ایشانست. احتمال بسیارمی‌رود که سابقاً ازجانب سلطان فرج باو نوشته باشد. قلقشندی نامه‌ای از ابوسعید بسلطان‌فرج را آورده‌است که‌در اواسط شعبان ۸۰٤هـ. ـ ۱۵ تا ۲۰ مارس ۱٤۰۲م. نوشته شده‌است(صبح‌الاعشی ج۸ص۱۰۳ـ۱۰٦). دربن نامه‌ابوسعید گفته ست(ص۱۰۵: ۱۲) که باو خبر رسیده‌است«دشمنان‌خدا» حمله‌بر‌ده‌اند (ص۱۰۵: ۱۵) امیدواراست بمرز برسند تاسزای«نااندیشیدگی» و«بی‌خردی» راسلطان‌فرج‌بایشان بدهد.

امـا‌چون تیمور بازگشت، دیگر پیشنهاد ابوسعید برای فرستادن لشکرو کشتی بیاری سلطان‌فرج‌محمل ومصداقی نداشت(ص۱۰۵: ۱۹ـ ۲۰). احتمال‌میرود که ابوسعید ازنامه‌ای که ابن‌خلدون باو نوشته بوده است خبر گرفته وبدان وسیله ازعملیات جنگی تیمور آگاه شده‌باشد. واشاره‌ای که ابوسعیدبه «بیخردی»(غفلة) سلطان فرج میکند شایدناشی ازاشتباهی باشد که درخواندن نامهٔ ابن‌خلدون روی داده‌است (رجوع کنید بنسخهٔ خطی ورق۸۲آ: ۲۵ازکتاب التعریف) ودرشرحی کـه در نامه دربارهٔ «بازگشت» (قفلة) سلطان‌فرج بمصر نوشته شده‌بود«قفله» را «غفله» خوانده‌باشد.

پاسخ سلطان فرج‌بنامهٔ ابوسعید (که آنراهم‌قشلقندی درصبح‌ـ الاعشی ج۷ص۴۰۷ ـ۴۱۱ آورده است) شامل شرح ایـن وقایعست و لشکرکشی دربرابرتیموروپیشنهادصلح‌ازسوی تیموررسیدن خبرانقلاب قاهره وبازگشت سلطان «آنهم‌نه‌ازترس» تیمور و گفتگو بـرای تسلیم

دمشق وتباهی و نابکاریهای تیمور درشهر و این کـه این حوادث نتیجهٔ بد اداره کردن و یا ناتوانی و کوتاهی (تقصیر) وی نبوده است. این پاسخ را گویا تا اندکی پس از جمادی الاولی ۸۰۳ هـ ـ ۲۸ نوامبر تا ۲٦ دسامبر ۱٤۰۳ م. نفرستاده‌اند زیرا که درین نامه (صبح الاعشی ج۷ ص ۱۲:٤۱۱) فرج نوشته است که در گذشته پیش‌نویس پیمان صلحی را برای تیمور فرستاده که تیمور نیز آنرا امضا کرده است (تمغت بتمغت قانهم) و آنرا برای فرج باز فرستاده، اما در نامهٔ فرج بتیمور مورخ جمـادی الاولی ۸۰۳ هـ. (صبح الاعشی ج۷ ص ٦:۳۲۰) فرج گفته است (ص ۱:۳۲٤) کـه اینك دو نسخه از پیمان را برای تیمور میفرستند یکی با امضای او که باید نزد تیمور بماند و دیگری که باید بامضای تیمور برسد و برای او بفرستد (رجـوع کنید بصبح الاعشی ج۷ ص ٥:۳۲۹).

(۲۰۲) ابن خلدون در نامه‌های خود همواره متذکر حوادث تاریخی شده است. در نامه‌ای که با بن الخطیب درغرناطه نوشته (کتاب العبر ج۷ ص ۲۱:٤۲۸) درین زمینه سخن رانده است و نیـز نامهٔ وی با بن خلدون (کتاب العبر ج۷ ص ٥:٤۲٦) شامل برخی از حقایقست.

(۲۰۳) معنی تحت اللفظ عبارت «حال المملوك» اینست «وضع بنده» زیرا کلمهٔ «المملوك» را متکلم درسخن گفتن باسلطان دربارهٔ خود بکار می‌برد. رجوع کنید بکتاب بیور کمان ص ۳٥ و ۱۲۲ و کتاب تاریخ الموحدین مراکشی چاپ دوزی ص ۱٤:۲٥۲ که در آنها همین اصطلاح بکار رفته است درمنتخباب کتاب ژنیزای Geniza قاهره ص ۲٤ یادداشت ٤ نیز این اصطلاح آمده است اما نه برای سلطان و فرمانروا.

(۲۰٤) سال گذشته «العام الفارط» دربرابر اصطلاح «العام الماضی»

شاید اصطلاح مغرب باشد(رجوع کنید بفرهنگ عربی بفرانسه تالیف برشه ص۲۱۱ بکلمهٔ یوم الحادی الفارط) یکشنبه گذشته.

(۲۰۵) بکلمهٔ شا، توجه کنید.

(۲۰۶) فرج در دمشق تنها دو هفته مانده بود (از ٦ تا ۲۱ جمادی الاولی ۸۰۳ه.) (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۲).

(۲۰۷) رجوع کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٤۰ و ٤۸.

(۲۰۸) پیش از آنکه ابن خلدون نزد تیمور برود بمردم دمشق امان داده بود (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۳۸) هرچند که ابن خلدون ظاهراً بمردم سفارش کرده بود امان بخواهند. بعدها بدرخواست ابن خلدون بمأموران رسمی که در دمشق مانده بودند امان داده اند (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۱٦٦).

(۲۰۹) این جمله گویا اشاره باینست که ابن خلدون سی و پنج روز پی در پی با تیمور بوده است. صبحها (صیغهٔ جمع «اباکر» که درمتن آمده در فرهنگها نیست) و شبها (رجوع کنید بکتاب آ. فیشر بعنوان روزها و شبهای تا زیان ص ۷٤۱-۷۵۹). در روز ۲٤ جمادی الاولی ۸۰۳ه.- ۱۰ ژانویهٔ ۱٤۰۱م. وی نزد تیمور رفته است (یادداشت شمارهٔ ٤٦) و پس از آنکه حصار شهر را تسلیم کرده اند و چنانکه گفتیم مصادف با ۱۱ رجب ۲۵ فوریه بوده است یعنی دست کم چهل و شش روز پس از نخستین ملاقات با وی از شهر رفته است (رجوع کنید یادداشت شمارهٔ ۱۲۸). ابن خلدون در واقع از پنج یا شش باری که نزد تیمور رفته است بتفصیل سخن می گوید و در برخی ازین شروح اشاره میکند که پس از دیدار وی بخانهٔ خود باز گشته است. اما می توان پنداشت

که ابن‌خلدون از همهٔ جزئیات گفتگوی خود باتیمور یاد نکرده باشد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ٢٣٩)

شاید مقصود ابن‌خلدون این‌بوده است که درمجالس کنکاش تیمور حاضر بوده، یااینکه (شایددرقصرالابلق) نزد وی سی‌وپنج مرتبه باریافته باشد، گاهی صبح وگاهی شب. اگراین‌سخن‌رابهمان مفهوم ظاهری‌بگیریم دیدار آخروی ازتیمور مصادف با١٣فوریه (یعنی سی‌وپنج روز پس از دیدار نخستین که در١٠ ژانویه) بوده است . تاریخ تسلیم حصار شهر (چنانکه دربارهٔ آن بحث کرده‌ایم ، رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ١٢٢) ١١رجب ٨٠٣هـ . ـ ٢٥فوریهٔ ١٤٠١م . (العینی حتی آنرا ده‌روز بعددر٧ مارس می‌داند) بوده‌است. اگرچنین چیزی پیش آمده باشد با١٤ فوریه برابر میشود .

(٢١٠) همهٔ شرحی که ابن‌خلدون از آخرین دیدارخود باتیمور آورده‌است ووضع‌عمومی آن، حاکی‌ازدوستی ومحبتست وجدایی‌وی ز آن صاحب قران بمیل وخواهش اوبوده است واین اشتباهست که‌یکی ازدانشمندان دربارهٔ ابن‌خلدون گفته است وی‌را تیمور«مرخص»یا آزاد کرد، که پنداری وی درزندان‌بوده است. رجوع کنید بمقدمه ص٢٣ و یادداشت شمارهٔ٩ درشرح آن ویادداشت شمارهٔ١٧٥ .

(٢١١) ایـن فرستاده بیسق بوده است (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ١٩٤)

(٢١٢) این‌شایداشاره‌است بنتیجهٔ همهٔ دشواریها و سختی‌هـایی کـه ابن‌خلدون در دمشق کشیده است و اشارهٔ خاص بپرداخت پول نیست .

(۲۱۳) شرح ذیل دربارهٔ «تاتارها» و پیشرفت کار چنگیز و تقسیم قلمرو وی و جانشینی هولاگو و سرانجام ظهور تیمور مختصریست از آنچه سابقاً برای سلطان مغرب نوشته بوده است (کتاب العبر ج ۵ ص ۵۰۶-۵۶۳ و مخصوصاً ۵۱۵ ببعد و تعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ آ: ۵ ببعد)

(۲۱٤) شرح حالیست که سابقاً از چنگیزخان نوشته است چنانکه گفتیم (درمقدمه ص ۱٤ و یادداشت شمارهٔ ٤۸) «التعریف بجنگیزخان» (کتاب العبر ج ۵ ص ۵۲۵: ۱٤، تعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ آ)

(۲۱۵) «بزرگترین آنها» مراد «کبیرهم» است که ابن خلدون کلمهٔ «کبیر» را بطور مبهم بکار برده است. زیرا که «کبیر هم» ممکنست اشاره باشد بسالهای عمر و هم بفزونی قدرت و نفوذ. بدین گونه برادر چهارم را اگدای و نیز «کبیرهم» می نامد (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۱۹).

در کتاب العبر (ج ۵ ص ۵۲۷: ٤) جایی که ذکر از مراجع خود می کند دوشی را «کبیر» پسران می نامد. یعنی او را مهتر (یا اولین) ایشان میداند (رجوع کنید بصبح الاعشی ج ٤ ص ۳۰۸: ۱۵ آنجا که می گوید جوجی یعنی همان «دوشی» «اکبر» پسران بوده است). پس از مرگ دوشی (در زمان چنگیزخان) جغطای ارشد ایشان شد، اما او در نفوذ وقدرت نیز از ایشان برتر بود (رجوع کنید بدایرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۸۱۲ مقالهٔ بارتولد بعنوان جغتای خان و یادداشت شمارهٔ ۵۰).

(۲۱٦) این نام بجای بلاساغون آمده است. دربارهٔ اصل احتمالی آن رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلام بهمین کلمه و نیز رجوع کنید بسخنرانی های بارتولد ص ۸۱ ببعد. دمشقی چاپ مهرن ص ۲۰: ۱۹، آنجا که می گوید بلادالساغون و درست آن در ص ۲۲۱: ۹ بلاساغون است. در کتاب

العبرابن خلدون این نام مکرر بشکل صاغون، ساعون و ساغون آمده است. (رجوع کنید، بکتاب العبرج٦ ص ۳۸۹: ۲۰ ، ۳۹۲ : ٤، ۷، ۲۲، تعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۷ ب :۱٤) .

(۲۱۷) «الشاش» همان تاشکند امروزست . دربارهٔ شاش و نام های جغرافیایی دیگر رجوع کنید بدایرةالمعارف اسلام (که بیشتر مقالات آن بقلم بارتولد است) و نیز بکتاب مینورسکی حدود العالم (فهرست آ) ومقدمه ج ۱ص۱۲۷ .

(۲۱۸) دربارهٔ اختلاف درضبط نامهای پسران چنگیزخان رجوع کنید بکتاب العبرج٥ص۵۲۷. تقسیم قلمرو چنگیزخان درمیان پسرانش چنانکه درین جا آمده است با آنچه درشرح های سابق ابن خلدون در کتاب العبرج ٥ ص٥٠٦ ببعد وتعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ آ : ٥ تا ۷۸ ب : ۸هست اختلاف دارد .

شرحی که دربارهٔ چنگیزخان وجانشینان وی نوشته متکی برمراجع کتابهائیست که درکتاب العبربرخی از آنهارا ذکر کرده است، مانند مؤلفات ابن الاثیر (متوفی در۱۲۳٤ م .) وابوالفدا (متوفی در ۱۳۳۱ م .) وازهمه مهمتر شهاب الدین بن فضل الله العمری (متوفی در۱۳٤۸ م .) (کتاب العبرج ٥ص٥٢٥ ـ٥٣٦ببعد).

(۲۱۹) درین جا «کبیر» بمعنی «رئیس» و« سرکرده» آمده است . رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۲۱٥ .

(۲۲۰) دربارهٔ شرح مفصل تاریخ هولاگو و جانشینان وی رجوع کنید بکتاب العبرج٥ ص ٥٤٢ ـ ٥٥١،کتاب التعریف نسخهٔ خطی آ ورق ۷۸ آ، درمقدمه هولاگو بنام «پادشاه تاتاران ومغولان» آمده است (ج ۲ص

۱۱۷ : ۱۳ وص۱۹۲ : ۲) .

(۲۲۱) ممالیك مصررا ابن‌خلدون « ترك » می‌داند (رجوع کنید بمقدمه ج ۱ص۲۹۷،۳۰۵،۳۲۵) بی‌آنکه توجهی مخصوص بفرمانروایان خاصی داشته‌باشد. تا آنجاکه پای‌زبان وبحث آن درمیان باشدباید گفت که‌هردوقوم بیشتربزبان ترکی سخن میگفته اند .

(۲۲۲) این‌اشاره است بمرگ‌ابوسعید آخرین ایلخان فرمانروای ایران درسال ۷۳٦ ه . ـ ۱۳۳۵م .

(۲۲۳) شیخ حسن‌مؤسس وپایه‌گذار خاندان‌جلایر در بغداد بود وبنام‌حسن«بزرگ» («الکبیر» بفارسی‌میشود«بزرگ»)معروفست.

«نوین»یا«نین»لقبیست‌مغولی که‌بمأموران‌رسمی‌صاحب‌نفوذ وقدرت داده‌می‌شدو برابرست با«بك» ترکی(رجوع کنیدبسلوك چاپ کاترمرج ۱ ص۴۲۳ و ج ۳ ص۳۸۸ و کتاب‌الغ بیك‌بارتولد ص۱٦وسخن‌رانی‌های‌او ص۱۹۸وکتاب‌العبرج۵ص۵۵۲ودایرةالمعارف‌اسلام‌درکلمهٔ‌حسن‌بزرگ).

(۲۲٤) نام‌پدر تیمور توغان نبوده، بلکه ازمؤلفات ابن عربشاه و شرف‌الدین ومنابع دیگر برمی آیدکه ترغای بوده‌است. ونیزرجوع کنید بتصحیحی که در حاشیهٔ تعریف نسخهٔ خطـی آ ورق ۷۸ ب : ۸ بـاملای «ترغای» شده است . ایـن نکته مخصوصاً ثـابت مـی‌شود که این عقیدهٔ شخصی ابن‌خلدون بوده‌است. زیراکه در نسخهٔ‌کتاب العبر مـوزهٔ بریتانیا (جلدچهارم چاپ رایت لوحهٔ ۸٤) ابن خلدون (در حدود سال ۸۰٤ ه .) تیمور رابی‌تردید « پسرطرغای» مخصوصا با «ط» گفته است. در نسخهٔ خطی آ ورق ۸۲ : ۱۵ بهر حال « طوغـان » دست نخـورده مانده است .

(۲۲۵) درمورد اشتباه احتمالی در نام صرغتمش،رجوع کنید بیاد-
داشت شمارهٔ ۱۰۱.

(۲۲٦) ابن خلدون در کتاب العبر ج٥ص ٥٠٦ : ۲۵ وص۵۳۲ :۹
و ص ٥٤٠ وغیره شرحی مختصر از روزگار اوایل زندگی تیمور آورده
است .درزمانی که این نخستین شرح را نوشته‌است که شاید از۷۹۷ ه .-
۱۳۹۵ م . ببعدنباشد،هنوز ازهمهٔ جزییات نسب تیمور آگاه‌نبوده است،
چنانکه خودصریحاً میگوید :

«نمیدانم چگونه نسب او بینی جغطای می‌رسد» (کتاب العبرج ٥
ص ٥٠٦: ۲٦ ، ٥٣٢ : ١٠).

پس از ملاقات با تیمور در دمشق مستقیماً یاغیرمستقیم آگاهی
بیشتری دربارهٔزندگی او بدست آورده است. بدین گونه تاریخ زندگی
تیمور راتا آن زمان تکمیل وتدوین کرده است

(۲۲۷) قرآن سورهٔ۱۲ آیهٔ۱۲.

(۲۲۸) بنابرمحتویات نجوم (ج ٦ ص۷۳ : ۱) این اخبار درشعبان
۸۰۳ ه . - ۱۷ مارس تا ١٤ آوریل ١٤٠١م. بقاهره رسیده است (رجوع
کنید بسلوك‌ورق ۲۸ب). چون تیمور در۳شعبان ۸۰۳ ه . -۱۹ مارس
١٤٠١ م . ازدمشق رهسپارشده است (نجوم ج ٦ص۲۲ ببعد ومنهل ورق
١٤٩ آ والعینی ورق ٤٢ب: ۲۵) ظاهراً برای‌رفتن بوطن خود،این اخبار
می‌بایست زود بقاهره رسیده باشد.

اما درحقیقت تیمور در آنزمان بدیارخودبازنگشت، بلکه «چنین
وانمود کرد» که‌بازمیگردد (نجوم ج ٦ ص ۸۱ : ۸ رجوع کنیدبیادداشت
شمارهٔ۱۹۸)تاتوجه دشمنان رابجای‌دیگربرگرداند . حتی‌عمداًلشکریان

خودرا هم‌فریفت وپس از آنکه باردیگر ازحلب ورها و ماردین گذشت، ناگهان بسوی بغداد رانـد (۹ژوئیهٔ ۱٤۰۱ م .) وسپس چنـانکه بر مـا معلومست ، بسوی آسیای صغیر راند ولشکریان عثمـانی را در جنگ معروف انگوریه شکست‌داد (رجوع کنیدبمقدمهٔ کتاب ص ۳٥ یادداشت شمارهٔ ۲۰) .

(۲۲۹) ابن‌الفرات (ج۹ص۳۷۰:۱۹) می گوید که : « شمارهٔ همهٔ سپاهیان تیمور به ۲٤۰۰۰۰ می‌رسید که شامل ۳۰۰۰۰۰ مردجنگی بود » ابن‌عربشاه(ج۱ص٦١٦:٤)شماره‌لشکریان تیمورراروی‌همرفته ۸۰۰۰۰۰ گفته است . نیز رجوع کنید بمقالهٔ ژ. رولـوف بعنوان فن لشکر کشی آسیایی واروپائی درمجلهٔ درایسلام der Islam هامبورگ ۱۹٤۰ شمارهٔ ۷٦ ص۱۰۰ـ ۱۱٥ .

(۲۳۰) معنی این‌جمله روشن نیست «آیةعجب» شاید تحریفی‌از «عجب‌من‌العجب»باشد که مانند این‌عبارت‌را دربارهٔ کسان بکارمی‌برندو می گویند:«ایشان(علامت،اشاره‌یامثالی)از شگفتی‌ها هستند».«آیة عجب» درکتاب‌العبرج۷ ص۱۱٤: ۱٦ نیزدیده می‌شود . اما درین مورد دربارهٔ وقایعست و نه دربارهٔ اشخاص . درمورد مفهوم و موارد استعمال «آیه» درمحاورهٔ مغربی رجوع‌کنید بکتاب ل . برشه فرهنگ عربی بفرانسه ص۱٤«کان آیة فی کذا»«سرمشقی‌ازین‌بود.» رجوع کنید بکتاب‌فن کرمر مطالعه‌درلغت نویسی‌عربی‌ص۱۳که «ایة» (بافتح‌اول وسکون دوم و نصب آخر) یا «ایة» (بامشد دومفتوح) راباپساو ندلی آورده است و آنرا «این کارچه‌شگفتست؟» معنی می کند . درجای دیگر ابن‌خلدون آیه رابمعنی معجزه بکاربرده‌است امادرین عبارات این کلمه بمعنی «تحسین» است و

کاملا باوصفی که از سوختن مسجدامویان آورده است مخالفست. ظاهرا خودداری ابن خلدون ازقضاوت صریح واظهار نظر اخلاقی باوصفی که درذیل از تیمور کرده است سازگار وموافقست.

(۲۳۱) متن این عبارت نیز ایجاب می کند که عبارت «جوانان ایشان» (فتائهم) را باشکال گوناگون بخوانند.

(۲۳۲) عبارت «وبرسم تازیان بدوی» باکلمات پیش مثالی برای شگفتی نسبةً نامربوطست. ابن خلدون درمقدمهٔ خودتازیان رادرماهیت مردمی راهزن ویغماگرمی داند که مزاحم مردم شهرها وده‌ها می‌شوند. اما این کاررا تابتوانند جنگ ناکرده می کنند. (مقدمه ج۱ص۲۶۹:۱۷) اما همه گونه بیرحمی وسنگدلی رابایشان نسبت نمی‌دهد وحتی ساده‌دلی و نادانی ر که بناتاران نسبت می‌دهد دربارهٔ ایشان روانمی‌دارد. درخواندن این مطالب خواننده منتظرست ابن خلدون بگوید ایشان ازتازیان بدوی هم دربدرفتاری نسبت بمردم شهرنشین بدترند. کمترممکنست درینجا «علی» بمعنی «بالا» وبرترازرسم بدویان آمده باشد. گویا این کلمه‌رادیگری درین مورد افزوده باشد.

(۲۳۳) معنی تحت‌اللفظ این عبارت چنینست: «یکی ازبرجسته‌ترین پادشاهان ازفراعنهٔ ایشان» لغت «فرعون» درمعنی غروروگستاخی وزورگویی آمده‌است (رجوع کنیدبفرهنگ لین درهمین کلمه).

(۲۳٤) تیمورهنگام گفتگوبادانشمندان حلب چنان بحث می کرد که گویی هوا خواه تشیع بوده است ودوستدار خاندان علی (رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ ۵۸). اما وی شیعه نبوده وتنها بشریعت وقوانین اسلامی سخت پای بست بوده‌است ودرمازندران وخراسان شریعت قشری تسنن

راارواج داد. رجوع کنید بکتاب الغ بیك بارتولدص۳۲.

(۲۳۵) شواهد فراوان دربارهٔ زیرکی و فراست تیمور در منابع مختلف دیده می‌شود ومخصوصاً ابن عربشاه(مثلا درج۲ص۷۸٤:٥ببعد)و نیز منهل (ورق ۱٥۲ آ:۱۸ ببعدویادداشت٥۸) و نجوم (ج٦ص۲۸۱:۲۰) چنین آمده‌است که «تیمور بصیرت شگفت‌انگیزی بکار برده است».

(۲۳٦) همهٔ منابع مربوط بتیمور این گفته راتاییدمی کنند، که وی از آموختن جدل و مباحثه ومخصوصاً درمطالب تاریخی لذت می‌برد. گویند دانشمندان بسیاردر پیرامون وی بودند که باوی درمباحث تاریخی ومسائل حکمت الهی گفتگو می کردند.

(۲۳۷) چون تاریخ ولادت تیمور را عموماً ۲٥ شعبان۷۳٦ه. - ۸ آوریل ۱۳۳٦م. دانسته‌اند، در۸۰۳ه که ابن خلدون باوی دیدار کرده می‌بایست شست وپنج یاشست وشش سال داشته باشد. باید درنظر داشت که اشارهٔ ابن خلدون بسن تیمور درنامه‌ایست که درسال ۸۰٤ه. -۱٤۰۱م. نوشته است(رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۱۹۸).

تیموردر۱۹ شعبان۸۰٦ه- ۱۸ فوریهٔ ۱٤۰٥م. درگذشت(نجوم ج٦ص۲۷۹:۱٦ ومنهل ورق ۱٥٤ آ:۱۹)، بنا برمحتویات نجوم (ج٦ص ۲۸۱:۱۸) وبگفتهٔ ابن عربشاه (ج۲ص۷۸۲:۲) بسن هشتاد رسیده بود.

(۲۳۸) رجوع کنید بیادداشت شمارهٔ۱۱۲. دربارهٔ ظاهر وسیمای تیمور باین عربشاه ج۲ص۷۸۰ - ۷۸۲ وکلاویخوص ۲۲۰ ویادداشتها (Mémoires) ص٤٦۳رجوع کنید. ابن تغری بردی که‌ظاهراً ازابن عربشاه گرفته چنین وصف می کند (نجوم ج٦ص۲۸۱:۱٤ وبعد)« او(تیمور)بلندبالا بود وپیشانی فراخ وسری بزرگ داشت وبسیار نیرومند وسرخ وسفیدوچهار

شانه بود وانگشتان درشت وریش بلند داشت، یکی از دستهایش فالج و پای راستش شل بود چشمانی درخشنده و بانگ بلند داشت و از مرگ باك نداشت، بهشتاد سالگی رسید و درخرد و نیروی وی سستی و ناتوانی راه نیافت »

(۲۳۹) ازین جا برمی آید که ابن خلدون باتیمور سخنانی هم گفته است که در تعریف ذکری از آن نکرده است و نیزاین میتواند دلیلی باشد که از زبان تیمور مطالبی در بارهٔ سوابق زندگی او آموخته است. (نیز رجوع کنید با بن عربشاه ج۲ ص۷۹٤:۱۵ و ص۷۹٦:۳، چاپ کلکته ص٤٤۳:۱ ببعد، آنجا که می گوید تیمور مطالبی دربارهٔ زندگی خود با بن خلدون گفت).

(۲٤۰) این که در آن زمان خبر مرگ ابن خلدون درافواه پیچید بود از حاشیه ایست که در آخرین ورق تعریف نسخهٔ خطی آ (ورق ۸۳ آ) بخط مغربی نوشته شده است که: «خدا بزرگست که مؤلف (ابن خلدون) درقاهره بسال ۸۰۸ درگذشت (خدایش بیامرزاد) و نیز گفته اند که وی در دردمشق ببیماری رجفه [لرزش، تپش «رجفة قلب» بمعنی تپش قلب] در گذشت و این واقعه باعث اندوه پیروان او (اصحابه) درراه شد. اما گفتهٔ نخستین که او در ۸۰۸ درگذشت درست ترست و خدا بدرستی کارها داناترست».

مطالب افواهی دیگری راکه دربارهٔ ابن خلدون رواج داشته همه راحاج خلیفه رد کرده است (رجوع کنید بمقدمهٔ این کتاب ص۷ و یادداشتهای مربوط بآن)

(۲٤۱) اوبجای قاضی نورالدین بن الخلاّل قاضی القضاة مالکی که درجمادی الاولی ۸۰۳ هـ (دسامبر ۱٤۰۰م) درراه دمشق در گذشته است (نجوم ج٦ ص۱۵۲:۱ والعینی ورق ٤۵ آ:۲) نشست. جمال الدین عبدالله الاقفحصی که در ۸۲۳ هـ (۱٤۲۰م.) ازجهان رفته بنام اقفسی معروفست

(سخاوی ج٥ص٧١:٣) مطالب دیگری دربارهٔ اودرسلوك ورق ٢٩ آ:٢٩ ونجوم ج٦ص٧٠:٨وص١٩:٤٧٠ وابن‌ایاس ج١ص ١٧.٣٣٧ وسیوطی ج٢ ص١٢٣:٢٠-٢٤ آمده است (اطلاعات‌غیر دقیق).

(٢٤٢) روشن نیست که آیا مقصود ابن خلدون ازین‌عبارت« آنچه مرد بدان نیازمندست»(یعنی درروش زندگی‌خودبسیار ساده بود) یا« آن چه مردمی‌خواهد و آرزومی کند» (یعنی‌نفوذبیگانه را ازخود دور کرده، است) . شدت عمل وفروتنی اورا سخاوی (ج٥ص٧١:٨) نیزبیان کرده اما قاضی‌شهبه(که سخاوی‌هم در کتاب مزبورص٧١:٨ذکری از آن کرده است)نیزبامانت وبی‌نظری اواشاره کرده و گفته است که درنظرعموم‌بدین صفت معروف‌شده که یك آشپز بایك مأمورعالی‌مقام‌دربرابر وی یکسان وبرابربوده است .

(٢٤٣)انتصاب وی‌در١٣جمادی‌الاخره٧٠٣ه‍.- ٢٨ژانویهٔ١٤٠١م.، هنگامی که ابن خلدون هنوز در دمشق بود روی داد واندکی بیش از یك‌ماه برسرکار ومأموررسمی‌بود (نجوم‌ج٦ص٧٠:٨ سیوطی‌ج٢ص١٢٣: ٢٠) .

(٢٤٤) چنانکه گذشت این کاردرروز پنجشنبهٔ ٣شعبان ٨٠٣ه‍ . - ١٧مارس ١٤٠١م. روی داده است (سلوك ورق٢٨ب:١٨) .

(٢٤٥) منهل(ورق٤٩ب:١٣)می‌گوید ابن خلدون‌پس‌ازبازگشت بقاهره می کوشید دوباره بمقام قضابرسد .

(٢٤٦) این مصادفست باپیش از ٤ آوریل١٤٠١ . اما این تاریخ سومین‌انتصاب‌ابن‌خلدون‌را بمقام‌قضاءالعینی(ورق٤٥ب.٢٦)شنبهٔ ٢٣رمضان ٧ه‍ ، نوشته است ودرسلوك هم عین‌این‌تاریخ آمده‌است(ورق٢٩ آ:٢٨).

(۲٤۷) درعبارت «مانندپیش» شاید او باصلی اشاره‌می کندکه‌اورا در کارقضاوت در گذشته و باراول ودوم راهنما وراهبر بوده است ومحافل عالی درباری را با او دشمن کرده‌است (رجوع کنید بیاد داشت شمارهٔ ٦ و کتاب‌العبرج۷ص۴٥۳-٤٥٥ وترجمهٔ‌مقدمه ازدوسلان ج۱ص۷۲-۸۱).

(۲٤۸) این انتصاب در ۲٤رجب ۸۰۳ه . - ۱۷ فوریهٔ ۱٤۰۲ م . (سخاوی ج۱۰ص۳۱۲:۱۷) روی داده است . برای شرح بیشتر در بارهٔ جمال‌الدین البساطی(متوفی‌در۸۲۹ه - ۱٤۲٦ م.)رجوع کنید بنجوم ج ٦ص۱۲۲:۹ وص۷۹٤ وابن‌ایاس ج۱ص۳٤۲:۱٥ وسیوطی ج ۲ص۱۲۳-۱۲٤ .

(۲٤۹) درمتن«قسمتی‌ازدارائی‌او» و «انواع مختلف جانب داری» (ووجوهاً من الاغراض) هر دو بیك مرجع « بذل » بایشان رشوه داد برمی گردد. چنانکه متن‌درست باشد این نمونهٔ دیگریست ازروش غیر عادی نثرنویسی ابن خلدون . علت عزل ابن خلدون را سخاوی کارهای البساطی ودشمنی‌های او (سعی‌علیه)می‌داند (ج۱۰ ص۳۱۲:۲۳) و عقاید ونظریات نامساعدی دربارهٔ البساطی‌ازمنابع گوناگون می آورد .

(۲٥۰) درحدود ٥مارس۱٤۰۲م .

(۲٥۱) در٤ذی‌الحجهٔ ۸۰٤ ه . -٤ژوییهٔ ۱٤۰۲م . بنابرمندرجات مآخذ .

(۲٥۲) بنابرین ابن خلدون در مقام قضا چهارماه یعنی‌تا٦ربیع-الاول ۸۰٦ ه . -۲۳ سپتامبر ۱٤۰۳ م . مانده‌است .

(۲۵۳) این انتصاب پنجم، در ۱۱ فوریهٔ ۱۴۰۵ م . روی داده‌است .

(۲۵۴) این انعزال درماه‌مه ۱۴۰۵ روی داده است و بگفتهٔ قلقشندی (صبح الاعشی ج ۱۱ ص ۱۸۹: ۱۵) البساطی در ۲۷ ذیحجه (۲۷ مه ۱۴۰۵ م.) مجددا برگزیده شده‌است. اما سیوطی (ج ۲ ص ۱۲۳: ۲۴) می گوید که جانشین ابن‌خلدون جمال‌الدین الاقفسی شد .

این کار چندان شگفت نیست که در آن زمان یك قاضی باین سرعت عزل و نصب شود. دانشمند وقاضی دیگری که درین دوران می‌زیسته، ابن-حجر العسقلانی (متوفی بسال ۱۴۴۹ م.) است که شش بار قاضی شده است (رجوع کنید بکتاب بروکلمان تاریخ ادبیات عرب ج ۲ ص ۶۷) .

(۲۵۵) ابن‌خلدون که بار پنجم عزل خودرا ازمقام قضا اواخر ماه مه ۱۴۰۵ م. ذیقعده ۸۰۷ ﻫ . ذکر کرده‌است «شرح‌حال» خودرا نیز با آن پایان می‌دهد ، اما هنوز دست ازمأموریت رسمی دیوانی نکشیده است . هرچند که شرح ۹ ماه آخر زندگی خویش را ننوشته‌است باز برخی اشارات و مطالب درمآخذ تازی معاصر وی هست مخصوصاً در کتاب سخاوی (ج ۶ ص ۱۴۶: ۲۵ ببعد) که از کسی بنام جمال‌الدین البشبیشی (۷۶۲-۸۲۰ ﻫ.) مطالبی آورده‌است درین مآخذ آمده‌است که ابن‌خلدون بار ششم بمقام قاضی القضاة رسیده است و تاریخ آنرا سیوطی (ج ۲ ص ۱۲۳) رمضان ۸۰۸ ﻫ . نوشته است که برابرست با اواخر فوریه یا اوایل مارس ۱۴۰۶ م . اما تنها چند هفته کشیده‌است . (ابن‌حجر ورق ۲۲۳ می گوید که بار ششم وی هشت روز قاضی القضاة بود) زیرا که درروز چهارشنبهٔ ۲۵ رمضان ۸۰۸ ﻫ . -۱۷ مارس ۱۴۰۶ م. که هنوز برمسند قضا نشسته بود درگذشت .

ابن خلدون بتقویم اسلامی هفتاد و شش سال و بیست و پنج روز و بتقویم مسیحی ۷٤ سال عمر کرده است و پیکر وی را در گورستان صوفیه در بیرون دروازۀ باب النصر درقاهره بخاك سپرده اند . اما جایگاه قبرش معلوم نیست (رجوع کنید بمنهل ورق ٤٩ب:۲۰ و نجوم ج٦ص۲۷٦:٦ و سخاوی ج٤ص ١٤٦:١٤ و شذرات ج۷ص۷۷) .

فهرست تاریخی وقایع مهم

سال میلادی	روز وماه	واقعه
۱۳۳۲	۲۷ مه	ولادت ابن خلدون در تونس.
۱۳۳۶	۸ آوریل	ولادت تیمور نزدیک کش در ماوراءالنهر.
۱۳۶٤		مأموریت سیاسی ابن خلدون در دربار پدرو ستمگر در اشبیلیه.
۱۳۸۲	۲٤ اکتبر	عزیمت ابن خلدون از تونس بمصر.
۱۳۸۲	۲٦ نوامبر	بتخت نشستن برقوق بسلطنت.
۱۳۸۲	۸ دسامبر	ورود ابن خلدون باسکندریه.
۱۳۸۳	٦ ژانویه	ورود ابن خلدون بقاهره.
		نخستین ملاقات وی با سلطان برقوق بوسیلهٔ الطنبغا الجبانی.
۱۳۸٤		انتخاب وی بمدرسی مدرسه قمحیه درقاهره.
		انتصاب وی بسمت معید مدرسه ظاهریه در قاهره.

یادداشت: برخی از تاریخهایی که درینجا آمده متکیست برفرضیاتی که درحواشی آمده است.

۱۳۸٤	۱۱ اوت	نخستین انتصاب ابـن خلدون بمقام قضای مالکیان درقاهره.
		هلاکت خانواده و فرزندانش هنگام غرق کشتی که از تونس بمصر می آمد
۱۳۸٥	۱۷ژوئن	عزل وی از نخستین مقام قضا.
۱۳۸۷	سپتامبر	زیارت حج وی.
۱۳۸۸	مه	بازگشت وی از مکه.
۱۳۸۹	ژانویه	انتصاب وی بمدرسی مدرسه صرغتمش.
۱۳۸۹	آوریل	انتصاب وی بتولیت خانقاه بیبرسیه در قاهره .
		سرکشی یلبغا الناصری بر برقوق.
		عزل سلطان برقوق .
		عزل ابن خلدون از خانقاه بیبرسیه.
۱۳۹۰	فوریه	بازگشت برقوق بتخت.
۱۳۹۹	۲۲ مه	دومین انتصاب ابن خلدون بقضای مالکیان.
	۲۰ژوئن	مرگ سلطان برقوق.
		سلطان فرج جانشین برقوق می شود.
۱٤۰۰	مارس	طغیان تنم بر فرج .
		نخستین سفر ابن خلدون با فرج به دمشق .

۸۵ ابن خلدون اورشلیم و بت‌اللحم و هبرون را می‌بیند.

۳سپتامبر عزل ابن‌خلدون ازدومین مقام‌قضا،

۳۰ اکتبر فتح‌حلب‌بدست تیمور .

۱۹ نوامبر فرج مقدمات لشکرکشی برتیموررا فراهم‌می‌کند.

یشباك ابن‌خلدون را وا می دارد که درعزیمت بدمشق بفرج ملحق‌شود .

۲۸ نوامبر ابن خلدون با فرج بسوی دمشق رهسپار می‌شود.

۸ دسامبر ورود بغزه .

۱٤ دسامبر عزیمت‌ایشان ازغزه‌بسوی‌دمشق.

۲۰ دسامبر تیمور ازبعلبك‌بسوی دمشق رهسپار می شود.

۲۳ دسامبر ورودلشکرفرج‌بدمشق .

۲٤ دسامبر ابن‌خلدون درمدرسهٔ عادلیه سکنی می‌گیرد .

۲۵ دسامبر نخستین‌زد وخوردپیشروان دولشکر مخالف.

۲۹ دسامبر تیموربدروازهٔ دمشق می رسد .

	۳۰ دسامبر	سلطان حسین نوهٔ تیمور بمردم سوریه ملحق می‌شود .
۱٤۰۱	۳-٤ ژانویه	تیمور بمردم دمشق پیشنهاد صلح می کند.
	٦ ژانویه	گزارش دسیسه ای بر ضد فرج در قاهره می‌رسد .
	۷ ژانویه	سلطان فرج ویشباك و امیران دیگر بقاهره باز می گردند.
		ابن خلدون را در دمشق رها می کنند.
		تیمور پیشنهاد صلح را مکرر می کند.
		نخستین بار ابن مفلح باتیمور ملاقات می کند و شرایط صلح را دریافت می‌کند .
	۸ ژانویه	دومین ملاقات ابن مفلح باتیمور همراه اعیان دیگر و هدایا.
	۹ ژانویه	ابن مفلح و همراهانش بدمشق برمی گردند.
	۱۰ ژانویه	ابن خلدون را از دیوار های دمشق پائین می فرستند که بنزد تیمور برود.
		نخستین ملاقات ابن خلدون باتیمور.
	۱٤ ژانویه	محاصرهٔ حصار دمشق.

	ژانویه-فوریه	جزیهٔ سنگینی بر مردم دمشق تحمیل می کنند.
		شکنجه و آزار دنباله دارد.
	٤ فوریه	محاصرهٔ شهر دمشق هم چنان دوام دارد.
	٦ فوریه	تیمور آزادی اطلمش را در نامه ای بفرج خواستار می شود.
	۲۰ فوریه	بیسق الشیخی سفیر فرج بدمشق می رود.
	۲٥ فوریه	محاصرهٔ حصار دمشق.
		گفتگو در حضور تیمور در بارهٔ خلافت عباسیان.
	۲٦ فوریه	آخرین ملاقات تیمور با ابن خلدون.
	۲۷ فوریه	ابن خلدون تیمور را ترك می کند و بقاهره باز می گردد.
	۱۷ مارس	سوزاندن شهر دمشق و مسجد امویان.
۱٤۰۱	۱۷ مارس	ابن خلدون وارد قاهره می شود.
	۱۹ مارس	تیمور و لشکریانش از دمشق می روند.
		ابن خلدون پولی را که تیمور برای استر وی فرستاده بود دریافت می کند.
	آوریل	سومین انتصاب ابن خلدون بمقام قاضی قاضی القضاة مالکیان در قاهره.
	اوت	گزارش ابن خلدون بفرمانروای مغرب.
۱٤۰۲	مارس	عزل وی از سومین مقام قضا

	٤ ژویه	چهارمین انتصاب ابن خلدون بمقام قاضی القضاة مالکیان درقاهره .
	٢٨ ژویه	تیمور بایزید اول سلطان عثمانی رادر انگوریه شکست می دهد.
١٤٠٣	٢٣ سپتامبر	عزل ابن خلدون از چهارمین مقام قضا.
١٤٠٥	١١ فوریه	پنجمین انتصاب ابن خلدون بمقام قضای مالکیان درقاهره .
	١٨ فوریه	مرگ تیمور.
	٢٧ مه	عزل ابن خلدون از پنجمین مقام قضا.
١٤٠٦	فوریه	ششمین انتصاب ابن خلدون بمقام قاضی مالکیان درقاهره .
	١٧ مارس	مرگ ابن خلدون درقاهره.

فهرست منابع و مآخذ

آرشیو اریئنتالنی (مجله)-ج٤ پراگ ١٩٣٢ ص٢٥٠-٢٥٦-ج٦ ١٩٣٤ ص٤٢٩-٤٦٥
Archiv Orientalni

آرنولد - ت.و.
Arnold, Th.W.
خلافت- آکسفرد ١٩٢٤
The Caliphate

آنتونا- ملکیور م.
یك متن عربی مشتمل بر « تاریخ اسپانیا» از آلفونسوال سابیو بزبان اندلس در مجلهٔ مدرسهٔ مطالعات عربی مادرید و غرناطه-ج١ ،١٩٣٣ ص١٠٥-١٥١
Antonio, Melchior M
Una version Arabe compendiada de la «Estoria de España» de Alfonso el Sabio, in Andalus, Revista de las Escuelas de Estadios Arabes de Madrid y Grenada

آیاد - کامیل
زندگانی و معلومات ابن خلدون لایپزیگ ١٩٣٠
Ayad, Kamil
Die Geschichts- und Gesellschaftslehre Ibn Halduns

ابن الاثیر- عزالدین
کامل التواریخ- تورنبرگ-لیدن ١٨٦٧-١٨٧٦

ابن حجر العسقلانی- احمد علی - (ابن حجر)
الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنه ج٤ حیدرآباد ١٣٤٨-١٣٥٠ه.
انباء الغمر بابناء العمر نسخهٔ خطی پاریس شمارهٔ ١٦٠٣

ابن الخطیب - لسان الدین
الاحاطه فی اخبار غرناطه، قاهره- ١٣١٩ه.

ابن العذری المراکشی
کتاب البیان المغرب چاپ کولن و
لوی پروانسال - لیدن ۱۹٤۸
ابن العماد - ابوالفلاح
شذرات الذهب فی اخبار من ذهب-
ج ۸-قاهره ۱۳۵۰-۱۳۵۱ ه .
ابن الفرات - ناصر الدین محمد
التاریخ-ج ۹ چاپ بیروت ۱۹۳٦-
۱۹۳۸
ابن الوردی - زین لدین
تتمة المختصر فی اخبار البشر
(ادامهٔ تاریخ ابوالفداء)-ج ٤ قاهره
۱۳۲۵ه .
ابن ایاس - محمد بن احمد
بدائع الزهور فی تاریخ الدهور، ج ۱-
۳ چاپ بولاق ۱۳۱۱-۱۳۱۲ه .
ابن بطوطه - محمد بن عبدالله
تحف النظار فی غرایب الامصار و
عجایب الاسفار - چاپ و ترجمهٔ
دفرمری و سانگینتی پاریس ۱۸۹۳-
۱۹۱٤ م .
ابن تعزی بردی- بوالمحاسن یوسف
المنهل الصافی نسخهٔ خطی پاریس
شمارهٔ ۲۰٦۹-۲۰۷۱، النجوم الزاهره
فی ملوك مصر و القاهره، چاپ پاپر-
بر کلی ج ۵ و ٦ قاهره ۱۳۲۵ ه.
ابن خلدون- ولی الدین عبدالرحمن
رجوع کنید به فهرست کتابخانهٔ ایا-
صوفی چاپ استانبول ۱۳۰٤ ه. شمارهٔ
۳٤۰۰ نسخ خطی و فهرست کتابخانهٔ
اسعد افندی استانبول ۱۲٦۲ ه .
شمارهٔ ۲۲٦۸ نسخ خطی و فهرست
کتابهای عربی کتابخانهٔ خدیوی
قاهره ۱۳۰۸ ه. مقدمه چاپ کاترمر-
پاریس ۱۸۵۸ کتاب التعریف
ترجمهٔ دوسلان در مجلهٔ آسیائی
۱۸٤٤- تاریخ بربربان و سلسله
های سلاطین شمال افریقا ج ۲ چاپ
الجزیره ۱۸٤۷- ۱۸۵۱ کتاب العبر
ج ۷ - ۱۲۸٤ ه. ج ۲-۱۳۵۵ ه .
ابن عربشاه - احمد بن محمد
عجایب المقدور فی اخبار تیمور
چاپ جاکوب گولیوس-لیدن ۱٦۳٦

ابن قاضی شحبه ـ تقی الدین
الذیل علی التاریخ الاسلام، نسخهٔ
پاریس شمارهٔ ۱۵۹۹

ابو الفداء ـ اسمعیل بن علی
مختصر تاریخ البشر ـ ج ٤ ـ قاهره،
۱۳۲۵ ه .

ادریسی (الادریسی) محمد بن محمد
نزهة المشتاق ـ ترجمهٔ ژوبر ـ
Jaubert پاریس ۱۸۳٦ـ۱۸٤۰

اسمیث ـ و.ا.
اکبر، پادشاه مغول (۱۵٤۲ـ۱٦۰۵)
آکسفرد ۱۹۱۰
Smith, V.A
Akbar, the Great Mongol

انان ـ م.ا.
ابن خلدون وزندگانی و آثار او .
لاهور ۱۹٤۱
Enan, M.A.
Ibn Khaldun, His Life and Work

انون
یادداشتهای روزانهٔ فرقه کار ملیت
درایران و مبلغین پاپ درقرن هفدهم
وهیجدهم ج ۲ لندن ۱۹۳۹ (۱)
Annon
A Chronicle of the Garmelites in Persia

اولکن ـ حلمی ضیاء وفندك اوغلو
ضیاءالدین فخری
ابن خلدون کتابخانهٔ آنکارا ج ٦٤
استانبول ۱۹٤۰

بابینگر ـ ف.
نویسندگان بزرگ عثمانی و آثار
آنها لایپزیگ ۱۹۲۷
Babinger, F.
Die Geschichtschreiber der Osmanen und ihr werker

بارتلد
الغ بیك ودوران او
لایپزیگ ۱۹۳۵

(۱) ترجمهٔ صحیح ابن نام وقایعنامهٔ کشیشان فرقه کرملی است. اماچون درهمه‌جا درمتن چنین نوشته شده بود ناچار از آن پیروی کردیم .

ترکستان‌در زمان‌هجوم‌مغول چاپ
اوقاف گیب‌لندن ۱۹۲۷

Barthold, W.
Turkistan at the Time of
Mongol Invasion

دوازدهمین سخن رانی در بارهٔ
تاریخ‌ترکان‌در آسیای‌میانه(ترجمه
آلمانی‌ت.منتزل) سلسله‌انتشارات
دربارهٔشرق اسلام - برلن ۱۹۳۵.

بایگانی‌مراکش - رجوع کنید به
سلاوی

Archives Marocaines

براون-ا گ.

ادبیات‌ایران‌در دوران‌سلطهٔتاتار-
کیمبریج ۱۹۲۰

Brown, E.G.
Persian Literature
under Tatar Dominion

برشه-ل.

فرهنگ عربی - فرانسه ، تونس
۱۹۳۸

Bercher, L.
Lexique Arabe -français

بروکلمان

تاریخ ادبیات عرب - ج ۲ برلن
۱۸۹۸وضمائم آن‌ج۳لیدن۱۹۳۷-
۱۹۴۲

Brockelmann, C.
Geschichte der Arabischen
Literatur.

برونشویگ- ر.

بربرهای مشرق در زمان حفصیها
ازابتدا تا پایان قرن پانزدهم ج۲
پاریس ۱۹۴۰-۱۹۴۷

Brunschwig, R.
La Barbarie orientale sous
les Hafasides dés origines
à la fin du xve siécle

بل - ا.

فهرست کتابهای عربی کتابخانهٔ
مسجد القاروئیین در فاس ۱۹۱۸

Bel, A.
Catalogue des livres arabes
de la Bibliothèque de la
mosquée d'el - Qarouiyine
à Fas

بلاذری (البلاذری) احمدبن یحیی،
فتوح البلدان چاپ دوخویه لیدن
۱۸۶۶

بلوشه ـ ا.
مقدمه بر تاریخ مغولان، لندن ۱۹۱۰
Blochet, E.
Introduction à
l'histoire des Mongols

بوتول ـ گاستون
ابن خلدون و فلسفهٔ اجتماعی او
پاریس ۱۹۳۰
Bouthold, Gaston
Ibn Khaldun, sa
philosophie social

روح اجساد طبق نظریات ابن ـ
خلدون مجلهٔ بین‌المللی جامعه ـ
شناسی پاریس ۱۹۳۲ ص ۲۱۷ـ
۲۲۱
L'esprit de corps selon Ibn
Haldoun, Revue Internationale
Sociologique

بومباچی ـ آلسیو
نظر ابن خلدون در مطالعات تاریخی
سالنامهٔ دانشسرای عالی شهر پیزا
۱۹۴۶ ص ۱۵۹ـ۱۸۵
Bombaci, Alessio
La dottrina storiografica
de Ibn Haldun

بیورکمان ـ و.
مطالعه در بارهٔ سازمان دولتی
مصر در دورهٔ اسلامی هامبورگ ۱۹۲۸
Björkman, W.
Beiträge zur Geschichte
der Staatskanzlei im
Islamischen Äpygten

پدرو پروندینو د پراتی
زندگانی تیمور بزرگ ـ فلورانس
۱۵۵۳
Pedro Perondino de Prati
Magni Tamarlanis Vita

پلسنر ـ م.
(مقاله) دربارهٔ تاریخ ادبیات اسلام
مجلهٔ اسلامیکا ـ ج ۴ ـ لایپزیگ ۱۹۳۱
ص ۵۳۸ـ۵۴۲
Plessner, M.
Beiträge zur
islamischen Literetur-
geschichte

تاور - ف.
(مقاله) مقدمه بر تصحیح ظفرنامه
درمجلهٔ آرشیواورینتالنی پراگ-
۱۹۳۶-ج۴ص۲۵۰-۲۵۶
توینبی-ا.ج.
مطالعه‌ای درتاریخ - لندن ۱۹۳۴
Toynbee, A.J.
A Study of History
تیان-ا.
تاریخ‌تشکیلات‌قضائی در کشورهای
اسلامی‌پاریس‌ج۱،۱۹۳۸،ج۲،۱۹۴۴
Tyan, E.
Histoire de l'organisation
Judiciare en pays d' Islam
تورنبرگ. س.ا.
(مقاله)ابن‌خلدون‌وداستان سفراو
در قلمرو اسلامی اروپا - مجلهٔ
نوا آکتا - اوپسالا ۱۸۴۴
Tornberg, C.I.
Ibn Khalduni , Narratio
de expeditione Francorum
in terras islamismo
subjectas
حاج‌خلیفه - مصطفی‌بن‌عبدالله
کشف‌الظنون‌چاپ فلوگل - ج ۷
لایپزیگ۱۸۳۵-۱۸۵۸
حمدالله مستوفی - حدودالعالم -
مینورسکی-چاپ‌اوقاف گیب‌لندن
۱۹۳۷
حمزهٔ اصفهانی - سنی‌ملوک‌الفرس
بمبئی ۱۹۳۲
خلیل‌الظاهری
زبدة کشف الممالک چاپ راوس
پاریس۱۸۹۴
خمیری-ت .
اصطلاح‌عصبیه‌درمقدمهٔ‌ابن‌خلدون
(مقاله) در مجلهٔدرایسلام - ج۲۱
۱۹۳۶ص۱۶۳-۱۸۸
Khemiri, T.
Der' Asabiya-Begriff in
der Moqaddima des
Ibn Haldun
خوارزمی (الخوارزمی)-محمدبن
احمد
مفاتیح العلوم - وان فلوتن لیدن
۱۹۸۵ دایرةالمعارف اسلام

چـاپ لیدن۱۹۰۸ـ۱۹۳۸
Encyclopedia of Islam

دایرةالمعارف‌یهودـج۱۲ نیویورک
۱۹۰۵ ببعد
Jewish Encycl.

دربه‌لوـ بارتلمه
کتابخانهٔ شرقی پاریس ۱۶۹۸
d'Herbelot Barthelemy
Bibliothèque Orientale

دمشقی(الدمشقی)
نخبةالدهر فی عجایب البروالبحر
چاپ مهرن‌لایپزیگ ۱۹۲۳

دوخویه ـ م. ژ.
فهارس کتابخانهٔ جغرافیایی عربی
ج ٤ لیدن ۱۸۷۹
de Goeje, M J.
Indices, Glossarium
Bibliotheca Geographorum
Arabicorum

دوخویه ـ م. ژ.وهوتسما
فهرست‌قوانین‌عربی‌ج۱لیدن۱۸۸۸
de Goeje, M.J. and Th. Houtsma
Catalogue, Codicum
Arabicorum

دوزی ـ ر.
تاریخ پادشاهان مسیحی‌اسپانیا ـ
تحقیقی در تـاریخ اسپانیاـچـاپ
۱۸۸۱
Dozy, R.
Histoire des rois chrétiens
de l'Espagne. Recherches
sur l'histoire d' Espagne

ذیـل قـوامیس العرب ـ چاپ
دوم
ج ۲ ـ پاریس ۱۹۲۷
Supplèment aux
dictionnaires arabes

دوسلان
فهرست نسخ خطی‌عربی‌درکتاب‌-
خانهٔ ملی پاریس ۱۸۸۳ ـ ۱۸۹۵
de Slane
Catalogue des
manuscrits arabes
dans la Bibliothèque
Nationale

راس ـ د.ا.
(خطابه)تیمورلنگ‌وبایزیددرکار-
نامهٔ کنگرهٔ بیستم‌بین‌المللی‌خاور-
شناسان ـ لیدن ۱۹٤۰
Ross, D.E.
Tamerlane and Bayazid,
Acts de XXe Congrés.

رنو-ه.پ. ژ.
اخبار و تاریخ افریقای شمالی در زمان ابن خلدون-مجلهٔ هسپریس ج ۳۰-
۱۹۴۳ ص ۲۱۳-۲۲۱
Renaud, H.P J.
Divinations et histoire
nord-africaine aux
temp d'Ibn Khaldoun

روا - ب.
منتخبی از فهرست نسخه‌های خطی
وچاپی کتابخانهٔ مسجد بزرگ تونس-
چاپ تونس ۱۹۰۰
Roy, B.
Extrait de Catalogue
des manuscrits et des
imprimés de la
Bibliothèque de la Grand
Mosquée de Tunis

رودنسون - م.
(مقاله) مطالعه ای در اسناد عربی
مربوطه به آشپزی- مجلهٔ مطالعات
اسلامی - پاریس ۱۹۴۹ ص ۹۵-
۱۶۵
Rodinson, M.
Recherches sur les
documents Arabes
relatifs à la cuisines,
Revuė des Etudes
Islamique

روزنتال-ا.
نظر ابن خلدون دربارهٔ دولت-مطالعه
در تاریخ سیاست قرون وسطی
مونیخ ۱۹۳۲
Rosenthal, E.
Ibn Khalduns Gedanken
über den Staat, Ein
Beitrag zur Geschichte
der mittelalterlichen Staatl-
ehre

روزنتال-فرانس
(مقاله) اصول فنی و تطبیق معارف
اسلامی- مجلهٔ آنالکتااوریانتالیا
رم ۱۹۴۷
Rosenthal, Franz.
The Technique and
approach of Muslim
Scholarship

شرح حال عربی درمجلهٔ مطالعات
عربی آنالکتااوریانتالیا ج ۱۴ رم
۱۹۳۷
Die Arabische Autobi-
ographie, Studia
Aarbica-Analecta
Orientalia

روسی-ژ. (دوروسی)

فرهنگ تاریخی مؤلفان تازی
رم ۱۸۰۷
Rossi, J. de
Dizionario storico
degli autori arabe

رولوف ـ گ.
(مقاله) جنگ انگوریه ـ مجلهٔ تاریخی
مونیخ ۱۹۴۰
Roloff, G.
Die schlacht bei
Angora, Historische
Zeitschrift.

زبده ـ رجوع کنید به خلیل ـ
الظاهری

زترستئن ـ ك و.
مختصری در بارهٔ تاریخ سلسلهٔ ـ
ممالیك
لیدن ۱۹۱۹
Zetterstèen, K.V.
Beiträge zur Geschichte
der Mamlukensultane

زوتنبرگ ـ ه.
یادداشتهائی در بارهٔ چند نسخهٔ خطی
هزار و یکشب ـ داستان علاءالدین
منتخبات از نسخ خطی کتابخانهٔ
ملی ج ۲۸ پاریس ۱۸۸۷
Zotenberg, H.
Notices sur quelques
manuscrits de Mille et
une Nuits, Histoire d'Ala
ad-Din. Notices et
Extraits des manuscrits
de la Bibliothèque Nationale

زکی ولیدی ـ طوغان ا.
اصول تاریخ (تاریخده اصول)
استانبول ۱۹۵۰

زیدان ـ جرجی
تاریخ الادب واللغة العربیه ـ
قاهره ۱۹۱۳

ژورگا ـ ن.
یادداشتها و منتخبات برای روشن
شدن تاریخ جنگهای صلیبی ـ پاریس
۱۸۹۹ ص ۵۲۹ ـ ۵۴۲ د
Jorga, N.
Notices et Extraits
pour servir
l'histoire de Croisade
aux XIVe siécle

سارتن ـ ژ.
مقدمه بر تاریخ علوم ـ بالتیمور
ص ۳ لوح ۲
Sarton G.
Introduction to the
History of science

ساطع الحصری
دراسات عن مقدمة ابن خلدون
ج۲ - بیروت ۱۹٤۳

سایریر-م.
(مقاله) ابن خلدون و تصوف اسلامی
مجلهٔ فرهنك اسلام - حیدر آباد
۱۹٤۷ - ص ۲۱ مقدمه ص ۲٦٤ -
۳۰۲

Syrier, M.
Ibn Khaldun and
Islamic Mysticism
Islamic Culture

ستوری - س. ا
ادبیات فارسی لندن ۱۹۳٦
Storey, C.A.
Persian Literature

سخاوی (السخاوی) محمد بن عبد-
الرحمن - الضوء اللامع لاهل القرن التاسع
قسمت ۱۲ - قاهره ۱۳۵۳ - ۱۳۵۵ ه.

سلاوی (السلاوی) - احمد بن
خالد الناصری کتاب الاستقصاء
لاخبار الدول المغرب الاقصی -
ترجمه فرنسی در بایگانی مراکشی -
پاریس ۱۹۳٤

سواژه - ژ.
(مقاله) نامها و القاب مملوکها -
مجلهٔ آسیائی - پاریس ۱۹۵۰
ص ۳۱ - ۵۸
Sauvaget, J.
Noms et Surnoms de
Mamlouks

سور - ه.
(مقاله) توصیف دمشق در مجلهٔ
آسیائی - پاریس ۱۹۸٤
Sauvaire, H.
Description de Damas

سیلوستر دوساسی
تراجم جهانی - پاریس ۱۸۱۸
یادداشت در بارهٔ یك نامهٔ چاپ نشدهٔ
تیمور لنگ از کارنامه فرهنگستان
کتیبه‌ها - پاریس ۱۸۲۲
Silvestre de Sacy
Biographie Uuiverselle,
Memoire sur un Corres-
pondance inèdie de
Tamerlan avec Charles

منتخبات عربی - پاریس ۱۸۱٦ -
۱۸۲۷
Chrestomatie Arabe

سیوطی (السیوطی) - عبدالرحمن
جلال الدین کتاب حسن المحاضره

فی اخبار مصر و القاهره ـ قاهره
۱۳۲۱ ﻫ .

شتاینگاس ـ ف .
فرهنگ جامع فارسی بانگلیسی
لندن .
Steingas, F.
A comprehensive Persian English Dictionary

شرف الدین علی یزدی
ظفرنامه چاپ مولوی محمدالهداد
کلکته ۱۸۸۷ـ ۱۷۸۸

شمیدت ـ ن .
ابن خلدون ، مورخ وجامعه‌شناس
وفیلسوف ـ نیویورك ۱۹۳۰
Schmidt, N.
Ibn Khaldun, Historian Sociologist and Philosopher

شیلتبرگر ـ یوهان
اسارت و سفرهای ... در اروپا و
آسیا وافریقا ۱۳۹۶ ـ ۱۴۲۷ ـ
انجمن هکلویت لندن ۱۸۷۹
Schiltberger, Johan
The Bondage and Travels of ... in Eorope..

صبح الاعشی ـ رجوع کنید بـه
قلقشندی.

طبری ـ محمدبن جعفر (الطبری)
تاریخ الرسل و الملوك ـ چاپ
دوخویه ـ لندن ۱۸۷۹ ـ ۱۹۰۱

طلس ـ اسعد
مقالهٔ مساجد دمشق برحسب توصیف
یوسف بن عبدالهادی بیروت ۱۹۴۳
Talass, Asad
Les mosquées de Damas d'aprés Yoasof Ibn abd al Hadi

طه ـ حسین
مطالعهٔ تحلیلی وانتقادی از فلسفهٔ
ابن خلدون ـ پاریس ۱۹۱۷
Taha – Hossain
Étude analytique et critique de la philosophie d' Ibn Khaldoun

علی پاشا مبارك
الخطط الجدیدة التوفیقیه ـ بولاق
۱۳۰۶ﻫ .

عمری ـ ابن فضل‌الله (العمری)
مسالك الابصار فی ممالك الامصار ـ
باترجمه وحواشی گود فر وادو ـ
مومبین پاریس ۱۹۲۷

عیسوی ـ چ
فلسفهٔ تاریخ از نظر اعراب ـ منتخباتی

ازمقدمهٔ ابن‌خلدون‌تونسی۱۳۳۲-

۱۴۰۶- لندن۱۹۵۰

Issawi, Ch.
An Arab Philosophy
of History

عینی - بدر الدین (العینی)

عقدالجمان‌فی‌تاریخ‌الزمان-نسخهٔ

خطی‌پاریس شمارهٔ ۱۵٤٤

فانیان-ا.

اضافات قوامیس‌عرب- الجزیره -

۱۹۲۳.

مطالب چاپ‌نشده دربارهٔ مغرب -

جغرافیا وتاریخ - الجزیره ۱۹۲٤

Fagnan E.
Additions aux dictionnaires arabes
Extraits inédits relatifs au Maghreb

فندك‌اوغلو‌فخری

مجموعهٔ آثار ابن خلدون (ایش

مجموعه‌سی) شمارهٔ ۸۰-۸۱

استانبول - ۱۹۳٤-۱۹٤۰

فیشر - ا.

«روزوشب»درزبان عرب‌وسامی-

لایپزیگ۱۹۰۹ص۷۳۹-۷۵۸

Fischer, A.
«Tag und Nacht.»

فیشل- والتر ج.

(مقاله) یهود در اقتصاد و سیاست

قرون وسطی ممالك اسلامی‌مجلهٔ

سلطنتی آسیائی‌لندن۱۹۳۷

Fischel, Walter J.
Jews in the Economics and
Polital Life of
Medieval Islam

فعالیتهای ابن خلدون در زمان

سلاطین‌مملوك‌مصر(۱۳۸۲-۱٤۰۶)

درکتاب مطالعات سامی وشرقی

Ibn Khaldun's Activities
in Mamluk Egypt

ابن‌خلدون‌وتیمورلنگ-سخنرانی

در بیستمین کنگرهٔ بین‌الملل -

خاورشناسان در کارنامهٔ بیستمین

کنگره- پاریس ص ۲۸۶-۲۸۷

Ibn Khaldun and Tamerlane,
Acts de XXe corgrès des
orientalistes

قلقشندی - احمد

صبح‌الاعشی-قاهره۱۹۱۳- ۱۹۱۹

کاراباساك -ژ.

کاغذعربی - وین۱۸۸۷

Karabacek, J.
Das Arabische Papier

کانرمر-رجوع کنید به ابن خلدون

مقدمه .

کتاب الفاکهه و مفاکهة الظرفاء -

چاپ فرایتاگ- بن ۱۸۳۲-۱۸۵۲

کرد-علی محمد

مجلات المجمع العلمی العربی- مجلهٔ

آکادمی عرب در دمشق ۱۹۴۶ ببعد

کرمر-ا. فن

ابن خلدون و تاریخ فرهنگ دول

اسلامی او

در مجلهٔ فرهنگستان علوم وین

۱۸۷۹

Kremer, A. von
Ibn Chaldun und seine
Kulturgeschichte der
islamischen Reiche

مطالعه درباره فرهنگ نویسی عربی

چاپ وین ۱۸۸۳

Beiträge zur arabischen
Le icographie

کلاویخو-روی گنزالس (د کلاویخو)

شرح مسافرت هیئت سفارت اسپانیا

بدربار تیمور در سمرقند از ۱۴۰۳ تا

۱۴۰۶ چاپ لسترانج ۱۹۲۸

Clavijo, Ruy Gonzales
Narrative of the Spanish
Embassy to the Court of .

کماندان (کماندانت) - فرقه

کماندان عمرهالیس

سفر تیمور به آناطولی و جنك انگوریه

استانبول ۱۹۳۴

کوبرت-ر.

نظری به فرهنگ لغات سامی

مجلهٔ ارینتالیا ج ۱۵ رم ۱۹۴۶ ص

۱۵۱-۱۵۴

Kôbert, R.
Gedanken zum semitischen
Wort - und Satsbau

گابریلی-گوسپ (یوسف)

مطالعه در بارهٔ مراجع و فهرست

اصطلاحات تاریخ ابن خلدون

مجلهٔ مطالعات شرقی - ج ۱۰ رم

۱۹۲۴ ص ۱۶۹-۲۱۱

Gabrieli, Giuseppe
Saggio di bibliografia e con-
cordanza della storia d' Ibn -
Haldun

گابریلی-فرانچسگو

معنی عصبیه درمفهوم تاریخ نویسی

ابن خلدون مجلهٔ فرهنگستان شاهی

علوم تورن ۱۹۳۰-ص ۴۷۳- ۵۱۲

Gabrieli , Francesco
Il concetto del'a ' asabiyyah nel pensiero Storico di Ibn Haldun . Atti della Reala Accademia della Scienze di Torino

گدلیه‌بن - یحیی
شلشلت هك کبله - چاپ زل‌ویو
۱۸۰۳

گرابرگ - دوهموز- ژ.
شرحی از کارهای بزرگ تاریخی فیلسوف افریقائی قرن شانزدهم چاپ
فلورانس ۱۸۳٤ص۱-۵۸

Graeberg di Hemose. J.
Notizia in torno alla famoza opera istorica d'Ibn Khaldun

گلدزیهر-ای.
سخنرانی‌در بارهٔ اسلام
هایدلبرگ ۱۹۱۰

Goldziher, I.
Vorlesungen über den Is - lam

گنوبویچ -پ.
مجموعهٔ شرح‌حال‌مردم ارض‌اقدس وخاور نزدیک
فیرنس ۱٦۲۷

Globovich , P.
Bibliotheac Bio - Bibliogra- fica della Terra Santa della Oriente

گود فرواو ومومبین-م.
سوریه‌در دوران‌پادشاهی‌مملوکها
پاریس ۱۹۲۳

Gaudefroy - Demombynes , M.
La Syrie à l'époque des mam - louks

لندبرگ- کارلو(دولندبرگ)
ضرب‌المثلها و اصطلاحات اعراب
لیدن ۱۸۸۳

Landberg , Carlo de
Proverbes et Dictions du peuple arabe

لوی‌پروانسال - ا.
(مقاله)یادداشتی‌در بارهٔ نسخهٔ کتاب العبر اهدائی ابن‌خلدون بکتابخانهٔ القرویین در فاس - مجلهٔ آسیائی
ج۲۰۳-۱۹۲۳ص۱٦۱ - ۱٦۸

Levi Provençal,E.
Note sur l' exemplaire du Kitab al - 'ibar offert par Ibn Khaldoun

لوی دلاویدا-گ.
(مقاله) دوران مفرغ در اسپانیای اسلامی-مجلهٔ آمریکائی مطالعات

شرقی - ج ۶۳ - ۱۹۴۳ ص۱۸۳-
۱۹۱

Levi della Vida, G.
The «Bronze Era» in Musulman Spain - Journal of the American Oriental Society.

ترجمهٔ عربی داستان اروسیو - میلان
۱۹۵۱ ص۱۸۵-۲۰۳

La traduzione Araba della Storia di Orosio

لین- پول - استانلی
فهرست سکه‌های شرقی در موزهٔ
بریتانیا (سکه‌های بخارا درزمان
تیمور) ج۷- لندن ۱۸۸۲ ومجموعهٔ
ضمیمه ج۱۰- ۱۸۹۰

Lane-Poole, Stanly
Catalogue of Oriental Coins in B ...

لین - ا. و.
فرهنگ عربی بانگلیسی
لندن ۱۸۶۳-۱۸۹۳

Lane, E.W.
An Arabic- English Lexicon

ماکادو - ا.ب.
تاریخ قادس ازنظر ابن خلدون در
مجموعهٔ تاریخ اسپانیا
ج ۱ و ۲ بوئنوس آیرس ۱۹۴۴
ص ۱۳۹-۱۵۵

Machado O.A
La Historia de los Godos segun Ibn Jeldun in Cuadernos de Historia de Espana

مجلهٔ آسیائی

مجلهٔ انجمن شرقی آمریکائی

مراکشی-عبدالوحید (المراکشی)
کتاب المعجب فی تلخیص اخبار -
المغرب
چاپ دوزی - لیدن ۱۸۸۱

مغربی - عبدالقادر (المغربی)
ابن خلدون بالمدرسة العادلیه
بدمشق در کتاب محامدوالمرئی -
دمشق ۱۳۴۷ . ص۳۸-۸۲

مقری-احمد بن محمد (المقری)
نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب
ج ٤ - بولاق ۱۳۱۱-۱۳۱۲هـ.

مقریزی - تقی الدین احمد
(المقریزی)
الخطط - المواعظ والعتبار بذکر

الخطط والآثارج ۲ بولاق ۱۲۷۰ه.

مکدونالد ـ د.ب.

منتخبی ازمقدمهٔ ابن‌خلدون لیدن

۱۹۰۵ .

Macdonald, D. B.
A Selection from the Prolegomena of Ibn Khaldun

ماك‌لگان ـ ادوارد

یسوعین وپادشاه‌مغول ـ لندن ۱۹۳۲

Maclagan, Edward
Jesuits and the Great Mongol

منسرات ـ آنتونیو

شرح مسافرت او بدربار اکبر ـ

ترجمهٔ هویلاند ـ لندن ۱۹۲۲

Monserrat, Antonio
The commentary on his Journey to the Court of Akbar – trans. J.S. Hoyland

منهل ـ رجوع کنید به ابن تغری بردی .

مورانویل ـ رجوع کنید بیادداشت هائی‌دربارهٔ تیمورلنگ

مولر ـ ا.

اسلام در سرزمینهای شرق و غرب

ج ۲ ـ چاپ برلن ۱۸۸۵-۱۸۸۷

Müller, A.
Der Islam im Morgen und Abendland

میگنانلی ـ برتراند (دومیگنانلی)

زندگی تیمورلنگ ـ چاپ

استفانی بالوزی ـ ۱۸٦٤

Mignanelli, Bertrand I. de
Vita Tamerlani

نجوم‌الزاهره ـ رجوع کنید به ابن تغری بردی.

نشریهٔ مطالعات عربی ـ چاپ پرس

درالجزیره ۱۹۵۳ ببعد

Bulletin des Ètudes Arabes

نظام‌الدین شامی

ظفرنامه ـ چاپ تاور پراگ ۱۹۳۷

نیکلسون ـ ر.

تاریخ ادبی اعراب ـ لندن ۱۹۲۳

Nicholson, R.
A literay History of Arabs

واتزنیگر ـ س. وولزنیگر ـ ك

دمشق در دولت اسلامی ـ برلن

۱۹۲٤

Watzinger, C. and Wulzinger, K
Damascus, die islamische Stadt.

ووستنفلد ـ ف.
تاریخ نویسان عرب درمجلهٔ انجمن
تاریخ فلسفه
گوتینگن ۱۸۸۲
Wüstenfeld, F.
Die Geschichtsschreiber der Araber. Abhandlungen d. hist. – phil, Kl. d. Gesellschaft d. Wiss.

ووستنفلد ـ ماهلر
جدول مقابلهٔ تاریخهای اسلامی و
مسیحی .
چاپ دوم لایپزیک ۱۹۲۶
Wüstenfeld - Mahler
Vergleichungs – Tabellen der mohammedanischen und christlichen Zeitrechnung.

هارتمان ـ ریشار
نسخه منتخبانی از یادداشتهای تاریخ
ابن طولون از توبین گن در مجله
انجمن ادبی شاهی برلن ۱۹۲۶
Hartman, Richard
Das Tübinger Fragment der Chronik des Ibn Tulün

هامر ـ پور کشتال
منابع مطالعات شرقی
ج ۵ وین ۱۸۱۶ وج ۶، ۱۸۱۶
Hammer-Purgstall, J. V.
Fundgruben des Orients.

هوری ـ ك.
تاریخ افزارهای توپخانه ملل شرقی
درقرون وسطی فصل « افزار های
توپخانهٔ اسلامی» هلسینفگرس ۱۹۴۱
Huuri, K.
Zur Geschichte des mittelaterlichen Geschültzwesens aus orientalischen Quellen(1)

یادداشتهائی در بارهٔ تیمور لنگ ودر
باراو نوشتهٔ یاك کشیش دومینیکن
در ۱۴۰۳ چاپ مورانویل کتابخانهٔ
مدرسهٔ شارت ـ پاریس ۱۸۹۴
Memoire surTamerlane et sa cour par un Dominicain – ed. Moranvillle

یاقوت بن عبدالله الرومی
معجم البلدان ـ چاپ ووستنفلد ـ
ف. لایپزیک ۱۸۶۶ ببعد

یوسف بن عبدالهادی (رجوع کنید
به طلس)

(۱) درص ۱۴۰ کتاب اصلاح شود

فهرست نام جایها

فهرست نامهای کسان و مراجع

ب

ت

ش

ن

پایان

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
	۲	الطجی	الطنجی
	۹	نشر	نثر
	۱٤	قاضی القضات	قاضی القضاة
	۱٤	لشگر	لشکر
۱	۱۰	مجله	مجلد
۱	۹	با	یا
۱۰	۱٦	العبدوس	العبدوسی
۲۰	۲۰	Philotopher	Philosopher
۳	۲۱	282	287
۳	۱۷	Balugius	Baluzius
٤	٥	قوانین	قوامیس
٤۰	۱۰	مجمع الغوی	مجمع اللغوی
٤۰	۱۲	ابن‌تعری بردی	ابن تغری بردی
٥۰	۳	لشگریان	لشکریان
٥۱	٤	باز کردر	باز کردو
٥۲	۲۰	جقطای	جغطای
٥۱	۱٥	(٥۰)	(٦۰)
٥٥	۱٤	فارس	فاس
٥۸	۱٥	ناز	در
٦۱	۳۱	کر به	کر یه
٦٥	۸	درست	دست
٦۸	۱٤	بصفه	بصفد
۷۰	۱۰	حماد	حما
۷۱	۱۱	لوشی	دوشی
۷۲	۱۱	جفتای	جغتای
۷٥	۷	Catslogue	Catalogue
۷٦	۱۷	مالیك	ممالیك
۷۷	۱۸	نجوم الزاهر	نجوم الزاهره
۸۳	۷	1934	1943
۸۹	۲۰	میسره	میسره

صفحه	سطر	درست	نادرست
۹۰	۱۲	کسی را	کسی
۹۰	۱٦	زدوخوردی که	زدوخوردی رودادکه
۹۱	۵	نورالحافظی	نوروزالحافظی
۹۲	۱٦	بکناره	کناره
۹۳	۱۵	این ایاس	ابن ایاس
۹۵	۱۵	Ariatipus	Asiatique
۹۵	۱۹	mesquées	mosquées
۹٦	۱۰	253	223
۹۷	۱٤	این تیمیه	ابن تیمیه
۹۸	۱٦	گزاران	گزارانی
۹۹	۳	تا هنگامی	تا اوراهنگامی
۹۹	۷	ابن مفلح آن	ابن مفلح وآن
۱۰۳	آخر	مستخراج	مستخرج
۱۰۷	۱۲	بارتولد	Vorlesungen بارتولد
۱۱۰	۱۰	کلاویخور	کلاویخو
۱۱۱	۱٦	بیوسند	بیوسد
۱۱٤	۱۲	اسکندرنه	اسکندریه
۱۱٦	۲۱	شروع	رجوع
۱۱۹	۷	معرف	معروف
۱۲۳	۳	علی ابن	علی بن
۱۳۳	۱۸	کیقبا	کیقباد
۱۳٦	۱۹	توبیگز	توبینگر
۱٤۹	۳	اساسها	اثاثها
۱٤۹	۳	اساسیهٔ	اثاثهٔ
۱۵۰	۱۵	اشرف	شرف
۱۵۸	۱٤	ازدست دوستانش	دوستانش
۱۵۹	۱۱	۱۱۸	۱۱۷
۱٦۳	۲۰	صقد	صفد
۱۷۳	۱۹	قشلقندی	قلقشندی
۱۷۵	۳	شا.	شاه
۱۸۱	۲۰	(با	(یا
۱۹۱	۱	بت اللحم	بیت اللحم
۱۹۷	۱	شحبه	شهبه